

مجموعه سبزها – جلد ۶۰

آثار حضرت اعلیٰ

INBA ۶۰

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دستداران آثار بابتی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجزاً جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (<https://bahai-library.com>) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد همان کتاب‌هاست که قاعدتاً از حیث جستجو و قابلیت کپی برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل ورد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می‌ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می‌نوشته‌اند و تأملات خود را مکتوب می‌داشته‌اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند و آنها را عصای دست خود می‌سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایل‌های ورد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به‌خاطر امکان تغییر، دست‌خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف‌چینی واژه‌ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه‌ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقیصی مورد استفاده قرار می‌دهند و از مزایای آن برخوردار می‌شوند. به تهیه‌ی فایل ورد از آثار بهائی نیز می‌توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایل‌هایی از متون بابتی و بهائی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزه‌ها به چند نکته توجه شده است:

۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی‌توانستیم هیچ نسخه‌ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به‌نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه‌ای کلی اصلاح و نسخه‌ی تاپی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزه‌ها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزه‌ها مقابله کرده‌ایم بلکه اگر نسخه‌ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجات نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

۲- آثار حضرت بهاء‌الله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.

۳- در مجموعه‌ی حاضر، برخی توابع حضرت باب که سابقا به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که بیشتر مختصرا نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.

۴- در مجموعه‌هایی که سابقا و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توفیق حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر برطرف شده است.

۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه‌گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (۴) آن را مشخص کرده‌ایم.

۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.

۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسبتر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمه‌ی «جلالت» را به‌صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده‌ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم و

در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین‌جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماما توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید و هدف دیگرمان اینست که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر - دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده - تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

فهرست توقیعات مبارکه

صفحه	عنوان	نمره
۱	۱- توقیع تفسیر بسمله	
۳۵	۲- صحیفه جعفریه یا شرح دعای ایام غیبت یا تفسیر (الهاء) هذا	
۱۰۳	۳- توقیع مبارک (شعر)	
۱۰۴	۴- تفسیر اسم الله المهزء (از کتاب الاسماء)	

در این مجلد این تویق بدون خطبه (ناقص) ذکر شده بود ما آن را با توجه به مجلد ٦٤

کامل ثبت کردیم

تفسیر بسمله

بسم الله الرحمن الرحيم

الباب الأول في الخطبة

الحمد لله الذي جعل طراز مشيئه جلال ازليته التي علّت و رفعت بعد ما اخترعت قبل ما بدعت و استنطقت فنطقت جلّت و تعالت و اضائت و استضائت و دارت و استبانته فهي هي ساجده على عرشها ناطقه بهاء منشئها لا اله الا هو.

الحمد لله الذي جعل طراز ارادته جمال صمدانيته التي حدثت قبل ما اخترعت بعد ما بدعت فهيئت و استعدت و اجلّت و استقامت فهي هي طائفة غريية و هي هي مشرقة شرقية فهي في مثلثة عرشية فهي هي متجلية بدئية فهي هي منجعله ختمية فهي هي شجرة لاهوتية فهي هي حورية قدسية فهي هي جوهرية مجدبة فهي هي ياقوتة فردية فهي هي ذاتية جبروتية فهي هي كينونية ملكوتية فهي هي نورية ابداعية التي نطقت بثناء نفسه لا اله الا هو.

الحمد لله الذي جعل طراز بحر القدر طراز جبروتية التي سبحت بعد ما حمدت و كبرت بعد ما علّت ، كوّرت بعد ما ذوّت و اقامت و حركت بعد ما سكنت ، فصّلت بعد ما وجدت ، قدّرت بعد ما احكمت ، نزلت بعد ما سطرت ، فتعالت و استعالت ، دامت و ادارت و نطقت في بحرها بعد ما طميت في يّمها بقضاء بارئها لا اله الا هو.

الحمد لله الذي جعل طراز النقطة في تلك الصّحيفه التي جلّت و حركت ، بعد ما سكنت و رفعت و تالّأت ، بعد ما شهقت و تشهّقت فلله الحمد قد تنزل في تمجيد اول كتابه اثني عشر بابا ، بعد ما احكمت قبله هذه الخطبة و بعد ما سطرت هذه الخطبة ابواب اربعة عشر. فيا طوبى لمن وفي بعهد الله و اطاع امره فيما نزل في كتابه و يقول في كل شأن بثناء نفسه ان الحمد لله ربّ العالمين.

ص ١

الباب الثاني في تفسير الباء باربع مقاماتها

بسم الله بديع الذي لا اله الا هو العزيز الحكيم

المقام الاول

انّ الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه اربع مقامات المشار اليها الرّموز عنها في كلمات آل الله بالاسرار السّرّ والسّرّ المستسرّ والسّرّ المقنّع بالسّرّ ويعبر عن الاول بالنقطة والنقطة قطب كتاب الله في التكوين والتدوين وعليها تدور رحى الموجودات في كل العوالم بما لانهاية الى ما لانهاية. كما في علم الله سبحانه وانّ الله سبحانه تجلّي لهذا النّقطة بهذه النّقطة والقى في هويّتها مثاله، اي مثال تجلّيه. فظاهر عنها افعاله والتجلّي احداثه لا من شيء. فسبحان الذات كان احدا صمدا لم يلد ولم يولد وكنهه تفريق بينه وبين خلقه. فلما اراد خلق الممكنات فارادته ابداعه لا من شيء وابدع الابداع بالاختراع ولا كيف لذلك. لانّ كيف قد كان معلول ارادته ولايجرى عليها ولا ربط بينه وبين خلقه. وهو لم يزل حقّ ولا خلق فابدع الخلق بالخلق. وهو لم يزل علي حال واحد لايساق

ص ٢

شيئا ولايقارن سبحانه وتعالى عمّا يقول الظالمون الملحدون في اسمائه علوا كبيرا. وقد عبر اهل البيان لهذا النّقطة عند التّبيان بالشّجرة المباركة والنّار من تلك الشّجرة وبالدرّة البيضا وبالذّكر الاول وبالجلال وبالشمس الازل وبالْحَقِيقَةُ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَكُلِّ الْعَلَامَاتِ وَالذَّلَالَاتِ مَدَلَّةً عَلِي هَذِهِ النّقطة بدلالة الشّبحيّة وعليها تدور رحى الموجودات ما في لجة الامكان والاكوان في سرّ الابداع وثمره الاختراع ظهرت من اظهار مجده في عوالم اللاهوت : « كنت كنترا مخفيا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف » ولها حركتان في عالم التعلق حركة اصلية ذاتية حول نفسها حاكية عن مبدئها مدلا علي وحدتها وبساطتها ظاهرها

عين باطنها و باطنها عين ظاهرها. الاوّل بلا تعبير و الآخر بلا تعريف اوليّتها عين آخريتها و آخريتها عين اوليّتها. هويّته البحتة الظاهرة في الامكان مظهر غناء الله المطلقة و قدرته النافذة و الربويّته الاوليّة التي لا ذكر للمربوب لدي عزّه. و هذه هي جهة اعلي المشيئة ؛ السبيل اليها مقطوع و الطريق اليها ممنوع. و حركة فرعيّه لتشيئي الموجودات

ص ٣

و انوجد الممكّنات و هذه مقام تعيّن رسول الله. و في هذا المقام هو الفقير البحت البات لا يوجد في الامكان فقير بمثله قال : الفقر فخري و به افتخر. و في تلك المقام يستمدّ المدد من الرّحمن و هو الله ممّده لا من شيء كبدء وجوده و هو الشارب من كأس الفيض قبل كلّ شيء و ما سواء فقير ببابه ، لائذ بجنابه ، محتاج في كلّ الشؤون اليه ، حاكيا عن ظهور قدرته و جلالته. و لهذه الحركة تعلّقات سبعة لا يمكن نقصها و لا ازيد منها ؛ لان الشّيء له جهات جهة مادّة و جهة الصّورة و جهة التّركيب و هذه الثلاثة لما تنزلت قد صارت سبعة ، فقال الرّضا : انّ المشيئة و الارادة و الابداع اسمائها ثلثة و معناها واحد. قال الصادق : لا يكون شيء في الارض و لا في السماء الا بهذه الخصال السّبعة بمشيئة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و كتاب. و هذه السّبعة قد كانت متمّمات للفعل و الانفعال في انفسها و ابي الله ان يجري الاشياء الاّ باسبابها و لو كان قادرا. و قد اشار الرّحمن الي تلك السّبعة بسبعة ابحر و هذه كلمات الله لا يمكن ان توجد في سماء المقبولات و الارض القابليّات الاّ بهذه السبعة و لا يجاوزهنّ برّ و لا فاجر.

ص ٤

قال الامام : فمن زعم انه يقدر علي نقص واحدة منها فقد كفر. و هذه السّبعة اسماء الحجج : محمّد و عليّ و الفاطمة و الحسن و الحسين و جعفر و موسى سلام الله عليهم. و اذا كرّرت في عالم الغيب و الشّهادة صارت اربعة عشر و هم آل الله (ع) و الاصل محمّد (ص) و هو معني اربعة عشر ؛ قال الامام : اولنا محمّد و آخرنا محمّد و اوسطنا محمّد و كلّنا محمّد. و لا يوجد شيء الاّ بهم و لا يساويهم احد. و كلّ جليل لدى جلالهم صغير و كلّ شريف في جنب شرفهم حقير. فسبحان ذكرهم من الاقتران بالاذكار فهم المتفردون عن التّشابه و التّشاكل من ابناء الجنس. و محمّد (ص) يدور حول نفسه و

هم يدورون حوله بما تجلّي لهم بهم وهو صاحب الاحدية الازلية الممكنة في حق الامكان. يومه الاحد وكوكبه الشمس ولونه البياض وعدد اسمه العظيم اثني وتسعين ؛ احد عشر منه اشارة بالهوية الظاهرة فيه وثمانين منه اشارة بطوافه حول جلال العظمة قبل علي ، وواحد منه اشارة الي علي (ع) لانه نفسه لا يفارقه حتي في اسمه سبحانه الله بارئه عما يصفون.

المقام الثاني اي سر السرّ قد نعبر عنه بالشجرة التي تخرج من طور سيناء تنبت الدهن وصبغ للاكلين

ص ٥

وبالدورة الصّفرا وبالارادة التي هي العزيمة علي ما يشاء وبالمحو الموهوم و صحو المعلوم و بالنفس الرحماني وبامر الالهي وبالولاية المطلقة الكلية العلوية العالية. وهذا مقام الالف الغيبي المستور في الحجب البحتة والعماء الصّرفه التي لا يطلع علي كنه معرفتها دون الله سبحانه

وهو الاسم المستقرّ في ظلّه. فلا يخرج عنه الي غيره والظلّ المستقرّ فيه عبوديته لمحمد (ص) حيث صرح بذلك بقوله : انا عبد من عبيد محمد وهو المرآت الحاكية الدالة علي محمد الذي هو الدال علي الله بدلالة الاستدلال لا الكشف. وهو الضوء من الضوء الاول كما اشار اليه سبحانه بقوله : و سراجا منيرا وهو الالف المتحقّق بالنقطة تحقّق وجود و به تحققت النقطة تحقّق ظهور. وهو اول اسم اختار الله لنفسه العزيز علي ما قال الرضا (ع) : اول ما اختار الله لنفسه العليّ العظيم. ومعني العلي العظيم علي ما ورد في الحديث الله ومعني الله هو كما قال الله تعالي : قل هو الله احد. وقد اشار خفيّا لاهل الافئدة وهو قوله تعالي : وهو العليّ الكبير. وفي مقام آخرو انّ هذا صراط علي مستقيما. وجعل الله سبحانه اسمه في مقام التشريع مطابقا لاسمه في مقام التكوين مع المتمّمات في مقام التشريع.

ص ٦

وهو انّ عدد اسم عليّ مائة عشر احد، عشر منه اشارة الي مقام الهوية المتجلية فيه بواسطة محمد الذي عدده اثنان وتسعون وثمانية منه اشارة الي طوافه حول جلال القدرة بعد محمد ثمانين سنة دهرية وفي الرقوم بالهندسة الايجادية ثلاثة الفات ؛ الالف الاول اشارة الي الهويته والالف الثاني

اشارة الي محمّد لانه يحكي من الالف الاولِي بكلّ الحكاية الا انّ الالف الثاني عبده و خلقه و الالف الثالث حكاية عن نفسه الشّريف بانّه حاكي عن الالف الاول بواسطة الف الثاني

وذلك مقام ازليّة الثّانية. و التّوحيد الواقعي الحقيقي وهو اسني المقامات و اعلي الدّرجات بحيث في الامكان بعد النّقطة لا توحيد الا المقام هذا لالف وهو السّرّ الهى و رمز غير متناهى ، ظاهره امامه لا يوصف و باطنه غيب لا يدرك و هو الواحد لاصل الاعداد الامكانية و الكونيّة و اليه تعود كلّ شيء. لانّ البدء هو الختم و هو الذي لا يتغيّر في قديم الدّهور و لا فيما يزمن الاحداث و هو العلة لكلّ علة ليس ورائه غاية و لا له نهاية. و ذلك المقام تفصيل ، مقام النّقطة و له حركتان ، حركة اصليّة علي القطب و هو الاصل و حركة

ص٧

فرعيّة بالظهور و هو الفرع و علي الاول لا اشارة له لانه آية الله الكبرى و التّناء العظمي. و اشار بهذا المقام في خطبته ، روي له الفداء : انا المعني الذي لا يقع عليه اسم و لا شبه. و هو المقام المخصوص بنفسه الشّريف و الحرف الذي عبده دون الائمة و هذا مقام امارته للمؤمنين. اعني الائمة و لا ينبغي ان يسمّى احد منهم باسمه لانه المخصوص بهذه الامارة الكبرى و السّلطنة العظمي و هذا قد اشار السّجاد في الصّحيفة حيث قال : لقد قصرّ بي السكوت عن تحميدك و فهّني الامساك عن تمجيدك و قصاراي الاقرار بالحسور لا رغبة يا الهى عنك بل عجزا و انّ التّمجيد و التّمجيد الظاهره مقامه. و انّ الفرق هو ما اشار الحجّة في الدّعاء : لا فرق بينها و بينك الا انّهم عبادك و خلقك. و لا يفرق احد من اهل العلم بين الاسم و المعني الا انّ المعني فوقه لا فرق بين الاحد و الواحد ، الا كما بين حركة و السّكون او بين الكاف و النون. و لقد اشار عليه السّلام بهذا المقام : من عرف الفصل من الوصل فقد بلغ قرار التّوحيد و من عرفه بانّه عبد محمّد(ص) في كلّ مقام قد عرفه و بلغ قرار التّوحيد. لانّ حروف العبد ثلثة العين علمه بالله

ص٨

والباء بونه عن كل ما سواء و الدال دنوه الي الله بلا كيف ولا اشارة. فمن عرف الاشارات عرف ان لايعرف الا بنفي الاشارات لان الاشارات قد كانت من حدود الماهية وهو محدد الحدود لايعرف بحد ؛ اذ الحد من معلومات فيضه سبحانه عن وصف الواصفين والحمد لله رب العالمين.

وعلي الثاني مقام ظهور لحقايق الائمة وفي هذا المقام يحوم حول الله وينطق عن الله وينظر بالله ويسمع بالله ويعطي عن الله. وهذا مقام ظهور الرحمانية المستوية علي العرش المعطي كل ذي حق حقه والسائق كل مخلوق رزقه وقد اشار الامام بهذا المقام في تفسير قوله تعالى : فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله ، قال الظالم يحوم حول نفسه والمقتصد يحوم حول قلبه والسابق بالخيرات يحوم حول ربه. وهو ، عليه السلام : السابق والخيرات الائمة وليس في هذا المقام جهة الا فعل الله وامره حيث قد صرح الله سبحانه بهذا المقام : « عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعملون ». و اشار علي ، عليه السلام ، الي هذا المقام في مناجاته يوم شعبان : « الهي هب لي كمال الانقطاع اليك وانرا بصار قلوبنا بضياء نظرها اليك ،

ص ٩

حتي تحرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة وتصير اروحنا معلقة بعز قدسك و اجعلني ممن ناديته فاجابك ولا حظته فصعق لجلالك و ناجيته سرا فعمل لك جهرا » و هو الداعي في حقيقة سره ، فاستجاب الله دعائه فهو المتصل الي معدن العظمة الذي ناجي الله في سره بلسانه. فهو العامل لله جهرا فليس له جهة الا الحكاية عن عظمة الله وقدرته وبذلك المحل الشريف قد صرح الحجة في زيارته لمحمد بن عثمان العمري : مجاهدتك في الله ذات مشية الله ومقارعتك في الله ذات انتقام الله. وفي محل الاخري في هذه الزيارة : القضاء المثبت ما استأثرت به مشيتكم والمحو ما لا استأثرت به ستتكم. وفي الحديث : اذا شئنا شاء الله و اذا اردنا اراد الله. و ان الله سبحانه قد اشار الي هذا المقام : بانهم ما يشاؤون الا ان يشاء الله فهو قوله تعالى : « وما رميت اذ رميت ولكن الله رمي » ، « وما تشاؤون الا ان يشاء الله » وهم ، عليهم السلام ، محال مشيته و السن ارادته. وان تعبيرنا في هذا المقام بمحل المشية واشباهه ، مع اثباتنا في مقام الاولي ، لاينافي

القواعد لأن في مذهب اهل البيت ، عليه السلام ، قاعدة كلية الهية بمعرفتها يرفع التعارض عما في الكتاب

ص ١٠

والسنة واقوال شيعتهم. وهي ان كل خير نزل من الله وينزل بما لا نهاية مما في علمه تعالى. اول نزوله علي قلب محمد ، ثم الي قلب علي ، عليه السلام ، ثم الي الحسن ، ثم الي الحسين ، ثم الي القائم محمد بن الحسن ثم الي الائمة الثمانية ، ثم الي الفاطمه ، ثم الي الانبياء ، ثم الاوصياء ، ثم المؤمنين من الانس ، ثم المؤمنين من جن ، ثم الملائكة ، ثم الحيوانات النجبية ، ثم ، الي النباتات الطيبة ، ثم الي الجمادات الصافية. وكذلك كل الشر ، فاول مبدئه قلب ابي الدواهي لعنه الله عليه الي آخر المقامات على سبيل الذي قد ذكرناه في الخير ، كلا نمد هؤلا وهؤلاء من عطاء ربك وما كان عطاء ربك محظورا. ويظهر من هذه القاعدة ان كل خير في الامكان يصح اطلاقه في كل مقام الا ان الثمرة في محله. ان مشية التي تطلق في مقام علي عبد و ظهور بالنسبة الي مشية التي تطلق في مقام علي عبد و ظهور بالنسبة الي مشية التي في مقام محمد كما اشار في الحديث عن رسول الله : « ان مشية علي في جنب مشية محمد كالذبابة ». واستغفر الله عن التحديد بالقليل وكذلك نطلق الي منتهي المقامات وكذلك استعمال الشر في كل مقام ؛ الا ان الفرق مقام الثاني عرض وشعاع بالنسبة الي مقام الاولي وليس بين الالفاظ اشتراك اللفظي ولا المعنوي. لان المعني في اللفظ كالروح في الجسد ، كما ان الارواح متعددة وكذلك الاجسام وبينهما مناسبة ذاتية كما سنذكر انشاء الله في محله ، حتي تكشف نقاب المطلب. ان الكفر يطلق علي ابي الدواهي مرة وعلي ابي الشرور مرة ؛ ولكن كفر الذي يطلق علي ابي الشرور جسده وروحه في مقامه بالنسبة الي كفر الذي يطلق علي ابي الدواهي عرض وسيئة لفظه ومعناه. كما نطق الحديث : ان لعنة الله سيئة من سيئاته وكذلك حتي يجري الكفر الي مقام الذرة ولا اشتراك بينهما لا لفظا ولا معنا ، بل حقيقة بعد حقيقة في كل مقام بحسبه وهذا كفاية لمن له قلب ودراية. وان تعبيرنا في مقام علي ، عليه السلام ، بالاوصاف المذكورة حقيقة ثانية بالنسبة الي حقيقة الاولية وله كل الوصف الذي قد كان لمحمد الا ان لمحمد الوصف الاصل الاول القديم وله الفرع الثاني الكريم. وليس بينهما

الآ كما بين الواحد والاحد وبين الحركة والسكون او بين الكاف والنون لاتصاله بمولاه. وهو قوله تعالي : «الم تر الي ربك كيف مدّ الظل ولو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس عليه دليلا» يعني ما كان فيه من ظهور مولاه وهو الصورة الانزعية الالهية التي لا يتغير في قديم الدهور ولا يتمايز من الاحداث. و ظاهره امامة الكبرى و باطنه ولاية الله المطلقة العظمي التي اشار الله سبحانه بقوله : هنالك الولاية لله الحقّ و تلك الصورة هيولى الهيولات و فاعل المفعولات و اسّ الحركات و علّة كلّ علّة لا بعدها سرّ ولا يعلم ما هي الا هو. و لا يقال له نور لانّها منيرة كلّ نوره و قمص الظهور و السن العبارة و معدن الاشارة. ليس الالف نقطة و لا النقطة غيرها محتجب بالنور بغير حجاب ظاهر بالتجليّ كلّ يراه بحسب معرفته و ينال علي مقدار طاقته. فمنهم من يراه قريبا و منهم من يراه بعيدا. رحمة لمن آمن به بالباب باطنه فيه الرحمة لمن اقرّ و عذاب علي من جحد و انكر. و ظاهره من قبله العذاب ليس ورائه غاية و لا له نهاية و ليس بينه و بين النقطة فصل لو كان فصلا لكان ظهور الغيرو ابي الله ان يكون كذلك : ايكون لغيرك من الظهور. ما ليس لك حتّي يكون هو المظهر لك. متي غبت حتّي تحتاج الي دليل يدلّ عليك و متي بعدت حتّي تكون الآثار هي التي توصل اليك. عميت عين لاتراك و لاتزال عليها رقبيا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيبا. و قد اشار الله سبحانه يقطعون ما امر الله به ان يوصل و اشار مولاه بهذا المقام : انا و علي كهاتين ، اشارة منه الي العارفين ان ليس هناك فصل ، لانه بدو الاسماء و اول من تسمّى و هو ، صلّى الله عليه ،

ص ١١

عالم المسمّي. فمن عرف الاشارة استغني عن العبارة و من عرف مواقع الصفة بلغ قرار المعرفة. و اشار محمّد (ص) الي ظهوره تصريحاً بغير تلويح لاهل الافئدة حيث يقول مخاطباً لعلّي : انك كاشف الهمّ عنّي و انت مفرّج كربتي و انت قاضي ديني و انت منجزى و عدي. لانّ مقام النقطة اجمال بحت و بسيط صرف و ظهور الاول في مقام الالف و الالف اسمه الحسنّي و مثاله العليا و له الهيمنة علي جميع الحروف من التكوين و التشريع و هو الغيب الممتنع. لاتنال اليه ايدي اولي الابصار و الافئدة و الا تعرف بدون وصفه لنفسه و وصف نفسه مولاه محمّد (ص). حيث قال لسلمان ما عرف الله الا انا و عليّ و ما عرفني الا الله و عليّ و ما عرف عليّاً الا الله و انا. السبيل الي معرفته

مسدود و الطّريق الي وصفه مردود و الطّلب اليه لايزيد صاحبه آلا بعدا. لأنّ الله سبحانه قد اشار بذلك في الآية الي قوله تعالي و ممّا لا يعلمون و ليس في معرفة الله تعظيما ، لانه فوق مدرک المدرکين. سبحانه لا احصي ثنائه عليه آلا بما وصف الله سبحانه واته في امّ الكتاب لدينا لعليّ حكيم. و هو لسان ارادة الله في كلّ العوالم في التّكوين و التّدوين و لا يمكن ان شييء

ص ١٢

شيئا آلا باذنه. و هو (ع) الركن الايمن الاسفل من العرش و لونه الصّفر كما ظهر عند شهادته في وجهه و ذلك دالة علي بدئه لانّ البدء هو الختم و هو المعتدل التّام و غلبة مزاجه الصفراء و منه اصفرة الصفرة في كل شييء. سبحانه عن وصف الواصفين و عن نعت النّاعتين و الحمد لله ربّ العالمين.

المقام الثالث السّر المستسرّ بالسّر ، رتبة الحسن ، عليه السّلام ، و يعبر في هذا المقام بالشّجرة الطّبية و الدّرة الخضراء و البحر القدر و السّر الاعليّ و الرّمز العليّ و الكاف المستديرة علي نفسها و الحقيقه المحسنة الحسينة و هو الواقف في مقام التّوحيد الخالص. لا يظهر في الاكوار نورا آلا نوره و لا يتحقّق في الادوار صوت آلا صوته و هو اسم الاكرم و المسمّى الاعظم الدّالّ علي الله في مراتب الثّلت في مقام الوصف. و آلا في مقام المعرفة لا دلالة آلا الله تعالي ، لانّ الظّاهر في المرايا بالمرايا للمرايا واحد ليس كمثلته شييء و هو العليّ الكبير و هو (ع) مظهر السّكينة عن جدّه (ص) و الوقار عن ابيه (ع). احببه الله في حجب العماء لنفسه وليّا من العزّ لا ينبغي ان يطّلع عليه آلا الله الفرد. فمن زعم انّ للخلق سبيلا علي معرفته فقد ضاد الله، عزّ وجلّ ، في كبريائه و كشف سرّ الرّحمانيّة الطّاهرة بغير اذنه، فباء بغضب من الله

ص ١٣

و مأويه جهنّم و بئس المصير. و ذلك مقام هندسة الايجاديّة لتحديد الحدود ممّا لانهاية الي ما لانهاية لها و ما لفيض الله تعظيلا. قال علي (ع) : « انّ القدر سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله ، مرفوع في حجاب الله ، مطوّي عن خلق الله ، مختوم بخاتم الله ، سابق في علم الله ، و منع الله عن

العباد علمه ورفع فوق شهاداتهم ومبلغ عقولهم ، لأنهم لا ينالونه بحقيقة الربانية ولا بقدره الصمدانية ولا بعظمة النورانية ولا بعزة الوجدانية ، بحر ذاخرمواج خالص لله ، عز وجل ، عمقه ما بين السماء والارض ، عرضه ما بين المشرق والمغرب ، اسود كالليل الدامس ، كثير الحيات والحيتان ، يعلو مرة ويسفل اخري ، في قعره شمس يضئ ، لا ينبغي ان يطّلع عليها الا الواحد الفرد فمن يطّلع عليها فقد ضاد الله ، عز وجل ، في حكمه ونازعه في سلطانه وكشف عن سره وستره و باء بغضب من الله ومأويه جهنم فبئس المصير.» انّ التعبير بلون السواد لكثرة الحيتان والحيات بالنسبة الي الخلق. لانّ الله قد جعل ظاهره من قبله العذاب والا بالنسبة الي البحرشؤونات وتجليات من بارئها عليها. وقد جعل الله باطنها فيه الرحمة ولهذا البحر لا بد آية ولانهاية ولها جزاير من نفس

ص ١٤

الماء التي ذابت وانجمدت و علي الجزاير قباب من جواهر مختلفة المتلونة بالوان المختلفة بما لانهاية الي ما لانهاية وجعل الله عرض كل قبة وما بين كل قبة ، ما بين مشرق البدء الي المغرب الختم والساكنون فيها ملائكة عماء الصرفة ؛ يسبحون الليل والنهار ولا يفترون. وهم اهل قبة البيضاء وفيها ملائكة العالين يحمدون الله بارئهم بالعشيء والابكار وهم اهل القبة الصفراء وفيها ملائكة الحجب يهللون موجدتهم بانّه المحمود وله الحمد في الآخرة والاولي. وهم اهل قبة الخضراء وفيها ملائكة الكرويين يكبرون الله الفرد الاحد الذي ليس كمثل شئ وهو الكبير المتعال وهم الساكنون في قبة الحمراء وانّ الله سبحانه اعطي لكل ذي حقّ حقه بهؤلاء الملائكة هو الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميّتكم ثم يحييكم الخلق من اهل قبة البيضاء والرزق من اهل قبة الصفراء والحيوة من اهل قبة الخضراء والممات من اهل قبة الحمراء وذلك من تقدير العزيز الحكيم وليس في هذا البحر الا الماء ولا له ساحل. وانّ الله سبحانه لما اراد ان يخرج الممكنات من بطن امها اخذ عن هذا البحر قطرة وجعلها حيوة كل شئ قال الله تعالي في كتابه العزيز: « و انزلنا من

ص ١٥

المعصرات ماء ثجاجا لتخرج به حبا ونباتا » ، « ومن الماء كل شئ حي » وهذا الماء الذي عليه العرش قبل خلق السموات والارض المذكور في الحديث عن عليّ (ع) ولهذا البحر قطب تدور

حوله وهو سرّ المستور في قلب الحسن بن علي ، عليه السّلام ، الذي تجلّي الله له به من نور عظّمته . اقلّ من سمّ الابره واستغفر الله عن التّحديد بالكثير وله حركتان حركة حول نفسه لا اشارة اليها لانه مظهر البيان في تلك الحركة والمدلّ لتوحيد الصفات والافعال لا يعرفه غير الله وقد خلقه الله آية نفسه وجعل ظاهره عين باطنه وباطنه عين ظاهره ، جلّ وعزّ ، من ان تعرفه غاية الافكار او ان تحويه خواطر الافكار او ان يصعد اليه ايدي اولي الالباب . وهو القريب لايري والبعيد لا يخفي ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السّموات والارض وليس ممّا شاء الله الا محمّد وعليّ ولا سبيل للخلق لدي جنابه الا العجز ورضي الله بالمعرفة العجز جودا . وسبحان الله عما يصفون وحركة بالتّجليّ لما سواه بما سواه وفي هذا الحركة انوجدت حقايق الممكنات وصفاتهم في الاقطار والادوار بالازليّة الظّاهرة واللانهائية الباطنة والنّهاية الممدوده وما لفيض الله من نفاذ .
والمقام الرابع السرّ المقنّع بالسرّ

ص ١٦

هيكال الاحديّة قال علي (ع) : « سرّ البسملة في الباء وسرّ الباء في النقطة وانا النقطة تحت الباء » وفي حديث : « ظهرت الموجودات من باء بسم الله الرحمن الرحيم » . وقد عبر في الاحاديث عن تلك الرتبة بالشجرة الطّوبى وبالقصبة الحمراء والقضاء المثبت والصبح الازل والرحمة الجامعة ورتبة الحسين ، عليه السّلام ، وهو واقف في مقام توحيد الشّهودى . وبعد خفاء التثليث في رتبة التّربيع ظهر اسمه الاعظم ورسمه الاكرم في السرّ القدر وقد خفي جلال عزة ، لشدة ظهوره واستتر علوّ مجده لعظم نوره . ولا توحيد في الامكان بعد رتبة جدّه وابه واخاه ، الا لنفسه ومن سواه محدود في صقع توحيدهم لدي جنابه وهو المتحرّك في مقام التّجريد والسّاكن في لجة التّفريد فلما تحرك في صقع عزّته ظهرت السّطوة والغيره من الابداع . ووجدت القضاء التعلّق بالاختراع وهو المالك لتلك اللّجة بتمليك الرحمن ما يصل من الحقّ من لجة القضاء الي الحقّ الا بامضائه . لانه باب الفيض لكلّ شيء وقد وعد الله جودا عليه لا بداء في الابداع بعد امضائه . وهو (ع) لما تحرك في الدين باظهار بدء مقامه لا يؤمن به

ص ١٧

الآ الاقلون و الكل هموا بانكاره و قتله بعد ما عرفه بان محله في عوالم التوحيد محل القطب من الوحي. لا يرقى اليه طير الاوهام و ينحدر عنه السبيل الى الافهام و جحدوا به و استيقنته انفسهم ظلما و علوا. فلما رأى الحسين ، عليه السلام ، غلبة الكثرات و اخفاء التوحيد و هو اعطي الاشياء علي ما هم عليه قد اقضي الله لانعكاس وجودهم و امضي (ع) اعطاء القدره لهم. استسلم لله بالشهادة بايدي عبده حتي قد ظهر علي من في الامكان على علو عبوديته بانّه المعطي و لا يمنع قدرته عن الكفار لاتمام حجته بعد اكمال النعمة و اظهار الغني بعد ارادته الموجوده و قدرته النافذة. الله اكبر من سرّ الامر فدي بنفسه العظيم اثنين و سبعين من شيعة الكرام و رضي بظلم اهل بيته عن يد الفجار ، حتي ايقن البلاد و من عليها انه هو الحق المبين. و لولا آدم ما يخطر بقلبه قرب الشجرة ما اراد احد قتله و لا يقتل (ع) فلما رضي بالشهادة في عالم الابد تغيّرت بلاد التجريد فلما كوّن امكان قتله قتلت بقتله التسبيح و التمجيد و التكبير. الله اكبر من هذا المصيبة الكبرى التي تغيّرت افئدة العالمين لحرقة كبده و يجرى ذلك التغيير الي ما لانهاية بما لانهاية و ما كان

ص ١٨

لامر الله من نفاذ. و انّ اهل الجنة تحترق افئدتهم لقتله و ذلك اعظم مقاماتهم يتّرب الي ما لانهاية لانّ بعد حرقهم لا يبقي فيهم الا مرات الحاكية للحسين و كل شيء هالك الا وجهه الكريم. قال الله تعالي : « فمن قتله فانا ديته.» و الدية ظهور الله الظاهر لكل شيء بكل شيء. فسبحان الذات و هو المنزه عن وصف الممكنات و هو كما يقول : « لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير.» و التّحرّق لاهل النار باقية ببقاء الله و ذلك منتهي عذاب اهل النار. و انّ الجنة و ما فيها قد خلقها الله سبحانه من نور الحسين و النار و ما فيها قد خلقها الله من بغضه (ع). كلا نمد هؤلاء و هؤلاء من مدد الحسين علي ما هم عليه بما هم عليه و ما هو بجبار للعباد. و من عرفه في مقام عبوديته و عرف سرّ شهادته كمل في مقام الدين و لا يغفل عن مصائبه و في كلّ الاحوال يبكي عليه ببكاء الثكلى و يجرى من عيناه بحور الماء. الله اكبر من عظم مصيبته و كبر بلائه و شدّة عطشه الذي من يذكره يبكي عليه. قال الله تعالي : جزاء بكائه مائة شهيد ، و ذلك لتحمل العباد و الاجزائه هو (ع) ، لانّ الله ديته. و من زاره عارفا بحقه كمن زار الله في عرشه و المشبه

ص ١٩

عين المشبه به ؛ لان المقصود ليس الازل ، لان الازل لاسبيل اليه ابدا ولا المقصود غيره ، بل ظهور هويته في عالم الامكان وهو مقامه. وان اهل الجنة في كل يوم الجمعة يزورون ربّ ، جلّ و علا ، اعني زيارته (ع) لانّ زيارته ، زيارت الربّ ، جلّ و علا. و اول زائره في ليلة الجمعة ، هو الله تعالى كما في الحديث وذلك لاحتمال الراوي لعدد رسوخه في المعرفة. والحق انّ زائره في كلّ الاحوال هو الله تعالى ثمّ محمّد ، ثمّ الائمة ، ثمّ الانبياء ، ثمّ الاوصياء ، ثمّ المؤمنين من الانس ، ثمّ المؤمنين من الجنّ ، ثمّ الملائكة ، ثمّ الحيوان ، ثمّ النبات ، ثمّ الجماد. وانّ الله سبحانه تعالى اولي عن كلّ شيء بزيارته وهو زائره لم يزل ولا يزال ولا يزول ببقائه كما هو اهله و مستحقّه. و انّ الزائر له (ع) حين توجهه بمولاه تحرق الحجب ، حتّي اتصل بمولاه فحين اتّصاله بوجه مولاه زائر الله تعالى في عرش تفريده و عظمته وذلك في قوس الصعود. وكذلك الامر في النزول اول زائره في كل العوالم الله سبحانه وذلك الرمز المعمّي لا يطّلع عليه الا اهل الافئدة من عرفه فسقاه ربّه شرابا طهورا. و من لم يعرفه يصدق لاهله حتّي يسقاه مولاه شرابا طهورا. وانّ في الحديث لزيارته جودا عظيما وهو انّ من زاره (ع) غفر الله سبحانه سبعمائة نفس من آبائه و أمّهاته و من نظري هذا

ص ٢٠

الزائر غفر الله له كالزائر و من نظري من نظري الزائر فكان له الاجر مثل ما كان لزائري ما لانهاية. و لو لم يعرفه بانّ هذا الرجل نظري من نظري زائر الحسين (ع) وانّ له مقامان و حركة علي القطب و هو الالف اللّينية و هذا المقام لا تشير اليه اشارة قريبة مع كمال بعدها بعيدة فوق القلوب بما لانهاية. و هو مقام التوحيد المنفي عنه الكثرات و التّفريد المنفي عنه الاشارات اوله عين آخره و ظاهره عين باطنه و سرّه عين علانيته ، قريب في بعيده و بعيد في قريبه ، آية الله و مراته. السّبل مسدود و الطلب مردود و سبحان الله عما يصفون. و حركة علي الظهور فأول ظهوره في الالف القائم غير معطوفة و هو القائم ثمّ الي الحروف العاليات و هم الائمة الثمانية ، ثمّ الي الكلمة وهي فاطمة ، ثمّ الي دلالة الكلمة وهي مراتب الانبياء و الاوصياء و الدّلالة قد ظهرت من لفظ الكلمة. كذلك

حقايق الانبياء والاروصياء ظهرت من نور جسم فاطمه. كذلك يتنزل الظهور حتي وصل الي مقام الذرة وهي رتبة الجماد وذلك آخر ما اردنا في تفسير النقطة والحمد لله رب العالمين.

المقام الاول في البيان الالف غيبي الهي

ص ٢١

وهو الاسم الاول والرسم الاعلي لله الاحد الفرد الصمد الحي القيوم الذي لا اله الا هو الكبير المتعال. وهو اول شجرة خرجت في طور السينا وذاقت في جنان الثناء من حدائق البهاء واستترت في حجب العماء واستقرت في كرسى الكبرياء ، مستويا علي عرش العطاء الي ما سواه. وهو حقيقة المحمديّة ، روي فداه ، وهو اول تعين التقطه حيث دارت علي نفسه ثلاث دورات والالف المستقيم في مبدء التقسيم عند الله العظيم ثلاثة نقاط . وهو الاستقامة الاولى هيكل التوحيد وشبح التفريد في قول مقدر الحميد : « فاستقم كما امرت » وكشف عن هذا السر قوله العزيز : « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ».

المقام الثاني في المعاني الف اللينية ربانية وهو مقام الواحدية مبدء الصفات والاسماء. وهو الاسم الاعظم ورسم الاكرم المطوف حول جلال القدرة والمسبح بارئه تحت عماء العظمة ناطقا بانك انت الله لا اله الا انت سبحانك عما يصفون. وهو اول قصبة نبتت في اجمة اللاهوت وذاقت في سماء مجد الملكوت من ابيكار حدائق الجبروت ، اول الاعداد في قلم المداد لفيض السرمدي الرباني المستقر في مقام العلوي ، روي فداه. وهو امير الاسماء والصفات ولذا لا ينبغي لاحد من الائمة ، سلام الله عليهم ، ان يسمي باسمه الشريف وهو اول من آمن

ص ٢٢

بالنقطة قبل الحروف ؛ فلذا صار علّة الاسماء. اول من تسمي وهو طظام يمّ الوجدانية المذكور في الدعا لايساويه في لجة ابحر الاسماء والصفات شيعي.

المقام الثالث في الابواب رتبة الالف المتحرك الذي لما تحرك في ارض الصفات والاسماء ، زعموا ان جبار بنفسه قد لحظهم فنطق بالتسيح والتحميد والتهليل والتكبير ؛ فلما عرفوا اعترفوا

بانّ الله جلّ و اكرم من ذلك. فاته عبد الله ودابة الارض وهو المتحرك في ارض الامكان بالتّقدیس و التّمجید و هو قوله الجواد في زيارة ابيه ، سلام الله عليهما : « بك تحركت المتحركات في لجة بحر الامكان و طمطام يمّ الاكوان و بك سكنت السواكن من في لجة بحر الاحدية من البقاء الازليّة و الغني الالهية و من في طمطام يمّ الواحديّة من اطوار جمال الربويّة و شئونات جمال القدوسية » و هو كلّ يوم في شأن من احداث امر بديع لم يكن.

المقام الرابع في الامامة مقام الف غير معطوفه و هو مظهر اسم الله المميت و آخر مراتب تنزل الاسماء و الصّفات في رتبة التراب و هي بئر التّعفين لجميع الاسماء و الصّفات حين التّعلق بالكثرات و هي صبغ الاحمر الترابية حين اخذ التّقطير عن كبريت الاحمر بعد حلّ الثالث في طبخ قعر الرابع لتصلح قابلية في رتبة الترابية لمقام بلوغ

ص ٢٣

الاكسيريّة لظهور الاطوار و الشّئونات. قال رسول الله تناكحوا و تناسلوا فاني اباهي بكم الامم يوم القيمة و لو بالسّقط و ذلك اكمل المراتب و اعلاها في قوس النزوليّ. و هو رتبة الامامة و الولاية الكبرى خفيت رتبة الترابية و ظهرت وحدة النارية فانها حارّ يابس فارتفع الاحكام و صار الختم نفس البدء. و هو الاكسير البيضاء مالک الجود و البهاء ، المقام الاوّل و السّين في رتبة البيان ؛ ثناء الله علي نفسه و الواصف نفس الوصف و هو قوله (ص) : لا احصي ثناء عليك انت كما اثبت علي نفسك و قوله (ع) تجلّي لها بها وصف الله لنفسه و لنفسه و لخلقه خلقه. و اوّل الوصف ذات الله الظاهرة للتّبيّ به (ص) و هو روعي له الفداء لجة بحر الاحدية و صرف ظهور الهوية و عماء بحت الصّمدية و اعلي مقامات الربويّة و اثني دلالات الالهية ، الاوّل الآخر الظاهر الباطن. قال الله ؛ عزّ و جلّ ، في ليلة المعراج : ارفع راسك يا محمّد ؛ فلما رفع ، روعي فداه ، راسه قال الله تعالي : « انت الحبيب و انت المحبوب » و هو ، روعي فداه ، متفرّد في هذا المقام عن الاشباه و الامثال و هو الملك الدائم في الملك ، السّبيل الي الله مسدود و الطلب اليه مردود و دليله آياته و وجوده اثباته و هو وجود الله الظاهر في الامكان بنفسه.

ص ٢٤

المقام الثاني في المعاني والسَّين في رتبة المعاني ، مبدء الاسماء والصفات وهو حرف من حروف اسم عليّ وهو ، روعي فداه ، ذات الله العليا وشجرة طوبي وسدرة المنتهي وجنة المأوي وهو ، روعي فداه ، روح الله ونفسه وقلب الله وجنبه وعين الله وسمعه ولسان الله ووجهه ويد الله وامره ومشية الله وحكمه و ارادة الله و اذنه وسرّ امر الله ونوره وهو ، روعي فداه ، ظاهر الله في العباد و آية الله في البلاد وشهر الله في قلم المداد و حرم الله في يوم المعاد وهو ، روعي فداه ، بلد الله المقصود و مقام الله المحمود و وجه الله المسجود و علانية المعبود كما نطقت بذلك عبائهم المنيعه في كلماتهم الرفيعة. وكلّ ذلك نسبة تشریف كالكعبة بيت الله و اشباهها.

المقام الثالث و السَّين في رتبة الابواب ، اسم من اسماء الله النَّازل الي بحر الحيات و هو قلزم الخضراء و ماء الحيوّة. و انا قد «جعلنا من الماء كلّ شيء حيّ». و هو مظهر اسم الله المحيّي و هو الماء الَّذي كان عليه العرش قبل خلق السَّموات و الارض بما لانهاية الي ما لانهاية. و جعل الله موادّ الاشياء بهذا الماء و جعله شاهدا لخلق نفسه و خلق ما سواه ؛ حيث نطقت مفهوم آية الكتاب
ص ٢٥

ما اشهدتهم خلق السَّموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما كنت متّخذ المضلّين عضدا. لا يصل من الخلق الي الخلق شيئا الا بهذا الاسم و لا يصعد الي الله الا بهذا الماء. و مالک هذا البحر بالاستقلال هو عليّ (ع) ، « لولاك لما خلقت الافلاك » و مزاجها رطب بارد و الماء سيّد الشّراب.

المقام الرابع و السَّين في رتبة الامامه ، اسم جدّ محمّد ، قال الله تعالي : « يس و القرآن الحكيم » فلما امر الله اسمه القابض بالادبار لظهور الاطوار نزل الي كرة الهواء فظهر اسمه الحيّ ، ثم نزل الي كرة الماء فظهر اسمه المحيّي ، ثم نزل الي كرة التّراب فظهر اسمه المميت هناك اتّصل بداية الامر الي نهايته و رجع الكاف المستديرة الي قطب منطقة الاكوار و الادوار. و نضجت حقايق الاعيان في بطن الامكان و تمّت الاجزاء الاكسير في بئر التّعفين و اخذ الله التّقطير ممّن كان في القرع و الانبيق. نادي الله تعالي بلسان حبيبه : اقبل اليّ حبيبي فصعد من مسجد الاقصي التّرابي الي وطنه الحقيقة او ادني. قال الله تعالي : يا محمّد فضلك علي الانبياء كفضلي و المشبه عين المشبه به و انا ربّ العزة علي العالمين ، سبحان ربّك عما يصفون.

المقام الاوّل في البيان الميم مجد الله ، قال الامام : « الميم مجد الله » واول

ص٢٦

تمجيده مجد الله نفسه قوله الحق : « انا الله لا اله الا انا كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف » فصارت تلك الكلمة اول ذكر في الامكان. قال (ع) : « يا يونس تعرف ما المشية؟ قال : لا. قال ، روعي فداه : ذكر الاوّل وهي الكلمة التي انزجرتها العمق الاكبر وهي الاسم المستقر في ظلّه لا يخرج منه الي غيره ». قال رسول الله (ص) : « انا اول من اجاب في الذرّ » ولذا استخلصه الله في القدم علي ساير الامم منفردا عن التشابه من ابناء الجنس والمثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذ كان لا تدركه الابصار ولا تحويد خواطر الافكار وهو يدرك الابصار وهو الطيف الخبير

المقام الثاني في المعاني الميم مجد الله في حجاب الجبروت بلسان وليّه المآجد في عماء اللاهوت ناطقا : بانك انت الله ربنا لا اله الا انت الملك المعبود. وهو حقيقة العلويّه وهو ، روعي فداه ، يطوف حول جلال القدرة ويستغرق في عماء المحو والحيرة ، قائلا في حجب السريرة : يا رب زدني فيك تحيرا ، لايري نورا الا نورك ولا يسمع صوت الا صوتك ، ما رأيت شيئا الا ورايت الله قبله ومعه وهو قول ابنه الطاهر في دعائه يوم عرفة : « أ لغيرك يا رب من الظهور؟ ما ليس لك حتّي يكون هو المظهر لك. متي غبت حتّي تحتاج الي دليل

ص٢٧

يدلّ عليك ومتي بعدت حتّي تكون الآثار هي التي توصل اليك؟ عميت عين لا تراك. » وهو ، روعي فداه ، ينطق بالله و يسمع بالله وينظر بالله ويسكن بالله ويمشي بالله ويعطي بالله وهو مظهر نفس الله في كلّ المقام. سبحانه عما يصفون والحمد لله رب العالمين.

المقام الثالث الابواب الميم ملك الله وهو امره وبامره قامت السموات والارض. وامره للابداع والاختراع وهو تمام كلمة كن وخزانة بين الكاف والنون. وهو فعل الله ، عز وجل ، وما من شيء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم. وهو مركّب من عناصر الاربعة من عالم الجبروت. الكاف

مركبة من النار والهواء ، النار نار الایجاد و الهواء ميله. و النون مركبة من الماء و التراب ، الماء ميل القبول و التراب لحفظ الانوجاد. فاذا تمت الكلمة ، كملت عبوديته و هو قول الصادق : « العبودية جوهرة كنهها الربوبية » و العبودية المطلقة الحقيقة لا يوجد الا في محمد خاصة ، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله. قال الله تعالى : « يا بن آدم اطعني اجعلك مثلي » و هو نفس اطاعة. مولانا علي قال ، روعي فداه ، انا عبد من عبيد محمد و هو قول الله تعالى : « من اطاع الرسول فقد اطاع الله

المقام الرابع في امامة الميم حرف من حروف اسم محمد ؛

ص ٢٨

قال الله ، عز وجل : شققت له اسماء من اسمي انا المحمود و انت محمد. عدد الميم اربعين و هو تمام ميقاته. ثلاثين ليلة نفس قابلية في عالم السرم و عشرة في رتبة مقبولة في عالم الابد. و لذا كان وقوفه في ارض الترابي اربعين سنة. قد بلغ اربعين سنة بعثه الله بالتبوة و هو تجليه سبحانه لديه اقل من سم الابرة عند مبدء طلوع فوق جبل الطور و هو شمس الظهور و ماء الطهور و انزلنا من سماء المتجلي ماء تجلي بنفس المتجلي له ماء طهور. قال الله تعالى في صدق شأنه : « ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين. » و هو نفسه و يحذرکم الله نفسه ان تجعلوه مصنوعا اذ لو كان مصنوعا لكان الذات محدثا مصنوعا و هذا هو الكفر الصراح ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا.

المقام الاول قال الامام : الف آلاء الله علي الخلقه من النعيم بولايتنا. اعظم آلاء معرفة الالف و هو سر الحروف و محقق حقايقها و مذوت ذواتها. و هو الذات و ذات الدوات و الذات في الدوات للذات و هو خلق ساكن لا يدرك بالسكون و خلق متحرك لا يدرك بالتحرك اجتمع الاضداد و ارتفع الانداد. ظهر الولاية في الولي هنالك الولاية لله الحق ، الحق مع علي و علي مع

ص ٢٩

الحقّ. يدور معه حيث دار وهو حرف الثبوت بنفي الشكوك وهو نفس الجلال بنفي السّبحات و الاشارات لسائر الممكنات بالبقاء البحت عند فناء الصّرف معرضا عن الوجود ومقبلا الي الوجدان به ، روعي فداه ، ظهر في عالم اللاهوت وحدة الذات للذات لا اله الا هو الحيّ القيوم.

المقام الثاني الف آلاء الله لاهل جنّة الفردوس من الاعتراف بولاية عليّ وهم اهل الوقوف عند المشعر المطلق قبل الاقتران الي المقيد ، الا انّ فيهم ذكر صلّوحي للنظر الي انفسهم. فلما تأملوا الانبياء في ولاية عليّ ، اذا فهم الرّحمن حرقة البعد وعاصهم من النّار فنادوا في ظلمات الكثرة الصّلوحيّ ان لا اله الا انت سبحانك. اتي كنت من الظالمين فلما تابوا واستنجوا عنه ، روعي فداه ، ونجاهم عن الغمّ الاثنيّة وادخلهم في بيته ، فمن دخله كان آمنا. وكذلك ينجي المؤمنين و هو رجال يسكنون في محلّ معرفة ذات الله ويستأنسون بذكر الله ويشربون من كأس الله و يأخذون عن يد الله ويعطون في سبيل الله بقائهم بالله وعشيتهم بالله. لا يتحركون ولا يسكنون الا بالله افتدتهم ابرد من الثلج ، قلوبهم معلقة بالملاء الاعلي. ولولا اجل محتوم من ربّ العباد

ص ٣٠

ما يصبرون في ابدانهم لمحّة ، شوقا الي الرفيق الاعلي. رزقني الله مرافقتهم في جنّات الفردوس ، نعم المقام مقعدهم في مقعد صدق عند مليك مقتدر. يا محنة ايّوب ، روعي فداك.

المقام الثالث الف آلاء الله لاهل بحر الخضراء ، وهم حروف العالّيات في الممكنات علوك فوق كل عال و جلالك الامجد فوق كل جلال. وهم حروف لا اله الا الله في التكوين والتدوين في الرّقوم المسطّرات وهم شهور الحول و ايام السّاعات في كلّ العوالم من التكوّينات والتشريعات. انّ عدّة الشهور اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السّموات والارض وهم مظهر فعل الله و ايدي قدرته وهم اولياء الله في كلّ العوالم في الاداء. وهم قائمون مقام الرّحمن في جميع الصّفات و الاسماء وهم المعطون لاهل بحر النّار باسم الله القابض و لاهل عماء المطلق باسم الله الحيّ و لاهل قلزم الموّاج بالامر بين الامرين و لاهل ارض الكعبه باسم الله المميت. وهم الادلاء علي الله في توحيد الذات و الصّفات و الافعال و العبادة ، سبحانه عمّا يصفون.

المقام الرابع الف آلاء الله في رتبة الامامة الظاهرة بالولاية والباطن بالاستيلاء علي جميع الاقطار والادوار. وهو الآن مقام القائم ، روعي فداه ، وهو آية

ص ٣١

ودليل و علامة و مقام للذات القديم سبحانه و هو نفس المعبود ووجهه حال العبادة و التوجه ؛ لا فرق بينه و بينه الا انه عبده و خلقه. لان ذلك المقام اعلي مقامات الامكان و فرق ذلك لا يمكن في الامكان انما تحدّ الادوات انفسها و تشير الآلات الي نظائرها. و هو قول عليّ (ع) في خطبة اليتيمية : « ان قلت ممّ هو فقد باين الاشياء كلّها فهو هو و ، ان قلت هو هو فالفاء و الواو كلامه صفة الاستدلال عليه ، لا صفة تكشف له. ان قلت له حدّ فالحّد لغيره و ان قلت الهواء نسبه فالهواء من صنعه رجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراك و الادراك عن الاستنباط و دام الملك في الملك و انتهى المخلوق الي مثله و الجاه الطّلب الي شكله و هجم له الفحص الي العجز و البيان علي الفقد و الجهد علي اليأس و البلاغ علي القطع و السّيل مسدود و الطّلب مردود دليله آياته و وجوده اثباته.» و هو ، روعي فداه ، لا يحتجب عن رعيته بل تحجبهم الآمال دونه.

المقام الاوّل البيان اللّام اسم نوراني و حروف ربّاني و رسم الهي ، مظهر الالف في الوحدة و حاكي الاحدية في البدء و من هذا اخذت التّصاري

ص ٣٢

شكل الصّليب و حلّ اللاهوت في التّاسوت تعالي الله عمّا يقول الظالمون علواً كبيراً. و هو بحر لا بداية له و لانهاية ذاخر موج اعظم البحور و اعلاه ؛ بل لا بحر سواه و هو بحر الوجوب و الازل الظاهر في الامكان بالامكان. و هو لجة الاحدية المذكور في قول عليّ فالسّابح في هذا البحر يسبح بتسبيح الله نفسه و لا سفينة و لا ملاح و لا جزيرة و لا شرع غيره البحر سفينة و ملاح و راكب و شرع و طالب و مقصود يسير الي ربه في صراط الله العزيز الحميد. و لانهاية و لا خروج و لا وصول و لا انفصال حين الفصل و لا اتّصال حين الوصل يسافر من الحقّ الي الحقّ و ما له من زوال. و ليس

لهذا البحر موج و حركة و سكون و حيتان منزّه كمال التّنزيه عن صفة البحور و هو صرف التّجليّ البحت البات. و لايري السّالك في هذا البحر بحرا سواه. و سبحان الله عمّا يصفون و الحمد لله رب العالمين.

المقام الثّاني المعاني اللّام اسم الاعظم و الرمز المنمنم و هو اول ما اختار الله لنفسه و هو العليّ العظيم و هو قول الله ، عزّ و جلّ ، و أنّ « هذا صراط عليّ مستقيم ». و لذا جعل الله قطب اسمه الشّريف اللّام و هو ، روعي فداه ، أوّل المقصود حيث تجليّ المحمود

ص ٣٣

بنفسه نفس المعبود و هو مربّي الاسماء و الصّفات حيث لا سبّح في طمطام يمّ الصّفات و الاسماء دونه و هو المتموّج بتموّج الصّفات و المنقطع بقطع الآيات. المتنفّس بنفس العلامات و المتشرّع بشرايع المقامات و المتخلّج بخليج الاسماء. و هو الواحد الجارى فى الاسماء و الصّفات كجريان الماء في عروق الاشجار و النباتات و هو أوّل العدد و صاحب الابد و مالك السرمد بتمليك الله الاحد الصّمد. لابتداية له و لانهاية و هو المذكور في قوله : « ربّ ادخلني في لجة بحر احدىّتك و طمطام يمّ وحدانيّتك. » الاحد المذكور سرّ محمّد و يمّ الواحد سرّ عليّ.

المقام الثالث في الابواب اللّام مظهر اسم الله المحيي و هو قلزم صلوح الكثرة و بحر القدر و بحر عميق مظلم كالليل الدّامس كثير الحيات و الحيتان. يعلم مرّة بالنّظر الي مبدئه و يسفل اخري بالتّوجه الي نفسه و هو بحر المحيط و بطن الامكان و في قمره شمس تضي. لا ينبغي ان يطّلع عليها الا الواحد الفرد فمن اراد ان يطّلع عليها فقد ضاد الله في ملكه و نازعه في سلطانه و من نظر اليها بطرفها فهو المضىء بشمس قعره. و قال رسول الله : « أنّما الاختلاف

ص ٣٤

فيك » يا عليّ و هو سرّ قوله : « السّعيد سعيد في بطن امّه و الشّقيّ شقيّ في بطن امّه. » و هو قوله الحقّ : « انا و عليّ ابوا هذه الامة. » المذكور في بحر المحيط و السّاكّن بالاستقلال بالعلوّ في هذا

البحر ليس الآ آله و هم حروف لا اله الا الله في اقطار الابداع و لذا كل واحد منهم علة مستقلة في الاختراع بالله سبحانه و تعالي .

المقام الرابع اللام اسم الشيعه و هو اللطيفة الالهية المودعة في سر الخليقه في تمام مراتب العبودية و هو المشار اليه في قول الصادق : « العبودية جوهرة كنهها الربوبية . » و هم قوم من شيعة علي الساكنون في جبل بحر كان خلف قاف القلب . يسبحون الله تعالي بقوله سبحان ذي الغلبة القهر لا اله الا هو له الملك و اليه يرجعون . و البحر الذي كان الجبل فيه ماء الذي عليه عرش قلوبهم و هو الماء الذي مقوم حياتهم و هو بحر وحدة الي تحته و بحر الكثرة الي فوقه . بحر شديد الحركة و كثير الحيات من اطوار جمال مولا هم رب التراب يعلم مرة الي احسن التقويم و يسفل اخري بالسكون الي الطين . و لذا جعل الله المتقين في بئر الطين لشدة بقاءه و مكثه . و في هذا البحر يمزج البحور و يثمر الفروع فلما صلحت قابليت الاكسيريّة

ص ٣٥

في رتبة الجمادية تمت و كملت ما بالقوة فيه ما بالفعل . امر الله سبحانه بطلوع نار الله الموقدة علي محل الافئدة حينئذ قالوا كلمة الحق في مقعد الصدق « انا لله و انا اليه راجعون » ، « كل شيء هالك الا وجهه . »

المقام الاول البيان الهاء رب الحروف ، اذا لامربوب ذكرا و لا عينا و لا احاطة لا ظهورا . و الهاء في الله اول مظاهرها هاء في هو و هو الاسم الاعظم و الدال الاكرم اعلي الاسماء و اشرفهما . و من اركانها الاحدية و الهوية و هو روح الله و الله روح الاحد كما قال الله الصمد : « قل هو الله احد » و اعظم مقامات هو في الامكان بغير اشباع و او هو فؤاد المحمديه ، روعي فداه ، و هو رتبة الازلية الظاهرة للامكان بالامكان و هو مقام و دليل للذات البحت القديم بان الله كان و لم يكن معه شيء الان كما كان . ظهوره عين بطونه و بطونه عين ظهوره الاول الآخرو الظاهر الباطن ، لا اله الا هو الحي القيوم و ليس في مقامه ذكر الا ذكر الله الاعز الاكرم . و ذلك في رتبة الوجدان و اما في الوجود دام الملك في الملك ، السبيل مسدود و الطلب مردود . و سبحانه لا يعلم كيف هو الا هو و هو المنزلة عما سواه

ص ٣٦

سبحانه عمّا يصفون وتعالى الله عمّا يقول الظالمون علواً كبيراً.

المقام الثاني الهاء في رتبة المعاني ركن الواحدية ومحلّ المشية. هو أوّل ناطق في بحر الامكان بذكر الرحمن لا اله الا هو القادر المتعال. وذلك في المقام المحبّة الالهية والولاية الحقيقية و الازلية الثنوية والربوبية الكلية الظاهرة في سرّ العلويّ عليّ (ع) وهو ، روعي فداه ، المتلألاً بتلأؤ محمد الذي هو وجه الاحديه وهو ، روعي فداه ، مبدء الاسماء والصفات والمعاني والحروف العاليات في جميع الاقطار سموات المقبولات وادوار اراضي القابليات في عرصه الجبروت وعمالاهوت. مدلاً بدلالة الثبوت لله الحيّ الذي لا اله الا هو الحيّ القيوم لا فرق بينه وبينه الا انه عبد ومخلوق ومرزوق ومجعول. افقر الفقراء الي الغنيّ المعبود وهو معني قوله (ع) : نحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا ، لولانا ما عرف الله ، لولانا ما عبد الله. وكشف الحقّ عن هذا السرّ المطلق في كتاب المصدق وعلي الاعراف رجال يعرفون كلاً بسماهم. صدق الله وهو العليّ العظيم.

المقام الثالث الابواب الهاء في رتبة الابواب حرف من حروف اسم فاطمة. قال الله ، عزّ وجلّ : « شققت لها اسماً من اسمي انا الفاطر هي فاطمة »

ص ٣٧

والاسم المشتقّ نفسها ومن هذا ظهرت حرف آخر اسمها. وهي مبدء الابداع وثمره الاختراع ، قال الله تعالى في حقّها و : « أنّها لاحدي الكبر نذيرا للبشر.» و البشر رجال قوامون بامر الله وهو القائم علي الانبياء والاوصياء و ماسويهم بالتوحيد وهو قول الله الحقّ : « فلا اقسم بمواقع النجوم وانه قسم لو تعلمون عظيم وانه لقرآن كريم في كتاب مكنون » وهو محمد (ص) ابوها « لا يمسه الا المطهرون » وهو عليّ لانه مطهّر عن دنس الكثرات والصفاتي عن كدورات الصفات وهي لما تجلّت بجسمها الشريف خلق الله حقايق الانبياء وما تأصلوا الا شعاع شمس جسمها الشريف وانّ من شيعته لابراهيم.

المقام الرابع الهاء ظهرت بالحقيقة في رتبة الولاية في اربعة عشر اهل العصمة كما خفيت فيهم. « كنت كنتا مخفيا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف » وهم مظهر اليد والوجه والجواد والوهاب لله الحق ، كما نطق به الكتاب بالصواب : « من اطاع الرسول فقد اطاع الله » ، « ان الذين يباعدونك انما يباعدون الله ، يدالله فوق ايديهم » ، « قالت اليهود يدالله مغلولة ، غلت ايديهم ولعنوا بما قالوا ، بل يدها مبسوطتان ، ينفق كيف يشاء »

ص ٣٨

و « الارض جميعاً في قبضته يوم القيمة والسّموات المقبولات مطويات بيمينه » و « كلتا يديه يمين » و « كل من سواهم بمن سواهم موجودون ومعدومون حرفا عندهم وعند عظمة جلالتهم. و « هم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعلمون يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يشفعون الا لمن ارتضي وهم من خشيته مشفقون » و « من يقل منهم اني مظهرها ومن دونهم بالاصالة الاولية » فذلك نجزيه جهنم وكذلك نجزي الظالمين « فقاتلوا ائمة الكفرانهم ، لا ايمان لهم. وهو قول الصادق : « الهاء هو ان لمن خالف ولايتنا ».

المقام الاول الراء في رتبة البيان آيه الله ودليله وهو اول رحمة نطقت بتوحيد الله في ارض الامكان. واعلي مقاماته قلب المحمدية لانها اول شجرة نبتت في ارض قلب الاحمدي ، روعي فداه ، و هي « لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولولم تمسسه نار » و النار من تلك الشجرة وهو قول الله الحق : « وما ارسلناك الا رحمة للعالمين » وقول نفسه المطلق : انا اول من اجاب في الدر الامكان قبل الافتران والسؤال نفس الجواب والجواب نفس السؤال. ولذا سبقت علي ما سواه بالوحدة الالهية اللاهوتية الممكنة

ص ٣٩

في حق الممكن ؛ اذ سواه لا يمكن في حق الممكن والازل نفسه نفسه ، و الآن كما كان. لا اشارة ولا تبيان ولا توجه ولا استدلال ولا معرفة ولا استبصار لانه المتعالي عن الممكن ووصفه وهو كما قال : « لاتدرکه الابصار وهو يدرك الابصار هو الطيف الخبير » وقال سيد الخلق : « ما

عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك « عزّ وجنابه عزّا لاتنال اليه ايدي احد من عباده. سبحان ربّك ربّ عمّا يصفون وسلام علي المرسلين والحمد لله رب العالمين.

المقام الثاني الرّاء في مقام المعاني مقام عليّ امير المؤمنين وهو، روعي فداه ، مجمع الخليجين وحایل بين الطّنجين والبرزخ بين العالمين. وهو الواحد المتكثّر والمتّوحد المتكثّر والناقص الزّايد والزّايد النّاقص والنّار المنجمد والماء المحرق والتّراب المتحرّك والمتحرّك الثّابت والثّابت المتحرّك والقريب المبعد والبعيد المقرب والفاعل لكل علّة والمنفعل عند مبدء الارادة ، الجامع للاضداد والمشابه لسبع الشّداد. اول المداد ومظهر اليجاد وثمره الانوجاد ، المكتوب اسمه علي لوح الفؤاد ؛ فنطق بالتوحيد بان لا اله الا الله وحده لا شريك له. وعلي لوح ***ص ٤٠***

القلب فشهد أنّ محمّدا عبده ورسوله وهو المتفرد في عالم الامكان عن الاشباه والاضداد. وعلي لوح النّفس نشهد أنّ الاوصياء رسول الله اثني عشر وفاطمة معصومة طاهرة لايساوقهم في الوجود شيء. وكلّ اتاهم عبدا وهم اولياء الله في العزّ وليس لله وليّ من الدّل وعلي لوح الارواح بانّ شيعة آل الله اخوان في الجنان ، متكئين علي سرر متقابلين.

المقام الثالث الرّاء في مقام الابواب باب الله من الحق الي الخلق ومن الخلق الي الحق. وقال رسول الله : « انا مدينة الحكمة وعليّ بابها » وهو ، روعي فداه ، نعمة الله علي الابرار ونقمة علي الفجّار. وهو باب ، قال الله في صدقه : « باب باطنه فيه الرّحمه وظاهره من قبله العذاب. » قال عليّ (ع) : « ظاهري امامته وباطني غيب منيع لا يدرك » وهو البحر الانيق والطمطام العميق ، الدّاخر المّواج المتلاطم كثير الخوف والخضوع والاضطراب والخشوع والنّاطق ؛ بقوله الحق : « الهي ان وعدت المطيعين النّار والعصاة الجنّة ، فبعزّتك وجلالك ولا حول ولا قوّة الا بك ؛ لكان ابن ابيطالب عبدا لك » وهو قوله الحق « لاعبدتك خوفا من عذابك ولا طمعا في ثوابك

ص ٤١

بل وجدتك مستحقا للعبادة ، فعبدتك « . وكلّ ذلك من سطوة عدل الله لان العبد في كل الاحوال احتياجه بالله تعالي . كبده وجوده لو شاء كان معدوما كما كان . وفضل الله علي العباد في كلّ الاحوال

كفضله له بدء وجوده وفي كل الاحوال يقرء منادي الرحمن كما بدئكم تعودون و من له اذن ان يسمع نداء الله الملك لله الواحد القهار.

المقام الرابع الرّاء في رتبة الامامة اسم من اسم الله وحرز من حرز الله وحصن من حصن الله. قال الله ، عزّ وجلّ : « لا اله الا الله حصني فمن دخل حصني امن من عذابي.» قال الامام ، روعي فداه : « ذروة الامر وسنامه و باب الاشياء ورضي الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته.» قال الله تعالى في حديث القدسي : « ولاية عليّ بن ابي طالب حصني فمن دخل حصني ابن من عذابي » وولايته حروف لا اله الا الله و هو اوّل بيت وضع للنّاس و من دخله كان آمنا من الفناء و صار باقيا ببقاء الرّحمن. و لا يدخل هذا البيت احد الا بعد كشف السّبحات و محو الموهومات و هتك الاستار و الاغيار و دخل المدينة علي حين غفلة من اهلها. فمن دخل المدينة اقرّ للامام بالامامة و من اقرّ من وراء الباب لا شكّ أنّه في اهل الخطاير و لا ينبغي ان يدخل علي ملك القاهر. و الامام

ص ٤٢

جامع المقامات و الدلالات و هم الادلاء علي الله بان لا اله الا هو القيوم المتعال.

المقام الأوّل الحاء تكرر الدال و الدال تكرر الباء و الباء تكرر الالف و هم تمام الحمد و في تلك الرتبة يحملون عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية. و الحاء مبدء عرش الله تعالى و اعلي مقاماته في الامكان قلب المحمّديّة و هو تمام القدرة و القوّة. قال الله تعالى : « وما وسعني ارضي و لا سمائي بل وسعني قلب عبدي المؤمن.» و قال الصادق : « ان الظهور تمام البطون و البطون تمام الصّمت و القدرة و العزّة تمام الفعل و متي لم تكن كليات الحكمة تامّة في ظهورها و تامّة في بطونها لكانت الحكمة ناقصة من الحكيم و لو كان قادرا » و هو كان عرش العظمة و القدرة الصّالحة التّعلق بانوجاد الموجودات و تكون الممكنات. قال الله ، عزّ وجلّ : « قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايّا ما تدعوا فله الاسماء الحسني.» و هو المستوي علي العرش بالعطاء المعطيّ كلّ ذي حقّ حقّه ؛ لو السائق الي كلّ مخلوق رزقه و اسم الرّحمانية اصغر من اسمه الهويّة بسنتين و هو قول عليّ (ع) : « انا اصغر من ربّي بسنتين » و الرّبّ مربّيّه و هو محمّد السنّة الاوليّ سنة الوحدة الظاهرة التي محلّها

ص ٤٣

هي نبوة الكلية وسنة الجامعه بين النبوة والولاية. ولايري احد مثله في الجامعية في الامكان قط كما هو اهله والذات القديم ربّ اذ لا مربوب واله اذ لا مالوه ؛ سبحانه وتعالى عما يصفون.

المقام الثانى المعاني الحاء تمام الحمد والحمد وصف الله نفسه. ولذا يختصّ بجنابه وحده و هو اول الثناء واكملها واعلاها لله ، عز وجلّ ، وهو الجامع لمراتب الممكنات من البدء الي الختم الي ما لانهاية بما لانهاية. فلما اراد الله ان يحمد نفسه فارادته احدث تلك الكلمة لا من شيء و هو خلق الثانى و ذرّ الاول وآية الكبرى. قال الله تعالى : « لولاك لما خلقت الافلاك » وقال عليّ : « ايّ آية اكبر لله متي و ايّ نباء اعظم متي .» وهو ، روحى فداه ، اول الكون بالنسبة الي الامكان و اول الامكان بالنسبة الي الاعيان. وعلّة تلك الكلمة المشية وعلّة المشية بنفسه. والقول بانّ العلة هو الله شرك للزوم الاقتران والارتباط وتعالى الله عن ذلك اختراعه ابداعه وهو خلّو من خلقه و خلقه خلّو منه. فسبحانه عما يشركون وله الحمد في السموات والارض واليه يرجعون.

المقام الثالث الحاء في رتبة الابواب اول حرف من اسم الحسين وهما

ص ٤٤

يظهران عند التقاء البحرين بحران بحر الاراده وبحر القدر. وهو قول الله الحق : « مرج البحرين يلتقيان.» وهما بحر العلوية والفاطمية ؛ بينهما محمّد برزخ النبوة « لا يبغيان يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان » وهو الحسن. ولون اللؤلؤ بيضاء وهو ، روحى فداه ، مظهر ابيه في الوحدة وهو مظهر اسم الله الصمد لكمال بساطته ووحدايته ، لم يخرج الاثمة من صلبه. والمرجان هو الحسين الشهيد والمرجان لونه الحمراء لظهور الكثرة والشؤون في اطوار الجلال والجمال وهو ، روحى فداه ، اب الاثمة الاطهار وسمّاه الرحمن ابا عبدالله. والعبودية المطلقة منحصرة في اولاده الاثمة الاطهار ، سلام الله عليهم بدوام القادر القهار.

المقام الرابع الحاء في رتبة الامامة مقام ظهور سلطنة الحسين وهو ، روحى فداه ، عبد الله ومظهر اسمه المميت و عزرائيل عنده مرات يصوّر فيه جماله ، روحى فداه. المؤمن عند رؤيته من الشوق يموت والكافر عن جلالته يفرّ الروح من جسده. وجماله جمال الله وكل مميت باذنه وفعله الله

يتوفّي الانفس حين موتها. و العبد ، ثلثه احرف ؛ العين علمه بالله. قال الصادق : « العلم تمام المعلوم.» و الباء بونه عن الخلق و الدال دنوه الي الخالق بلا كيف ولا اشارة. و اسم الله المميت هو اسم الله الحيّ

ص ٤٥

و الممات نفس الحياة و في ارض التراب تنضج القابليّات للصلوح الي مقام الآيات. و لذا من زاره عارفا بحقّه كمن زار الله في عرشه و من بكى او ابكى او تباكا لمصيبته هو بنفسه ، روعي فداه ، جزائه. و هوربّ الجنان و انّ اهل الجنّة في يوم الجمعة يزور الرّبّ هو زيارته ، روعي فداه. لان نفسه نفس الرّبّ و مضجعه عرش الرّحمن و زائره نفس المزور ؛ اي بما تجلّي لها بها. و هو قول الله الحق : « و من قتلته فانا دينه.» نعم المقام لزائره و لباكيّة ، لو كشف الغطاء ؛ ما يقبل احد الا زيارته و بكائه و الدوام بالبقاء في بلده.

المقام الاوّل البيان الما ماء الوجود و وجه المعبود و نفسه المحمود و هو قطب المحيط الواسع علي جميع الاقطار في لجه بحر الادوار و طمطام يمّ الاكوار. و الساكنون فيه رجال من نفس الماء و وجوههم متثلثة بتثلثوء الازلية و نفوسهم متقدسة بتقديس السرمديّة ذكرهم ذكر الله الاكبر. و في ابحر جزائر غير متناهية من نفس الماء التي ذابت و سطحت و استقرّت و صارت ارض غبراء. و علي جزائر قباب من نفس الماء كالدرّة البيضاء التي رفعت و انجمدت في جوف الماء. و هو بحر لا ساحل له ولا غشّ و لا حركة و لا تغير و عليها سفن

ص ٤٦

من نفس الماء كالذهب الرّطب الحمرء و سكانها من نفس الماء يسافرون من الله الي الله. و لا تقطع مسافتهم و لا وصول الا الي منازلهم حين الوصول فاصلون و حين الوجدان فاقدون. حكم بعضه كحكم كلّه و حكم كله كحكم بعضه. ماء الطهور و صرف الطهور و صار في التجلّي من التجلّي بالكسر بنفس المتجلّي له بالفتح. و هي بحر الوحدة المذكور في الدعا عن قول مولانا الامام علي : « رب ادخلني في لجة بحر احديتك.»

المقام الثاني المعاني ما ، ماء الحياة و « من الماء جعلنا كل شيء حي » وهذا الماء مظهر اسم الله الحيّ. فلما أراد الله خلق هذا الماء فبارادته صار موجودا متعلقا بلون الصفراء. ناطقا بأنّ بارئنا هو الرحمن وهو الطمطم المتلاطم ؛ مبدء الكثرات في صقع عالم الاسماء والصفات. ظاهره امامته علي من في بحبوحة القدس والبهاء وباطنه غيب منيع ممتنع عن الصفات والاسماء. وفي هذ البحر سفن و جزائر وقباب وسكّان ورجال كلّ ذلك من نفس الماء وليس لها بداية ولا نهاية ولا فناء ولا اضمحلال والسّاكنون فيه اهل الصّفا والسّنا ؛ يسبحون بارئهم في قطب منطقة المجد و البهاء. وهم رجال قال الله تعالي في صدقهم : « رجال لا تلهيهم » اطوار الشّؤونات و الظهور في

ص ٤٧

صقع الكثرات عن الوحدة الحقيقة التي هي نفس الذكر و هذ البحر بحر السكون و الوقار و برد اليقين و ثلج الفؤاد. فمن شرب منه قطرة يسكن في ذات الله و يصبر علي الاذي في جنبه و يرضي بقضائه ، قائلا في كلّ الاحوال : لا حول و لا قوة الا بالله ، له الخلق و الامر و اليه يرجعون.

المقام الثالث الابواب الما ماء القدر ، فلما قدر الله وجوده بظهور اسم المحيي اخذ قطرة من بحر ماء الحياة ، مظهر اسمه الحيّ ، و هو قوله الحقّ في كتاب الصّدق : « و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجا » متلاطما ، مّواجا ، متحرّكا لظهور الشّؤونات ، يخرج منه حيات الاسماء و نبات الصفات ؛ حتي يظهر قول الله : « كل يوم هو في شأن.» و هو قلزم الخضراء لا بدء له و لا ختم فيه. اشجار من جواهر رطبة و عليها سفن جارية من زمرد و رطب اوسع من بين سماء القابليات و ارض المقبولات و الرّاكبون فيها محمّد و آله بالاصالة و شيعتهم بالتّبعية. و هم رجال مطهّرون من دنس الزّمان و الزّمانيات و المنزهون عن الالتفات بالشّهوات و الكثرات. لا يعصون الله ما امرهم و هم من خشية آل الله مشفقون. قال رسول الله : « مثل اهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق » و المشبه عين مشبّه به.

ص ٤٨

المقام الرابع الامامة ، الماء بحر القضاء و جوهر الجارى من بحر الحياة المقدّر لكلّ ذي روح ممات. و الارض لمحلّ جريان البداء لانّ ما في القضاء هو الامضاء و ليس لله بدهاء فيما مضى. و

هو الطمطم المتداخر المتين و المتلاطم العميق ، المتوج بتموج الصفات كالجبال الراسيات و يخرج منها خليجان ؛ احدها بدء الاشياء و الآخر ختمه و نفس الختم ماء البدء. و يجرى منه انهار اربعة ، الماء غير الآسن بحر الاقرار بالوحدانية ، و اللبن الذي لم يتغير طعمه و هو بحر الاقرار و الاعتراف بنبوّة محمّد و العسل المصفي المخصوص لشيعية محمّد و آله و هو بحر التّقصير عن معرفة اهل العصمة و الخمر الذي لذة للشّارين و هو بحر المحبّة و العزّه و الهيمنة و العظمة و السّطوة و القهارية بغير صداع و لا خمار و سكر و لا اغماء. يسبحون سكّانها : سبحان ذي القهر و الغلبه لا اله الا هو الواحد القهار.

المقام الاولي البيان النّون في رتبة البيان نفس المكان و هو تمام الامكان و الامكان بعينها في عالم الامكان. الحروف في كلمة كن و الكاف رتبة المشيّة و النّون رتبة الارادة و المشيّة اب الاشياء و الارادة أمّها. قال (ص) : « انا و عليّ ابوا هذه الامة ». فبالكاف خلق الله مادّه الاشياء و
ص ٤٩

آية تفريده و هيكل توحيده دالّ علي الله وحدته. و هو اعلي المشاعر في الامكان فيه يعرف الله وحده و هو المسمّي بالفؤاد. و بالنّون خلق الله صورت الاشياء من مبدء الميل الي نفسه الي منتهي الكثرات بما لانهاية الي ما لانهاية. و اول التّعين هيكل النّبوة و ثانيها هيكل الولاية و ثالثها هيكل الشّيعه. و هذه الهياكل تمام الايمان جعل الله آيته في كل شيء للاعتراف به. و هو تمام نور الله نور السموات و الارض « مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح » الي آخر آلاية. و قال الله تعالي : « سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتّي يتبين لهم انه الحق » قال السّجاد : و الله آياتنا و هذه احدها و هي الولاية و ما نودي في الاسلام شيئا مثل ما نودي في الولاية.

المقام الثّاني البيان المعاني النّون عرش الكاف و به استوي الرّحمن علي ما سواه. و هو الواحد المتحقّق في اربعة عشر هيكلًا. قال رسول الله : « فوق كل حسنة حسنة ، حتّي احبنا فاذا احبنا ليس فوقه حسنة » و هو قوله الحقّ حين سئله الاعرابي عن الدّين ؛ قال (ص) : « هل الدّين غير حبّنا » و كشف عن هذا الرّمز المعنى قوله (ع) : « من احبكم فقد احبّ الله » و هذا الحبّ علّة
ص ٥٠

وجود الممكنات. وهو قول الله في حديث القدسي : « كنت كنزا مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف ». والمحبة نفس المحبّ والمحبّ هو المحبوب. ولو كان الثلاثة لا شك انّ اهل المحبة لمشركون ، قالت التصاري ثالث ثلثه انما هو اله واحد. قال الصادق : « المحبة حجاب بين الحبيب والمحبوب » والمحبه المذكوره ليست ذات الله تعالى لانه ، عز وجل ، خفائه عين عرفانه و عرفانه عين خفائه. وهو المعروف ولا عارف في الوجود والان كما كان. سبحانه لا يعلم كيف هو الا هو وهو العليّ الكبير.

المقام الثالث التّون في مقام الابواب امر الله وعلمه و كتابه المحفوظ و عدله. وهو انه لما امر الله كلمة الاكبر بالادبار لظهور الانوار وكثرة الاطوار تنزل الي ركن الاسماء ؛ فتدور بدوران الاسماء في عالم الادوار وفي عالم الانوار بدوران الاسرار ، بتحرك الليل لطلوع النهار. الي قطب الصفات فتكثّر بتكرار الصفات في عالم الاكوار ؛ حتي نزل من مبدء الدرة الي منتهي الدرّه بما لا نهاية في بدئه كما لانهاية في ختمه. وهو قول الله الحقّ وكل شئ قائم بامرک و الامر تمام العدل و بعدله قامت السموات و الارض. ومظهر تلك

ص ٥١

الامر اهل العصمة ومحل تلك العدل محمد وآله. قال الله تعالى : ان الله يامر بالعدل والاحسان. وقال الحجّة ، روعي فداه ، في زيارة آل يس : « القضاء المثبت ما استأثرت به مشيئتكم والمحو ما لا استأثرت به سنتكم » وهو قول جدّه العليّ الصادق النقي الهادي ، روعي فداه ، في زيارة الجامعه الكبيرة المشهوره : كالشمس الطالعه المظهرين لامر الله ونهيه.

المقام الرابع التّون في مقام الامامه يحكي عن البداية بالدلالة وعن النّهاية بما لانهاية. قال الله ، عز وجل : « ن والقلم وما يسطرون » وها انا ذا اذكر رشحة منه التّون في رتبة البيان. جوهره بسيطة حية بالذات وهي ذات الله العليا وفي رتبة المعاني ذات رسول الله وفي رتبة الابواب ذات فاطمة. وفي مقام الامامة حروف لا اله الا الله اثني عشر في الرقوم المسطرات. وفي مقام الاركان رشحات كليلية النّازلة من قطرة لطيفه من عرق جسم فاطمه. وفي مقام النّقا انوار متلئئة من اجساد الانبياء. و في مقام النّجباء اظلة الهيّة متلئئة بتربة النّقباء. وفي مقام الملك اظلة انسيّة. وفي رتبة الجنّ اظله

ملكية. وفي رتبة الحيوان اظلة جنّيه. ولذا ان التّملة تزعم انّ لله زبانيّتين وفي رتبه التّبات اظله حيوانيه وفي مقام الجماد اظلة نباتيه.

ص ٥٢

المقام الاولى البيان الياء حروف العشرة وهو في مقام البيان آية التّوحيد و علامة التّجريد و صرف الهوية و عماء الاحديّة. بحر الوجود و حرف الظهور الاوّل الرّفيّع و الآخر المنيع الباطن القريب و الظاهر البعيد. بحر معلوم و سرّ مجهول المخصوص لمحمّد و آله (ص) بالحقيقة الاولى. و ما سواهم معدومون لا نصيب لشيء من الاشياء فيه و كيف لا يكون كذلك. و الانبياء مقام تجريدهم و بقائهم في توحيد الله ظلّ فاني من جسم محمّد (ص) و هو بلغوا الي ما بلغوا و لم تدركوا ما فعلوا جسم محمّد. و هي في الاجساد ممتنع محال ، كيف يصل شعاع الشّمس بقصره و كذلك في السلسلة الطّويّلة من ثمانية عوالم بل في السلسلة العرضيّة. هذا السّر مستور و لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لكفره و في رواية رحم الله من قتله يجرى هذه القاعدة من عالم العلي الي مبدئه السفلي. الطرق الي الله بعدد انفاس الخلايق.

المقام الثّاني الياء في رتبة المعاني آخر حرف من حروف اسم عليّ (ع) ، روعي فداه ، و هو سر الله الذي لا يوصف و كلمة التي لا تعرف و هو اسم الاعظم الذي يسبح الله بظله جميع خلقه. و هو صاحب الازليّة الكبرى و الابدية العظمي. قال ، روعي فداه : « انا صاحب الازليّة الاولى » و ان امرنا هو الحقّ و حقّ الحقّ

ص ٥٣

و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السّر و سرّ السّر و سرّ المستسرّ و سرّ المقنّع بالسّر و سرّ لا يفيد الا سرّ و سرّ مجلّل بالسّر و هو مظهر خشية الله و جلاله و هو قول الامام : « لا علم الا خشيتك و لا حكم الا الايمان بك ، ليس لمن لم يخش عن جنبه علم ». و هو مقام الرّحمن و لمن خاف مقام ربّه جنّتان و ليس لمن لم يؤمن بعزّ قدسه حكم لانه ظاهر الله لا هو هو و لا هو غيره. كلّ ذلك عن دوام الملك في الملك السبيل الي ذات الله مسدود و الطلب مردود ، دليله آياته و وجوده اثباته.

المقام الثالث الياء في رتبة الابواب في اسم الرحيم مقام من مقامات الرحمانية. وهو الذي اجاب الامام ، روجي فداه ، وانا اذا اذكر الحديث ، سئل رأس الجالوت عن الرضاء ، بان قال : يا مولاي ما الكفر والايمان وما الكفران وما الشيطانان اللذان كلاهما المرجوان؟ وقد نطق به الرحمن حيث قال في سورة الرحمن : « الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان » فلما سمع الرضاء ، لم يجر جوابا ونكت باصبغه الارض واطرق مليا. فلما رأى السائل سكوته شجعتة نفسه بسؤال آخر فقال يا رئيس المسلمين ما الواحد المتكثر والمتكثر المتوحد وم الموجد والموجد

ص ٥٤

والجاري المنجد والناقص الزايد فرجع ، روجي فداه ، رأسه فقال : اي شيء تقول وممن تقول و لمن تقول بيّنا انت صرنا نحن نحن ، هذا جواب موجز بسؤالاتك. واما الجواب المفصل فاعلم ان كنت الداري والحمد لله الباري ان الكفر كفران كفر بالله وكفر بالشيطان وهما سيّتان المقبولان المردودان ؛ احدهما الجنة والآخر النار وهما اللذان المختلفان المقبولان وقد نطق به الرحمن حيث قال : « مرج البحرين يلتقيان بينهما برزج لا يبغيان فباي الاء ربكما تكذبان » ويعلم قولنا من كان من سنخ الانسان ويظهر لك ممّا قلنا باقى سؤالاتك والحمد لله الرحمن وصلي الله علي محمد وآله المبعوث علي الانس والجان ولعنة الله علي الشيطان. فلما سمع كلامه بهت و تحيرت وشهق شهقه فقال اشهد ان الا اله الا الله واشهد ان محمد رسول الله وانك وصي رسول الله حقًا والرحيم رحمة مكتوبه علي من سبقت له العناية. وهو حقيقة سلمان ، روجي فداه ، ونعم الحديث ما قال الامام الحسن العسكري في تفسيره ان الله خلق مائة رحمة وجعل منها رحمة واحدة في الخلق كلهم فيها تراحم الناس في الدنيا من في كلّ الاصقاع. فاذا كان

ص ٥٥

يوم القيمة اضاف هذه الرحمة الواحدة الي تسع وتسعين رحمة. فيرحم بها امّة محمد وتلك الرحمة تمام الامّة في الدنيا لما كانوا في الرحمة ضيقوا انفسهم عن القبول وفي الآخرة لما خلصوا من الاعراض قويت بنيتهم للتحمّل. وانّ الله حرّم الجنة علي الامم حتي يدخل امّة محمد قبلهم و

المؤمن أكرم علي الله ممّا تظنون وانا اذكر الحديث بعضا بالنقل والمعني ولا يطلع بسرّ مراتبها الا اهل التقوي.

المقام الرابع الياء في الرحيم مقام الشيعه وهم في هذا الاسم محلّ صبغتهم. قال الله صبغة الله : « ومن احسن من الله صبغة » وجعلهم في بئر التعفين في هذا الصبغ. فلما نضجت بنيتهم وبلغت بلوغهم صلّوهم بالصلاة والزكوة والصوم والجهاد والحجّ وسائر الاعمال المحموده ، حتي خلطت اجزائهم وصارت شيئاً واحداً. وهو قول عليّ ، روي فداه : « حتّي تكون اعماله واورادي كلّها وردا واحداً. » ؛ ثم جعلهم في قعر التقطير للاخذ عن اجزاء الاكسير. وهو موت الكلّي فلبعض الناس في الدنيا ولبعضهم في الرجعة ولبعضهم في البرزخ ولبعضهم في القيمة ولبعضهم في النار ، لتحريق اجزاء العرضيّة ولاخذ اجزاء الاكسير. فلما اخذ اجزاء الاكسير هاج ربح

ص ٥٦

محبّة الله في افتدتهم وهو لقاء بارئهم وهو قول الصادق : اذا هاج ربح المحبة في الفؤاد استأنس في ظلال المحبوب واثر المحبوب علي ما سواه قال علي :

دوائك فيك ولا تبصر ودائك منك وما تشعر

وانت الكتاب المبين الذي باحرفه يظهر المضمّر.

اتزعم أنّك جرم صغير وفيك انطوي العالم الأكبر

وهي نقطة العلم. العلم نقطة كثّرها الجاهلون

وهو الدرّاية حديث تدريه خير من الف حديث ترويه. وهو قرطاس الحكيم كلّ علم ليس في القرطاس ضاع وهو تمام العمل العلم بلا عمل كالقوس بلا وتر. وان الاشارات تحجب الاستار من كشف الكثرات دخل بيت الجلال فقد عرف مواقع الامر وبلغ مواضع السرّ وهو الغنيّ عمّا سوي الله وفسبحان الله عمّا يصفون.

صحيفه جعفریه يا شرح دعای ایام غیبت یا تفسیرهای هذا

الباب الأول

فی خطبة الأنوار

بسم الله الرحمن الرحيم

أحمد لله الذى شهد بذاته لذاته أن لا اله الا هو الذى قد علا بعلو نفسه على كل شىء واستتر عن علو ظهوره عن كل شىء الذى كان لم يزل كان بلا ذكر شىء و الآن بمثل ما كان لم يك معه ذكر شىء اله فرد قيوم الذى قد جعل العلم وصف عباده و القدرة شأن أوليائه و هو الأول بلا علم شىء و الآخر بلا ذكر شىء و الظاهر بلا خلق شىء و الباطن بلا حكم شىء إن قلت إنه هو هو تكذبنى الإبداع و أهلها بأنه لا يعرف بغيره و لا يوصف بخلقه و إن قلت أنت أنت تمجّدى الإختراع و ما يقابلها بأنه لا ينعت بالمعروفية و لا يشار إليه بالغيوبية فسبحانه تعالى قد دل دائميته بذاتيته و يثبت أزليته بإنيته و ستر عن نفسه لخلقه بنفسه و حجب بكيونيته لعباده من قال هو هو قد دل الهاء بالإنشاء و الواو بالإمضاء

ص ٥٨

لها و هى مدلة بالقطع الكبرى و المنع العظمى و إن قال هو هو و لا أعلم شأنه قد أشرك بربه بعد العلم بانقطاعه عنه فأى شرك أعظم من كلمة هو و أى ذنب تعدل حكم الوجود بعد المفقود فسبحانه سبحانه ما أصفه و لا أشكره و ما أعرفه و أحمده و إن كان قولى بعد النفى يثبت شأن النعت ولكن لا و عزة من لا سبيل له بشىء ما قصدت فى النفى إلا النفى و لا فى الذكر إلا العجز فسبحانه سبحانه ما أعظم جرئتي فى تلقاء جماله و ما أعظم عصياني فى مقابلة جلاله فبزعمى بالقطع أقدس

عن وصف ما سواه وهذا وصف منى لجلاله وبعلمي بالمنع أنزهه عن نعت ما سواه وهذا نعت منى
بجماله فسبحان الله من هذا السبيل إن قلت طوبى لى أشركت وإن قلت الويل لى أكفرت فلم أدر
بأى ذكر أعترف بعجزى وبأى لسان أقربذنبى فسبحان الله الأمر الأحد إن أغرق نفسى فى بحر الثناء
ولو كان عنده شرك لأحب إلى فؤادى من أن أسكت وأغرق فى بحر البعد لا وعزته وإن حرقت
فؤادى من سطوة شركى لعزته ولكن آخذ حظى من ثناء كبريائه لكنت راضيا بحرقة فؤادى من جرئتى
عليه لا وعظمته

*** ص ٥٩ ***

لاعلم لاسبيل لى إليه لا بالعجز ولا بالثناء ولا بالمنع ولا بالبهاء ولا بالقطع ولا بالسناء ولا بحرف
الهاء لا بالفرار عن الواو فسبحانه سبحانه ما أبدعنى أعجوبة وما ألهمنى ممنوعة مرة يجذبني إلى
أفق العماء مرة تهلكنى بنار الاعماء فلم أدر أى شىء طلبت منى ءأنت أراد دمي أم أنى أردتك إن
أقرب نفسى إليك فتبعدى وإن فررت من سطوتك فتزجرنى فلم أدر بأى صراط أنت تقيم فأدعوك
ولم أدر بأى لسان أجتري عليك وأشكو إليك لا وعزتك لا أفر من قربك وإن أنت تبعدى لا و
حضرتك لا أخاف من قهرك وإن أنت تحرقنى لا وقدرتك لا رجاء لى إلى غيرك وإن تجعلنى
محتاجا إليه فسبحان الله من أمره فما رأيت أصبر منه فى نفسى ولا أعلى منه سلطان فى فؤادى فإن
أفر بمثل حالة الصبيان يجعل سكر فى فمى ثم يسكننى من بكائى ثم يجعل عقد سرى رحمته فى
فمى ليرقدنى لا وعزتك ما أنا محجوب من فعلك ولا أشغل بتلك الشئون من نفسك فلم أدر أى
شىء أردت منى فهل تريد أن تقبض روحى أو أن تسترسرى فأنا كنت فى بيتى وحدة ولم يطلع أحد

*** ص ٦٠ ***

بشأنى أنت قد أخرجت بعض العباد من مساكنهم وأنت قد أنزلتهم على وألهمتني بعد ذلك حكم
دعوتك و أكرمتني بجبك فلما بلغت علمك أخذت من قلوب المطلعين بأمرك عهدك و

تسليمك بحيث لا ينكرنى من هذه الجماعة النازلة بى أحد ثم أرفعتهم إلى مساكنهم و ما عاملت بى بعد ذلك قد شرفتنى بالخروج إلى بيتك الحرام وبلغت حكم بأيدى ملائكتك فى الأرض كل شطر حتى قد بلغ أمرى إلى المشرق و المغرب و ما بينهما فلما نضجت طينة العباد و علمت كل نفس حكم الفؤاد أرجعتنى من بيتك الحرام و فى مقارنة ذلك الحال قد أردت الفتنة للبلاد و من عليها حتى قد نزل بى و بالمصطفين ادبار المعرضين و أوردتنى على منتهى الذل بمحضر الظالمين و ألهمنى كلمة النفس بعد الاثبات ليامن نفسى من موارد الهلكات أليس كل ذلك من فعلك يا ذالجلال و الإكرام و إنك يا الهى أرفعتنى فى بدء الأمر و بأى شىء وضعتنى ثم بعد ذلك قد نزلت كلمة الإنكار فى قلوب الشياطين حتى أخذوا ما كتبوا و إنى ما قصدت فيما كتبت الا بابية المنصوص و إنها كلمة

*** ص ٦١ ***

مطلقة تقيد بالخصوص فبعزتكم ما مكروا فى حكمى بل كنت أسرع مكرًا فى حقهم و إن تشبهتم بمثل الأولين مما عادونى ولكن كل ما نزل بى من المصائب لم أر الا من عندك لأنك تقدر على تبديلها و تصريفها على أحسن ما يكون فى الامضاء و لو أنى صبرت بالذل لكنت أصبر منى بعد العلم و القدرة و لكن أنت تعلم يا الهى بأنى ما أحب مواقع الخلاف و إنى لأعلم صبرك فى حق المقربين ولكنى لا أقدر بسنتك فى حقهم و إنى لا أستحى منك أن تقدر بالإظهار من دون الخلاف فابدها و إلا فاختم و لو أن كلامى يشبه بآيات المجترحين و لكنك تعلم سرى بأن من سكر عطاياك و خمر امتنانك أناجيك بتلك الدلالات و هى إن لم تعدل الشاء ولكن لم تخرج من حكم البداء فسبحانك أحمدك بالبأساء والضراء حمدا شعشعانيا متلامعا متقدسا بتقديس أزلتلك و وحدانيتك و أستعين بك فيما أردت فى ذلك الكتاب بحولك و قوتك إنك المنان الحميد.

و أشهدك قبل إظهار ما فى الكيان بما تحب و ترضى إنك خير شهيد و كفى بك على شهيدا
أشهد أن لا إله إلا الله

*** ص ٦٢ ***

وحده لا شريك له و أن محمدا عبدك المنفرد عن الشبه و رسولك المتعالى عن المثل قد بلغ ما
تجلت له من معرفتك و نصح فى أمته ما ألهمت له فى سبيل محبتك فاجزه اللهم من عندك كما
هو أهله و أشهد لأوصياء محمد حبيبك ما أردت فى حقهم و مددت عليهم بفضل نفسك فى كل
شأن و عددت عليهم حروف توحيدك إنك أنت العزيز الحكيم و أشهد لشيعتهم ما قد أحاط علمك
فى الإبداع و سرک فى الإختراع و لكل حق بالصواب و لكل باطل بالإنكار و كفى بك شاهدا و
خبيرا

فيا أيها الناظر إلى ذلك الكتاب فإياك إياك إذا نادى الطيور بالألحان و النفوس بالأعيان و
العقول بالأكوان و الأفئدة بالتبيان أن تنظر إلى ماهيتك و عليك عليك أن تنظر إلى الفؤاد و حكمه
فإننا لله و إنا إلى ربنا لمنقلبون و لمثل ذلك فليعمل العاملون.

الباب الثاني

فى وصية الالهية

فيا أيها الشاهد إلى تلك الورقاء اقبل وصيتى ثم امش على الصراط ولا تخف فإن الله يحرسك من الشك والوسوسة التى هى رمى الشيطان واتكل على الله وقل حسبى الله ولا حول ولا قوة إلا بالله وعليه فليتوكل المؤمنون.

*** ص ٦٣ ***

فيا أيها الانسان إذا ورد عليك أمر فى الدين دق بصرك و صف نظرك أن لا تلبس الباطل عليك بالحق فإن الأمر أمران حق و باطل فإن اتبعت الحق فإنك عبدت الله و إن اتبعت الباطل فإنك عبدت الشيطان و إن الحق لو خلص و انكشف لم يرده أحد و إن الباطل لو خلص و لم يمزجه حق لن يتبع احد و إن الله هو الحق و الذين يدعون من دونه أوليائهم الطاغوت و إن آثار الحق بمثل وجود الله ظاهر و لا شك فيه و لو لم يكن أمر من الله لم يك ظاهرا بمثل نور الله الذى أضاء كل شىء اتق الله أن لا تتبع هواك فإن أمر الله لا خفاء له و دين الله لا ستر عليه و إن كلمة الحق أظهر من الشمس فى وسط الزوال أنظر الى الذى يدعوك إلى الله إن كان فى يديه حجة من مولاه بحيث لا يقدر أن يأتى بمثله أحد فذلك حق لا شك فيه اتبعه و لا تقل لم و بم فإنك تقبل أن تقر له حجة لو تسمع كلمة الحق تكذبه بوهم الشيطان هذا ربما أن تكون من علوم السجين لأنك لم ترى الواقع لتسمع كلمات الحق بمثل الباطل و قبل أن تسكن فؤادك بحجيه حجته لا مفر لك إلا بأن تكذبه بأن ما أجابك من صور السجين و إن تقر بحجته لا مفر

*** ص ٦٤ ***

لك إلا أن تتبعه ولو كان يقول بالليل نهار وبالسم سكر وبالكذب صدق وبالعلم جهل ومن هذا السبيل الدقيق قد خرجوا كل الطاغين من ولاية الحق ألا (هنالك الولاية لله الحق) ولو أن أهل الخوارج قد صدقوا بولاية على وحجية ما فى يديه لم يخرجوا يوم المصحف بقول الحق: "أنا كلام الله الناطق" وكذلك حكم ما كذبوا من فئة الشيخية الذين هاجروا إلى لو صدقوا حجية الحجة فى يدى لم يكذبوا أبدا وإن الآن لا مفر لهم بأن يقروا لأنفسهم عبادة الشيطان لأن إن كان تصديقهم وخروجهم حقا عبدوا لله وبعد ذلك لما كفروا عبدوا الشيطان وإن كانوا يقولون لانميز أولا بين الداعى بأنه من الله أو من الشيطان فان لم يميز أولا بين دعوة الرحمن ودعوة الشيطان كيف يميز آخر أو من لم يوقن بأن الداعى هو الحق من عند الله كيف يخرج من بيته وكتب إلى كتاب التصديق لأن الفحص من الشك والشك ليس من الحق ففى كل الدلائل لا مفر للمكذبين إلا أن يقروا بعبادة الشيطان فى تصديقهم أو فى تكذيبهم ومن يعبد الشيطان لا خير له وليس له عند نفسه دليل يطمئن به وله خزى فى الحياة الدنيا وفى الآخرة عذاب عظيم.

*** ص ٦٥ ***

فيا أيها الناظر اتق الله أن لا تبطل الحجة فإن بعدها لا دليل لك فى التصديق وكل العلماء يدعون الحق والكل يدعون علم القرآن والسنة وليس لك دليل بعد حجد الحجة للتصديق أبدا لأن الإختلاف فى هذه الفئة وكل المذاهب باقية ولا يثبت الحق عند أحد إلا من كان فى يديه حجة حق التى عجز الكل عن مثلها وإلا بالمسائل والدلائل من القرآن والأحاديث لا يثبت حق الواضح وكفى بما ألقيت لك فى ذلك الوصية ولمن اتبع واهتدى إلى الله سبيلا ولقد طالعت سنابرق جعفر العلوي وشاهدت بواطن آياتها وإنه ما عرف إلا نفسه وما وصف إلا شئون عبوديته وكل ما قال فى حق آل الله سلام الله عليهم فى تفسير دعا المشركة عن الناحية المقدسة لم يك فىهم ولا يليق عند الله بشأنهم لأنه ما قرء إلا حروف عبوديته وما وصف آل الله إلا بما تجلى آخرهم فى كنه

ربوبيته ولا يعرف آل الله أحد ولا يقدر بوصفهم عبد إذ ما سواهم من فاضل ذكرهم ليذكرون و يوجدون وأنه سلام الله عليه بعد ما بلغ إلا إلى معرفة نفسه قد رق الأرقاء من الأحباب و خرق الأحجاب من أولى الأبواب و استعلى على أهل الكتاب بفصل الخطاب فجزاه الله كما هو أهله و شاء لأهل

ص ٦٦

المآب ولكن أطالب منه عما اطلع من آيات أحمد الإحسائي قدس الله تربته كلمة العفو والرحمة لعل الله يغفر لي ولهما برحمته إنه لا إله إلا هو ذو فضل عظيم وتعالى الله عما يصفون والحمد لله رب العالمين.

الباب الثالث

فى مقدمة عزربانية

ولقد أردت فى هذه المقدمة ذكر أصول المعارف وهى تدور بالله وبرضائه وبسخطه والسبيل إلى الله بالعلم بأزليته مسدود وإنه كما هو لا يعرفه إلا هو ولذا قد ورد فى الحديث: "إن كل ذنب يرتكبه المؤمن لعل الله يغفر له إلا بالسؤال فلا يغفر له" لأن الله تعالى قد أشرك المؤمن مع نفسه فى قوله: (ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين) وهذا السؤال هى السؤال عن معرفة كنهه لأن السؤال فى الحقيقة لا يقع إلا على الخلق وبكلها ممنوع ومقطوع وما أجد ذنبا مثل السؤال لأهل البيان وليس مراد الله سؤال الدلالات ولا النفحات ولا العلامات لأنها لم يتوجه إليها أهل الجلال ولا السؤال من النعماء المحدودة واللانهايات لأنها شأن أهل البعد ولا يلتفت إليه أهل القرب فكيف تجرى على الله سبحانه وتعالى عما يصفون.

فيا أيها الناظر اتق الله من السؤال فى المسائل عن الخلق فإن عليا [ع] قال: "من ارتكب

*** ص ٦٧ ***

ذنبا فكأنما ارتكب كل الذنوب" فنعم ما قال الشاعر

"وما عين سوى عين فنور عينه ظلمه

ومن يغفل عن هذا يجد فى نفسه غمه "

ومن عرف الإشاره بلغ مواقع الهداية ومن سكت عن السؤال فى الدلالة وصل بواطن الحكاية فاتبع ما ألقىت إليك فإن ذلك من إكسير الأحمر ويبلغ العبد إلى غنى الأكبر ولا تحرم نصيبك من الدنيا أحسن كما أحسن الله إليك ولا تحزن من حكم الحديث: "فإن التائب من ذنبه كمن لا ذنب له" وإن الله لغنى عن العالمين.

فإذا أيقنت بأن الطريق مردود إلى معرفة الذات صل حبلك برضاه واجتهد في معرفة رضاه وسخطه وباشره وأوامره وأعرض من نواهيه واعلم بأن نقطة الرضا حبك نفسك من حيث هو هو الذى آية ربك فيك وما عليها تدور كل الأسماء والصفات والفرائض والسنن وإذا بلغت إلى ذلك المقام تجد كل الوصف لنفسك وتعرف سر الحديث: "إن المؤمن لا يوصف" ومن رشحات هذا البحر قد ترشح بإذن الله ذكر الحقيقة فى الكتاب كأنى بالمنافقين يقولون كما قال على [عليه السلام] فى آخر خطبة الطنجية: "نص على على نفسه بالربانية فاشهدوا شهادة أسئلكم بها عند الحاجة إليها إن عليا نور مخلوق

*** ص ٦٨ ***

وعبد مرزوق ومن قال غير هذا فعليه لعنة الله ولعنة اللاعنين" وما أنا إلا عبده قد شرفنى الله باسمه وما أنا من المشركين وإذا وصل أحد بذلك المقام يعلم كل شىء ويغنى عن السؤال إلا عن الله لأجل البيان وقد أخذ نصيبه من الكتاب وكان من العارفين.

فإذا عرفت حكم هذه النقطة تعرف حكم ضدها والبرآته منها وما يترتب عليها كأنى على الأعراف أرى النقطتين وحكمها ولو أظهر شأنها ليضلوا الناس وليقولوا فى حقى ما لا يعلمون ومن عدم معرفة هذه النقطة قد ضلوا بعض من حكماء الفلاسفة حيث قد زعموا بأن الله تعالى هو علة الأشياء وهو علة العلل واعتقدوا بالمعلومات الكامنة فى الذات لإثبات علمه تعالى فأعوذ بالله من شركهم أنا برىء من عملهم فأسئل الله ربي وربهم أن يغفر لهم ما يحصى كتابه إنه غنى حميد.

فياليت أن الصدرائون ما بلغوا إلى مقام الإستدلال فى المعرفة فضلوا وأضلوا الناس واتبعوهم العلماء من حيث لا يعلمون فأسئل الله أن يغفر لهم بفضلته إنه لا إله إلا هو ذو فضل قديم والحمد لله رب العالمين.

الباب الرابع

فى ذكر دعاء المروية فى أيام الغيبة

فأنا ذا أريد شرح الدعاء التى قد أمر الصادق

*** ص ٦٩ ***

بقرائنها فى أيام الغيبة وهى بأصلها بما نقل محمد بن يعقوب الكلينى رحمة الله فى الكافى هذه : "على بن إبراهيم عن الحسن بن موسى الخشاب عن عبد الله ابن موسى عن عبد الله بن بكير عن زرارة قال : سمعت أبا عبد الله يقول : إن للغلام غيبة قبل أن يقوم . قال : قلت : ولم قال يخاف و أوى بيده إلى بطنه . ثم قال : يا زرارة : وهو المنتظر وهو الذى يشك فى ولادته منهم من يقول : مات أبوه بلاخلف ومنهم من يقول : حمل . ومنهم من يقول : إنه ولد قبل موت أبيه بسنتين وهو المنتظر عزوجل يحب أن يمتحن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون يا زرارة إذا أدركت بذلك الزمان فادع بهذا الدعاء : اللهم عرفنى نفسك فإنك إن لم تعرفنى نفسك لم أعرف نبيك اللهم عرفنى رسولك فإنك إن لم تعرفنى رسولك لم أعرف حجتك اللهم عرفنى حجتك فإنك إن لم تعرفنى حجتك ضللت عن دينى . ثم قال : يا زرارة : لا بد من قتل غلام بالمدينة قلت : جعلت فداك : أليس يقتله جيش السفينى قال : لا ولكن يقتله جيش آل بنى فلان يجيىء حتى يدخل المدينة فيأخذ الغلام فيقتله فإذا قتله بغيا وعدوانا وظلما لا يمهلون فعند ذلك توقع الفرج إنشاء الله" فرحم الله عبدا

*** ص ٧٠ ***

أطاع إمامه و عرف مقامه و لا يهلك نفسه بالإدبار عن معرفة فإن الدين كله معرفة العبد نفسه و ما جعل الله فيه من آياته و من احتجب بشيء من آثارها فحين الإحتجاب هو فى النار و إن الآية هذه تحكم عليه: [وإن جهنم لمحيطة بالكافرين]

فيا أيها الناظر إلى آثار الجلال فأيقن أولاً أن الله سبحانه لم يخلق شيئاً إلا و قد تم عليه كل ما يقدر به من قدرته و اولى الأمر كذلك ما كان الله صنع الله تاماً و لا يليق أن ينسبه إلى نفسه فإذا عرفت هذا الأمر و شاهدت سره بحقيقتك تعرف بأن الشيء لم يك محتاجاً بشيء فى بدء وجوده ليدعو الله ربه لأجله بل خلقه الله كما ما يليق بجلاله فإذا أعرض عن مقامه بقسم كذب إنيته يحتاج بكل شيء فى هذا المقام فرض الله عليه لخلاصه حكم الدعاء و نزل فى كتابه: (إن الذين يستكبرون عن عبادتى سيدخلون جهنم داخرين) و حرم عليه فى ذلك الشأن السؤال عن غيره لأنه لا يسد فاقته و لزم عليه التسلسل و لا تنقطع حاجته و نزل حكمه فى كتابه و يدعون الله من دون الله ما لا ينفعهم و لا يضرهم فإياك اياك يا أيها السائل لا تسئل إلا من ربك و اقرء هذ الحديث فى كل شأن على نفسك: "إن كل ذنب يرتكبه المؤمن لعل الله

*** ص ٧١ ***

يغفر له إلا السؤال عن الخلق فلا يغفر له أبداً" لأن الله تعالى قد أشرك المؤمن مع نفسه فى قوله: (ولله العزة و لرسوله و للمؤمنين) فكيف لا و ان المؤمن أعز من أن يوصف و أجل من أن يسئل و لا يليق بشأنه الذل و الإبتهال بل هو العزيز بعزة الله لم يزل و لا يزال فأى ذنب له أعظم منه و أى خطأ له أكبر من ذلك فمن نظر إلى سر المآل فيضمحل وجوده عند السؤال لأن الله هو الحى العالم القادر لم يزل كان مقتدراً على عرش العطاء و يرى عباده ما يفعلون بين يديه فسبحان الله العلى العظيم من عظمة أمر السؤال إن العباد مع فقرهم و عجزهم لو يسئل مملوك أحد

أحدا من دون مولاه اذا اطلع ليعفو على نفسه وكان عارا له فى مقابلة أبناء جنسه فكيف لم يعز على الله سبحانه مع قدرته و غنائه و عظمته و عطائه الله أكبر الله أكبر فأعوذ بالله من سخطه و سبحان الله عما يشركون و لو اطلع أحد بسر ما أشاهد فى ذلك المقام ليصعقن من عظمته و يقول: (لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيتة خاشعا متصدعا من خشية الله و تلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون) فإذا عرفت حرمه السؤل فى تلقاء الجلال فاعلم أن للداعى

*** ص ٧٢ ***

فرض أولا معرفة ربه ثم صفاته ثم أسماء نفسه ثم مطلبه ثم ما به و عليه فإذا عرفت هذه المقامات إنك مخلص فى الدعا و على الله حتم إجابتك إذ إنه لا يخلف الميعاد و إذا أردت أن أذكر هذه الشئون بحقيقتها بما تجلى الله لى فى أماكنها لنفد بحر الإمكان و الأكوان قبل أن يظهر حرف منها و إن الله سبحانه لا يكلفنى إلا دون وسعى مع ما أنا ذا فى أبحر الحزن و عشر المحرم فأرشد فى ذلك الباب بما شاء أن يطفح منى ليكون باقية كافية منى إلى يوم المعاد و يذكرنى كل من ورد أرض الفؤاد فأستعين بالله من قلم الايجاد و كان الله ربه لا يخلف الميعاد.

الباب الخامس

فى مشرق صبح الأزل

قال الله تعالى: (فلما أتاه نودى من شاطيء الواد الأيمن فى البقعة المباركة من الشجرة أن يا موسى إني أنا الله رب العالمين) ثم أدب الله لمن أرادته: (قل هو الله أحد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد)

فأنا ذا مؤمن بما نزل فى كتابه وأقول أشهد أن لا إله إلا الله وإليه المصير. واعرف يا أيها الشاهد أن الذات لا يعرفه غيره ولا يرفع غيره ولا يرفع إليه إسم ولا إشارة وإنه ذات صرف وحق بحت وما سواه خلق لا بينهما ربط

*** ص ٧٣ ***

ولا دونهما شىء و هو الظاهر بنفسه ولا يعرف بالظهور و هو الباطن بذاته ولا يعرف بالبطون و هو الأزل الأول لا يوصف بالأولية و هو القديم الآخر لا ينعت بالآخريه و هو الذات و عين الكافور و هو الذات و نفس الظهور لم يزل كان بلا علم ما كان و ما يكون و لم يزل هو كائن بلا حكم وجود و لا بطون فمن أراد معرفته لا يوصل بوصله لأنه لا يوحد غيره و لا يفقده ذاته و من قال فى نفسى تجلى عز من نفسه فقد كذب على نفسه لأنه لا يقابل بخلقه و لا يقارن بعباده و هو كثر مخفى لم يزل كان خفائه عين ظهوره و ظهوره عين خفائه فمن وحده فقد جهله لأنه لا يوحد غيره و من قال هو هو فقد اتخذ من ملكه شريكا و من قال أين هو؟ فقد اتخذ من نفسه قريبا سبحانه لم يزل كان و لم يك معه شىء و الآن كان الله بمثل ما كان لم يذكره شىء ولا يعرفه شىء من وصفه بعلم فقد اقترنه بوصف و من اقترنه بوصف فقد أخرج من سلطان وحدته و من قال هو هو أو حرف لا يرجع تشبيهه إلى نفسه و ينزل إدباره الى ذاته فسبحانهم كل يلزمها حكم النفسى و كل بطون يقترنها ذكر الظهور و كل إثبات اقترنها حكم العيوب لا وعزة

* * * ص ٧٤ * * *

ذاته وصف كل خلق إفك و نعت كل موجود كذب و كل ما وصفه الواصفون أو تعرفه أفئدة الموحدون آيات خلقه و مقامات ملكه التي قد أبدعتها الإبداع بلا إبداع مثلها وهي لا تخبر إلا عن نفسه و لا يدل إلا عن سبحانه سبحانه رجعت الصّفات و الأسماء إلى مقام خلقه و دلت هوية البحتة في كل شيء إلى مقام عباده كلت الكاف عن الثناء و النون عن البهاء و لا يمكن في الإمكان إلا معرفة الخلق و كل حق يرجع إلى مقام الخلق فسبحانه كيف أبدع الخلق بعجائب آثار روبيّته حيث لا يدل إلا على حقيقته و لا يوصف إلا على ذاتيته فمن وحده فقد و من فقد و جده و كل فقدان تجليها فقدان و لانفاد لأمر الله و من أجل ذا ينعرن أهل المحبة و يصعقن أهل الولاية فسبحانك سبحانك متى وجدتك كلما أردتك تمنعني بطلعة فقدان و فاران وجدان ثم بحول فقدان و جلال وجدان إنا لله و إنا إليه راجعون قال حين سئل عن شيء من التوحيد: "إن أول الديانة معرفته و كمال معرفته توحيده و كمال توحيده نفى الصفات عنه شهادة كل صفة أنها غير الموصوف و شهادة الموصوف أنه غير

* * * ص ٧٥ * * *

الصفة و شهادته بجمعه بالثنوية الممتنع منه الأزل فمن وصف الله فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد أبطل أزله و من قال : كيف؟ فقد استوصفه و من قال : فيما؟ فقد ضمنه و من قال : على ما؟ فقد جهله و من قال : أين؟ فقد أخلى منه و من قال : ما هو؟ فقد نعتة " أنظر إلى حكم هذا الحديث ثم استقر في ظله فإن البحر عميق عميق و الحكم أنيق أنيق و لا يخرج أحد من حكم التشبيه و التعطيل إلا ما شاء ربك فمن استقر على تلك البساط يليق أن يقول كما قال علي : " رأيت الله و الفردوس رأى العين " و إنه ما فقد إلا رؤية ذاته الذي تجلى له به فكيف لا و إن السبيل إلى الله مسدود و الطريق إليه مردود و كل شيء و وصف نفسه و يجعل وصفه نعت ربه من حيث لا يعلم و كيف

لا بعد ما لا أعتقد نورا إلا نوره ولا ذكرا إلا ذكره ولا حكما إلا حكمه اتق الله يا أيها الداعي فإن الصراط دقيق دقيق ولا تعبد إلا الله وحده ولا تستل إلا عن الله وحده فإن المعروف آياته والموصوف علامات و كل يدعوته ويعبدونه باختلاف مراتبهم وآياتهم فمن أخلص فؤاده عن التشبيه لله وحده فقد عبده و من دعا بنفسه لنفسه من دون ذكر نفسه وأمره أجاب

*** ص ٧٦ ***

الله له في الحين وذلك مخصوص لأهل الفردوس و من دعاه من غير هذا الوجه لا يليق له الإجابة فإن الله قال: (ادعوني أستجب لكم) وإن الذين يدعونه بذكر أنفسهم ومطالبهم يدخلون في حكم النصارى إذ أنهم يقولون: (ثالث ثلاثة) وما من إله إلا هو سبحانه وتعالى عما يشركون و اعرف بأن الله سبحانه لما كان عادته الإحسان وشأنه البيان لم يتجل لأحد بذاته لما افتقر بعد العلم به لظهور ذاته في كل ان وإن العبد في كل ان يحتاج بربه بمثل احتياجه بدء وجوده وإنه سبحانه يتجلى له به في كل ان تجليه له به في كون وجوده وفي كل يحصى علم الكتاب ينزل عليك كلمة: (أأنت بربكم) وأنت تقول: (بلى) وكذلك الحكم في ظهوراته التي هي بعينها كانت كلمة: (أأنت بربكم) أبشر بوجهك تلقاء الجلال واسكن بفؤادك على عرش العطاء و ادخل بيت العز بغير حكم الإشارة ولا ثناء و ارفع قناع عروس المجد عن رأسه ثم اقرء هذه الخطبة بسرک وهي تجليات ربك في كل آن بغير حكم ولا كيف ولا تصغر نفسك وعظم آية ربك كما وصفها الإمام على بن موسى في كلامه فقال لما صعد المنبر بعد الحمد والثناء لله والصلاة والسلام

*** ص ٧٧ ***

لنبيه: " قال أول عبادة الله معرفته وأصل معرفة الله توحيده و نظام توحيد الله نفي الصفات عنه لشهادة العقول أن كل صفة و موصوف مخلوق وشهادة كل مخلوق أن له خالقا ليس بصفة ولا موصوف وشهادة كل صفة و موصوف بالاقتران وشهادة الاقتران بالحدث وشهادة الحدث بالامتناع

من الأزل الممتنع من الحدث فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته ولا إياه وحد من اكتننه ولا حقيقته أصاب من مثله ولا به صدق من نهاه ولا صمد صمده من أشار إليه ولا إياه عنى من شبهه ولا له تذلل من بعضه ولا إياه أراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع وكل قائم في سواه معلول بصنع الله يستدل عليه وبالعقول يعتقد معرفته وبالفطرة تثبت حجته خلق الله الخلق حجاب بينه وبينهم ومباينته إياهم مفارقتة إنيتهم وابتدأؤه إياهم دليلهم على أن لا ابتداء له لعجز كل مبتدأ عن ابتداء غيره وأدوه إياهم دليل على أن لا أداة فيه لشهادة الأدوات بفاقة المتأدين وأسمائه تعبيري وأفعاله تفهيم وذاته حقيقة وكنهه تفريق بينه وبين خلقه وغبوره تجديد لما سواه فقد جهل الله من استوصفه وقد تعداه من اشتمله

*** ص ٧٨ ***

وقد أخطأه من اكتننه ومن قال كيف فقد شبهه ومن قال لم فقد علله ومن قال متى فقد وقته ومن قال فيم فقد ضمنه ومن قال إلى م فقد نهاه ومن قال حتى م فقد غياه ومن غياه فقد غياهه ومن غياهه فقد جزأه ومن جزأه فقد وصفه ومن وصفه فقد ألحد فيه لا يتغير الله بانغيار المخلوق كما لا يتحدد بتحديد المحدود أحد لا بتأويل عدد ظاهر لا بتأويل المباشرة متجل لا باستهلال رؤية باطن لا بمزايلة مباين لا بمسافة قريب لا بمداناة لطيف لا بتجسم موجود لا بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدر لا بحول فكرة مدبر لا بحركة مرید لا بهمامة شاء لا بهمة مدرك لا بمجسة سميع لا بآلة بصير لا بأداة لا تصحبه الأوقات ولا تضمنه الأماكن ولا تأخذه السنوات ولا تحده الصفات ولا تقيده الأدوات سبق الأوقات كونه والعدم وجوده والابتداء أزله بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له وبتجهيره الجواهر عرف أن لا جوهر له وبمضاداته بين الأشياء عرف أن لا ضد له وبمقارنته بين الأمور عرف أن لا قرين له ضاد النور بالظلمة والجلالية بالبهيم والجسو بالبلبل والصدرد بالحرور مؤلف بين متعادياتها مفرق بين متدانياتها دالة بتفريقها

*** ص ٧٩ ***

على مفرقتها وبتأليفها على مؤلفها ذلك قوله عز وجل وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ففرق بها بين قبل وبعد ليعلم أن لا قبل له ولا بعد شاهدة بغرائزها أن لا غريزة لمغزها دالة بتفاوتها

أن لا تفاوت لمفاوتها مخبرة بتوقيتها أن لا وقت لموقيتها حجب بعضها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه وبينها غيرها له معنى الربوبية إذ لا مربوب و حقيقة الإلهية إذ لا مألوه و معنى العالم و لا معلوم و معنى الخالق و لا مخلوق و تأويل السمع و لا مسموع ليس منذ خلق استحق معنى الخالق و لا بإحداثه البرايا استفاد معنى البارئية كيف و لا تغيبه مذ و لا تدنيه قد و لا تحجبه لعل و لا توقته متى و لا تشمله حين و لا تقارنه مع إنما تحد الأدوات أنفسها و تشير الآلة إلى نظائرها و في الأشياء يوجد فعالها منعها منذ القدمة و حممتها قد الأزلية و جنبتها لو لا التكملة افترت فدلّت على مفرقتها و تباينت فأعربت عن مباينها لما تجلى صانعها للعقول و بها احتجب عن الرؤية و إليها تحاكم الأوهام و فيها أثبت غيره و منها أنيط الدليل و بها عرفها الإقرار و بالعقول يعتقد التصديق بالله

*** ص ٨٠ ***

و بالإقرار يكمل الإيمان به و لا ديانة إلا بعد المعرفة و لا معرفة إلا بالإخلاص و لا إخلاص مع التشبيه و لا نفي مع إثبات الصفات للتشبيه فكل ما في الخلق لا يوجد في خالقه و كل ما يمكن فيه يمتنع من صانعه لا تجري عليه الحركة و السكون و كيف يجري عليه ما هو أجراه أو يعود إليه ما هو ابتدأه إذا لتفاوتت ذاته و لتجزأ كنهه و لامتنع من الأزل معناه و لما كان للبارئ معنى غير المبروء و لو حد له وراء إذا حد له أمام و لو التمس له التمام إذا لزمه النقصان كيف يستحق الأزل من لا يمتنع من الحدث و كيف ينشئ الأشياء من لا يمتنع من الإنشاء إذا لقامت فيه آية المصنوع و لتحول دليلاً بعد ما كان مدلولاً عليه ليس في محال القول حجة و لا في المسألة عنه جواب و لا في معناه له تعظيم و لا في إبانته عن الخلق ضميم إلا بامتناع الأزلي أن يثنى و ما لا بدأ له أن يبدأ لا إله إلا الله العلي العظيم كذب العادلون بالله و ضلوا ضلالاً بعيداً و خسروا خساراً مبيناً و صلى الله على محمد النبي و آله الطيبين الطاهرين .

الباب السادس

في معرفة سر القدم

قال الله تعالى: (الله نور السموات و الارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كانها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة

*** ص ٨١ ***

لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله الامثال للناس و الله بكل شيء عليم) ثم ادب الله لمن اراد معرفة ذلك النور يقول: (ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين وكان الله بكل شيء عليما) فانا ذا مؤمن بما نزل في كتابه و اقول اشهد أن محمدا عبده ورسوله و ما هو الا اول العابدين .

فيا ايها الشاهد اعرف ان ذلك النور هو اول ذاك في الابداع بنفسه لنفسه و كل ما سواه معدوم عند مقامه حيث اشار في كلامه: "خلق الله الاشياء بالمشية و المشية بنفسها" و هو اول ذكر في الامكان و اول فعل في الاعيان و اول عين في البيان و لذا فليقولون بعض الحكماء عند البيان وجود مطلق و ازل ظاهر و تجلي بحت و ابداع صرف و هو مقام النبوة المطلقة التي كل الولاية قد خلقت من نورها لا اسم له اذا جلى و لا رسم له اذا تجلى و هو العالم بنفسه و العارف لذاته و الكاف المستدير حول جماله كذلك خلقه الله لنفسه و جعله مقام ولايته و آية ربوبيته و ملكه و سلطنته اذ كان الله سبحانه لم يزل لم يقترب بجعل الاشياء و لا يوصف جماله في الابداع بل قد خلق محمد [صلى الله عليه وآله]

*** ص ٨٢ ***

بنفسه لنفسه و جعله مقام حكمه لعزه و اختصه في الاداء مقام فعله و جعله مهيمنا على ما دق و جل لكبريائه فسبحانه ما اعجب حكمه في كينونيته و ما الطف سره في ذاتيته فمن ادعى معرفة محمد

فقد ادعى مقامه لانه على ما هو عليه لا يعرف بغيره ولا يشبه له في علمه وانه المنفرد من ابناء الجنس والتمتالي عن اشباه الخلق والمقدس عن مثال العدل فصلى الله عليه بفضل نفسه واثنى عليه بعلو كبريائه فمن ادعى محبته فقد فقد لانه بما هو عليه لا يقدر ان يساويه شيء وانه الحبيب وانه المحبوب وانه الشهيد وانه المشهود فمن شهد لنبوة فقد اتخذ له شبها لانه بما هو عليه لم يشهد عليه سواه وان للداعي الى الله فرض ان يعرف محمدا بما تجلى به لانه هو المجيب لعباد الله باذنه وانه قطب الصفات في عالم اللانهايات وبه عرف ظهور الله وجماله وهويه الله وجلاله بل هو هو ازل الظاهر في العباد والرمز المستتر في الفؤاد لا يعرفه كما هو الا الله وسبحان الله عما يصفون. ولقد رايت في ليلة ذلك اليوم ثاني عشر محرم في عالم الرؤيا آيات لطيفة وهي كان الساعة يوم التحويل قد نزل كتب لي كتب متعددة بقطع العربية فلما فتحت احدى منها وجدت تربة طين قبر الحسين [عليه السلام]

*** ص ٨٣ ***

في قرطاس فلما كشفتها رايت ورقة مباركة بخط شكسته الحسنى على مداد الحمراء وفي آخرها صورة مهر تضيء كالنجم منقوشة "افوض امري الى الله" واسم المهدي (س) كان فيه فقد كنت مسرورا بشأن احدث نفسي اني نائم او يقظان ومن سرورها وعظم الورقة في نفسي ما التفت الى كتب اخرى واقراء آياتها وهي كانت عجمية فارسية التي قد صدرت في تصديق شاني واني في المنام احفظها لثلاثينمحي عن بالي فلما قمت عن مقامي رايت نفسي ناسيا من آياتها كلها الا اربعة كلمات من سطر الاول اولها كانت تالي كلمة اخرى وهي كلمة مسعود وثلاثة منظما بالفارسية هذه تجارتي اذ حجر حديد والله سبحانه يعلم ما أراد (ع) في كلامه وانه هو خير المعبرين ولو اني اردت ان افسر حرفا منها تفنى ابحر الكلمات قبل ان يفنى معناه ولكن اشير ببعض الظاهر من بواطنه الميم مجده والسين جبل السينا الذي قد تجلى [عليه السلام] بمجده لي عليه ولذا اول ظهوره في نفسي

قد صار حرف العين "و ان اولي الالباب لايعلم ما هنالك الا بما هيهنا" و هو تمام احرف الفعل "كن" ثم اشار [عليه السلام] بحرف "الواو" لولايته في هذا المقام: (هنالك الولاية لله الحق هو خير

*** ص ٨٤ ***

ثوابا وخير عقبا) ثم اشار بحرف "الذال" في حكم دلالة هذه الولاية بانها لاتدل الا على "العين" الذي هي تكون تمام احرف "كن" و انه بعد اندكاك جبل "سين" السيناء و حكم قوابله الذي هي عدد الثلاثين لم يدل الا على ميم "المجد" الذي هو عين التجلي و انه هو حرف الشيعة في كلمة "بسم" بعد ظهور الف الغيبية بعد الباء فله المجد و الثناء بما اكرمني في اسمائه كاني ارى انه قد اراد في هذا الاسم ذكر مقامات التوحيد و اثباته للعبد فمن الميم تثبت آية مقام النقطة في الفؤاد ثم من السين آية مقام الالف في سراييجاد ثم من العين مقام الحروف في مقام الاشهاد ثم من الواو آية مقام الكلمة في ارض المداد ثم من الذال آية مقام الدلالات في عالم اللانهايات من قلم الايجاد فتعالى مجده و عظم نعمته و كثر عطيته فقد يعدل ذلك الاسم بعد ما يحتاج في مقام الاعراض عند التقابل بعد الكسر و الازدياد حرف الاسم الاعظم (كهيعص) ثم باحرف (حم عسق) لان بعد عدده و حرف الواو ظهر عددهم محمد و اذا رفعته بعد نزوله يظهر حكم المحمود و الموجود و المفقود و المقصود و يثبت به حكم اوائل سور القرآن مما

*** ص ٨٥ ***

نزل في كتابه فياليت يطلب مني احد باذني في تفسير ذلك الاسم حكم القرآن كله فوالذي نفسي بيده لاثبت كل علم القرآن بحرف آخره قبل ان ناخذ حرفا من اوله لان في دلالة كل الدلالات شاهدة و كل العلامات باقيه و كل الآيات لامعة و كل الصفات جامعة لان حرف الذال عرش اراده و بركنها الاولى يثبت التوحيد و احكامه و بالثانية حكم النبوة و شؤونها و بالثالث حكم الولاية و آثارها و بالرابع حكم المعاد و كفياته و كان الله من ورائها محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و لقد

اراد روعي فداه من كلمة "تجارتى" كل ما وقع عليه اسم ربح من نقطة الجلال الى عالم المثال و نسب امرى الى نفسه لمقابلة جماله و تمامية مرآته ثم نسب تلك التجارة من حجر التي وقعت في المسجد الحرام في عالم الاجسام لمقامه تلقاء عالم العماء عالم في مسجد الاحدية ثم اثبتها بالحديده المحماة بالنار لان في المعادن لم يوجد اصقل و اشد حفظا عن النفوذ من الحديد و لذا قد امر ذو القرنين بزبر الحديد لما اراد بالسد الحائل بين العالمين و لقد اشار روعي فداه في بواطن هذه الكلمات الى مقامات عظيمة التي لا ينبغي اظهارها خوفا من فرعون و ملائه و حفظا لموسى و الحواريين من شيعة و كفى

*** ص ٨٦ ***

بما ذكرت لما استبصر و اهتدى سبيلا و اعلم بان في معرفة سر القدم فرض عليك معرفة انية ذلك الرتبة لان ما سوى الله لم يوجد باذنه الا بوجود و ماهية و يتعلق الجعل بالاول بالاصالة و بالثاني بالعرضية و لا تتبع قول الحكماء: بان الله ما جعل المشمش مشمشا بل اوجده فان هذا كفر صراح بل جعل الله المشمشا مشمشا بما اختار لنفسه في مقابلة نداء ربه حيث قد نزل الله هذا الحكم في كتابه الحمد لله الذي جعل الظلمات و النور ثم الذين كفروا بربهم يعدلون لان عدم الموجودات الى شان الاحداث ليس من معنى الامكان الذي هو العدم بل من معنى شان الله و احداثه للعدم لان معنى العدم الذي هو نفس الامكان هو ان لا يملك الامكان من جهة نفسه لا الوجود و لا العدم بل قد خلق الامكان من عدم البحت لان لو لم يكن من عدم البحت لا بد ان يكون من شيء كلا هو الله سبحانه قد ابدع الامكان لا من شيء بنفسها لنفسها و المراد بعدم البحت قبل ذكر الشيء في الامكان و لو ان القبل يقع بعده لان عدم الصرف لا يقال لها شيء و ان قول الامام: " ان النفي شيء هو نفي الامر بعد الاثبات" مثل قولي بالعدم قبل ذكر الشيء

*** ص ٨٧ ***

وفي هذه المسئلة قد ذهب الشيخ رحمة الله عليه الى مقام والسيد رحمه الله الى مقام والسيد المعاصر قدس الله مقامه الى مقام في طرفي القدر الى مقام وانا ما اخترت الا الواقع وهي خط الاستواء بين الامرين ولكل نصيب من الكتاب وما لي ما ارى الهدهد في الانام بين اصحابي و لا طاووس الزكوة في الايام بين احبائي والله الحمد بما الهمني حق الصواب في كلمة الخطاب و ارجو الله من فضله ان يعفو عني ومن اهل محبته زلات اقدامهم في مستسرات الاختيار الاشياء وان الحق كلمة واحدة و الاختلاف جهة كثرة و ان الله ما احب و لا شاء الا كلمة واحدة في فصل الخطاب و لو شاء الله الحق في الاختلاف ليخرج الامر من كلمة الثواب و النظر الى نقطة المآب ولكن الله ما نزل الحق الا في وحدة (ولو كان من عند غير الله) نزل (لوجدوا فيه اختلافا) ولكن الله هو القديم وحده و كل اثر لا بد ان يشابه صفة مؤثره و ان الشيء لو يمكن فيه جهة كثرة حقة لا يمكن جهة الحقيقية الاحدية فسبحان الله و ما انا من المتكلمين فاذا علمت حكم طرفي الامر في مستسرات الاختيار فكذلك كان حكم الله في كل جزئي و كلي مما أحاط علمه و يحصي كتبه و لكل نفس فرض ان يعرف أولا

*** ص ٨٨ ***

رتبة وجوده ثم ماهيته نفسه ثم شئون وجوده ثم شئون ماهيته ثم يتبع آثار ربوبيته ثم يعرض عن شئون ماهيته فمن لم يعرف ماهية نفسه لم يقدر ان يعرف وجوده لان في كنه وجوده كلما يترقى يكون ظلمة سوداء اذا غفل عنها تهلكه فرحم الله امرء عرف عدوه و لا ينم من غروره عن شره فان المؤمن طائف باذن الله حول وجوده و الكافر يطوف بسخط الله حول شيطانه فيا طوبى لعبد امن بيده شيطانه و استقر في لجة الاحدية مطمئنا بغير ضر اعدائه ولكن اكثر الناس يطوفون حول عددهم من حيث لا يعلمون كما اشار الله سبحانه في كتابه: (اتدعون بعلا و تذررون احسن الخالقين) و لما كان اليوم رابع عاشورا اشرح لمن ورد علي تلك الآيات رشحا من ابحر مصيبة الحسين لعل الناس يوما يذكروني بذكره بعد

ما انا غني في كل شان عن ذكرهم وكيف لا وان الله ربي حى غني ولا ينبغي بعد العلم بوجوده و قدرته ذكر الفقر فسبحان الله و ما انا من المشركين وها انا اذا اذكر بعضا من حكمه: " فلما علم [عليه السلام] في المدينة بكتاب الذي ارسل يزيد لعنة الله عليه الى العتبة حيث امره بقتله اراد [عليه السلام] حرم الله و جاء تلقاء مرقد رسول الله و قال بلحن الفؤاد: اشكوا اليك

ص ٨٩

مصايبي ما اجدي بحكمك مضطرا وكان الله يشهد حالي كنت مشتاقا اليك سرمدنا متيما اشهد الله ما اراد لنفسه متضرعا واشهد أنك خير خلق الله في علمه متفردا وكان ابي وصيك سر الله في العز مقتدرا و ان اخي قد كان بالعرش مستويا و انت اعلم مني ما اردت لوجه الله معتمدا و ان الصبر منقطع منى لحبي جمال الله منكشفا و انت تعلم ما اراد ابن الزنا فى دمي معتمدا لا و حضرة عزك لا اباع به لا خفية ولا جهرا و انت تعلم يا رسول الله سري لحكم الله متبعا ارجو رضاء طلعته ثم طلعة مجدك متيما الله قرب يوم دمعي ثم دمعي على التراب منعطشا يا ليت يومي يوم دمي كنت بالتراب متكئا يا خير مرسل احمد فاقبل دمي لظهور دينك لامعا ثم قتل علي و الاحباء من حولي لامر مطاعك جامعا فيا خير عالم بحكم جريان القضاء على منعطفا فله اصبر في ذاتك ثم اشكو اليك مجتمعا ما لي و عسكر قهر الذي لم يعبد الله في شان و لا طرفا مالي و عدة الف ممن يعبد الهوى ابدا يا رسول الله هل كان لي يوم العهد من دون الله متكلا فاقول حسبي انه لا اله الا هو في العز قد كان منفردا يا جد و الله عز علي فراقتي من تلقاء وجهك اقل من برق و كيف لا و بك افتح الله كل الخلق ثم بذكرك ابتداء

ص ٩٠

يا ليت انك حي و تقرأ حكم قتلي في الكتاب جليا فاين ابي ثم امي ليسكنني من البكاء خفيا اودع جسمك ثم لحمك ثم تربتك متضرعا متولها ثم اودع نفسي من قبرك ثم من حرمك متعظما متباكيا

الله انت ولي الكل تعلم حكمي و أنت تثبته حتما بالله أعتصم ثم بالرسول محمّدا هذا لسان الله مقضيا و أقول حسبي الله متكلا بعزته و جلاله دائما أبدا و أقول كهفي رسول الله في البأساء والضراء ممتنعا أبكي لنفسي يوم بعد الروح من جسمي ممتنعا أبكي لجسمي يوم القتل فوق التراب معريا الله فيك ثوابي و أنت رجائي و اليك المشتكى متضرعا الله انك قرّة عيني و أنت حسبي ثم كنت عليك متكلا" ثم بعد مقالته هذه بأحرف بسم الله الى آخره و دع حبيب الله بشأن يكاد الروح يفارقه فيا طوبى لمن ذكر مصابه ثم بكى عليه ففي ذلك الحين لو يرى الواقع لكان مع رسول الله في الدرجات العلى كما صرح به الرضا في كلامه لابن شبيب و كفى به للمتذكرين دليلا .

الباب السابع

في معرفة اسماء الله الحسنی

قال الله تعالى: (ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها) وقال جل تعالى تاديبا للداعين:

ص ٩١

قل ادعوا لله او ادعوا الرحمن أيا ماتدعوا فله الاسماء الحسنی) وأنا ذا مؤمن باسماء الله سبحانه و ما انا من القانطين فاعرف ان كل شيء وقع عليه اسم شيء اسم لله بما تجلى له به وله مراتب غير معدودة مرة يطلق ويراد به جوهر الذات في العبارة ومرة يطلق ويراد به شئون تلك الامثال وفي كل شان الاسم مرات لمعنى الذي هو مخلو منه وليس بينهما ربط العزله بل يكون ربط الصفة وسر الاسم ان ينبأ عن المسمى وليس للذات اسم لانه يلزم ان يدل عليه غير ذاته وهذا كفر صراح بل الاسماء تنبئ عن الابداع التي تحكي من فضل الله كل اسم له مسمى لا يخلو منه ومن اعتقد ان اسماء الله قديم فقد كفر لانه سبحانه قد كان لم يزل بلا اسم وان الآن قد كان الله بمثل ما كان فلما اراد ان يعرف نفسه خلق اسماء التي كانت في الافئدة الدلالات وفي الانفس المقامات وفي الآفاق العلامات وفي الحروف الكلمات ووصف بها للخلق نفسه ليدعوه العباد بها ولذا قال: "نحن اسماء الله الحسنی التي لا يقبل عملا الا بمعرفتنا" ولولانا ما عبد الله ولولانا ما وصف الله" وان الائمة سلام الله عليهم هم الاسماء الحسنی لله والصفات

ص ٩٢

العظمی له فمن يدعو الله بسر اسم محمد وعلي لن يرد الله دعائه ولو كان من المشركين لان ذلك هو الاسم الاعظم مقترنا لا متفرقا ويسكونهما تحت جمال الله يتحرك المتحركات وبتحركهما في سبيل الله يسكن السواكن في اللجج اللانهايات وان اول ما اختار الله لنفسه هو العلي العظيم حيث

اشار بمعنى ذلك الاسم في كتابه بان: (الله هو العلي الكبير) ولذا يظهر لمن له علم فكر عظمة اسم "هو" بعد قطع "الواو" والنظر الى "الالف" في "الياء" وذلك عدده ١١ مطابقا باسم علي ١١٠ و ان النقطة التي هي "صفر" قد سبقهما في المقام كناية لسبقه اسم محمد رسول الله [عليه] السلام في ذر الاسماء فعليك يا أيها الداعي التوسل بذلك الاسم الاكبر والرسم الاعظم ولا تصغر اسما في الامكان فان كل اسماء الله عظيمة فاذا خلص الاسم عن دلالة التي غير الله فيكون اعظم ولذا صارت اسماء الائمة اعظم اسماء الله سبحانه وانه (هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم وهو العلي العظيم) قال الله تعالى في ذكر اسم الاعظم: (قل هو نبا عظيم انتم عنه معرضون) قد ارشحناك في غياهب اسرار هذه الكلمات ان اسم الله الاعظم هو فعله الاجل الاكرم وهو المثل الأعلى

*** ص ٩٣ ***

له ما في السموات والارض وهو المثل لله وبغيه وآية لسره وحكاية لسبحانته وجلالة ودلالة الصمدانية وان حكم اول هذه الاسماء تكون كآخرها لم يزل ال الله مسبحون حون ومنزهون عن كل وصف و اشارة لو لم يكن كذلك كيف يدل الاسما على المسمى ولم تكن الآية آية و المثل مثلا والحكاية الحكاية والدلالة دلالة فسبحانهم سبحانهم انهم متعال من الاشباه وليس كمثلهم شيء دلالة لله الاحد الصمد سبحانه وتعالى عما يصفون قال علي [عليه السلام]: "نحن أسرار الله المودعة في هياكل البشرية يا سلمان نزلونا عن الربوبية وأرفعوا عنا حظوظ البشرية فإنها مبعدون وعما يجوز عليكم منزهون ثم قولوا فينا ما استطعتم فان البحر لا ينزف وسر الغيب لا يعرف وكلمة الله لا توصف ومن قال هنالك لم ومم وبم فقد كفر" ولولا خوفي من اهل الشك الا يضلوا لاقول في معرفة اسم الاعظم كما قال ابو عبد الله لابن سنان: "يا محمد ان في سورة الأحزاب آية محكمة لو قدرنا ان نطق به لنطقنا به ولكفر الناس اذا وجدوا ضلوا" وكل آيات القرآن حكم سواء فنعم ما قال الشاعر:

* * * ٩٤ * * *

وستخبر عن سر ليلي اجتبهه بعمياء عن ليلي بغير يقين

يقولون: خبرنا وانت امينها وما انا ان خبرتهم بامين"

ولكن اشير بباطن المقام بذكر هذه الحديث واختمها لتوقن باسم الاعظم في كلمة "اللهم صل على محمد وآل محمد" في ظاهره وفي حكم باطنه ذكر اسم الولاية قبل النبوة في مقام الشيعة وان عرفت ما عرفت وشاهدت ما شاهدت فانك اذا انت انت قل ولا تخف فانك من الآمين. في الكافي: "سئل الراهب عن موسى بن جعفر قال اخبرني عن ثمانية احرف نزلت فتبين في الارض منها اربعة وبقي في الهواء منها اربعة على من نزلت تلك الاربعة في الهواء ومن يفسرها قال: ذاك قائمنا فينزل الله عليه فيفسره وينزل عليه ما لم ينزل على الصديقين والرسول والمهتدين ثم قال الراهب: فاخبرني عن الاثني عشر من الاربعة الاحرف التي في الارض ما هي قال: اخبرك بالاربعة كلها اما اولهن فلا اله الا الله وحده لا شريك له باقيا والثانية محمد رسول الله مخلصا والثالثة نحن أهل البيت والرابعة شيعتنا منا ونحن من رسول الله ورسول الله من الله بسبب" وفيه عن ابي عبد الله قال: "ان الله تبارك

* * * ٩٥ * * *

وتعالى خلق اسما بالحروف غير مصوت وباللفظ غير منطوق وبالشخص غير مجسد وبالتشبيه غير موصوف وباللون غير مصبوغ منفي [عنه] الاقطار مبعده عنه الحدود ومحجوب عنه حس كل ماثوم مستسر غير مستور فجعله كلمة تامة على اربعة اجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فاطهر منها ثلاثة اسماء لفاقة الخلق اليها وحجب منها واحدا وهو الاسم المكنون المخزون فهذه الاسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك وتعالى وسخر سبحانه لكل اسم من هذه الاسماء الاربعة اركان فذلك اثنا عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلثين اسما فعلا منسوبها اليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق

البارئ المصور الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم العليم الخبير البصير السميع الحكيم العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم المقدر القادر السلام المؤمن المهيمن المنشئ الباري البديع الرفيع الجليل الكريم الرازق المحيي المميت الباعث الوارث فهذه الاسماء وما كان من الاسماء الحسنى حتى تتم ثلث مائة وستين اسما فهي نسبتها لهذه الاسماء الثلاثة وهذه الاسماء الثلاثة اركان و حجب الاسم الواحد الممكنون المخزون بهذه الاسماء الثلاثة وذلك قوله تعالى : (قل ادعوا الله او ادعوا

*** ص ٩٦ ***

الرحمن أيا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى) "وفيه" عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن نصر بن سويد عن هشام بن حكيم انه سئل عن ابا عبد الله عن اسماء الله واشتقاقها: الله مما هو مشتق؟ قال: يا هشام الله مشتق من آله واله يقتضي مالوها والاسم غير المسمى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر ولم يعبد شيئا ومن عبد الاسم والمعنى فقد اشرك وعبد اثنين ومن عبد المعنى دون الاسم فذلك التوحيد. أفهمت يا هشام؟ قال: قلت: زدني قال: ان لله تسعة وتسعون اسما فلو كان الاسم هو المسمى لكان لكل اسم منها الها ولكن الله معنى يدل عليه بهذه الاسماء وكلها غيرها يا هشام: الخبز اسم للمأكل والماء اسم للمشروب والثوب اسم للملبوس والنار اسم للمحرق أفهمت يا هشام فهما تدفع به وتشاقل به اعدائنا والملحدون مع الله عز وجل غيره؟ قلت: نعم قال: فقال: نفعك الله به وثبتك يا هشام قال هشام: فوالله ما قهرني احد في التوحيد حين قمت في مقامي هذا"

الباب الثامن

في معرفة آيات الله الكبرى

قال الله [تعالى]: (قل هو نبا عظيم انتم عنه معرضون ما كان لي علم بالملا الاعلى اذ يختصمون ان
ص ٩٧

(يوحي الي الا انما انا نذير مبين) و ادب الله لمن اراد ذلك النبا بقوله سبحانه: (وانه في ام الكتاب
لدينا لعلي حكيم) فاشهد ان بقية الله امامي به اتق و عليه اتكل (فنعلم المولى و نعم النصير) فاعرف
يا ايها البصير امامك فان (بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين) و ايقن ان لمعرفة روعي فداه مقامات
لا يحصي الا الله سبحانه و منها ان لا سبيل لاحد لا بالعرفان و لا بالايقان و لا بالعجز و لا بالبيان و
لا رسم هنالك و لا تبيان و لا اسم في ذلك المقام و الاعيان فمن عرفه فقد ان الغير لا يوجد و
من قال لم و مم و بم فقد قال في حق نفسه لانه لا يقع عليه شبه و لا معنى و هو الظاهر بالبطون و
الغائب بالظهور لا يدل و لا يدل لان الدلالة فرع الوجود و اين الوجود من لدى المفقود فسبحان الله
بارئه و موجداه عما يصفون و منها ما قال على (ش) في حقه: "يا سلمان ان معرفتي بالنورانية معرفة
الله و معرفة الله معرفتي" و هذا هو الدين الخالص الذي لا يقبل الله من احد الا به فانا احمد الله به و
بذلك كنت من الشاكرين و منها ان توقن بان ليس لله آية اعظم منه و لا نبا اكبر منه لانه نفس الولي
و تمام النبي فصل الله عليهم كما شاء الله في حقهم و سبحان الله عما يصفون و منها ان توقن بان
مشيته ذات مشية الله و بها تلبس حلة الحياة ما في الوجود و الاكوان كما اشار روعي فداه في زيارته
ص ٩٨

صريحا بما اقرء عليك و بعد ذلك القضاء المثبت ما استاثرت به مشيتكم و المحوما لاستاثرت به
سنتكم و هذه السنه هي المشية بعينها فاعرف الاشارة فانها لطيف دقيق بل ارق من الخمر في كاس
الزجاجة فيا طوبى لمن شرب من هذا الخمر عن هذا الكاس و ان مثل ذلك فليعمل العاملون و منها

ان تعرف حكمه وتفرض على نفسك طاعته فان من اطاعه فقد اطاع الله ومن بايعه فقد بايع الله و من جهله فقد جهل الله و من حاربه فقد حارب الله وكذلك الامر في كل ما ينسب اليه من عالم اللانهايات الى النهايات وكفى لمن اراد دين الله هذا الحديث المجمع عليه العامة والخاصة: "من مات ولم يعرفه فقد مات ميتة جاهلية" و ان احدا لم يعرفه حتى عرف حبه و سخطه و هذا الامر لا يعرف بحقه الا اذا عرف كل احكامه فاستعين بالله في معرفة آياته وكفى بالله وكيلا فاذا لاحظت انوار الاحدية في نفسك فاعلم ان ظهور ركن التكبير في ايامك هو لم يك الا لاجل تنزيه امامك و تقديس مولاك لان الذي نطق بالآيات ينزهه عن حكم الآيات والعلامات و لو لم يظهر الامر بهذا الشأن لم ينزه احد مولاة ويقول

ص ٩٩

في معرفته ما لا يحب هناك فيا طوبى لمن عرف مراد الله ويعرف مولاة بتنزهه عن الاشارة والبيان و ان الويل كل الويل لمن اراد اطفاء امره و نوره فاني بحقه كاني اشاهد لمنكر نوره خصميه رسول الله و اوصيائه في المحشر لان لو لم يك هذا الامر لم يثبت معرفتهم وجلالتهم بالآيات المحكمة حيث لا يقدر ان يجحدها احد.

اللهم انك تعلم حكمي باني ما قصرت في البلاغ و ان انا اطفات امرك في بعض المواطن بالآيات ولكن انك تعلم سري باني اردت بذلك دفاع المنكرين وحفظ فئة الموقنين وكفى بك علي شاهدا وكيلا وانا اذكر شيعتي في هذا المقام بما قال علي [عليه السلام] في حقه: "هلكني اثنان ولا ذنب علي محب غال و مبغض [مفرط]" قال ان اتقوا الله يا اولي الالباب فاني عبد الله ولا يستحق بشاني الا العبودية الصرفة و من عدل عن ذلك فيكون من الخاسرين وانا الى ربنا لمنقلبون

الباب التاسع

في معرفة آلاء الله العظمى

قال الله تعالى: (فباي آلاء ربكما تكذبان) ثم قال سبحانه لمن اراد معرفة تلك الآلاء: (و لمن خاف مقام ربه جنتان) و انا ذا احمد الله و اشكره بنعمائه سبحانه و تعالى عما يصفون

فاعلم ان اعظم الآلاء التي يجب على العباد السؤال منها هي ما كان لله و في الله و من يخرج

*** ص ١٠٠ ***

عن الطواف في حول دينك الامرين ما يحل لاحد السؤال منه و بذلك الحكم يتميز اعمال المؤمنين عن الكافرين و انك يا ايها الداعي ان قدرت ان لاتسئل من ربك الا من نفسه و تجعل كل مطلبك حبه لا سواه بحيث ان اردت ملح الطعام ان لا يخطر بقلبك الا هو و تقول اللهم أنت أنت مطلبني لا سواك فاني ضامن على الله ان يقضي حاجتك بغير ذكرها و النظر اليها ولكن الأمر صعب مستصعب اجود كريم زكوان و عر خشن و لا يحتمله الا من لا اراد الله في مقام ظهور تجليه سواه و لذا انه لم يرد في مقام دعائه دونه فسبحان الله الفرد الاحد قد جعل كل آلائه في مقام الخشية من جنابه و الطواف حول بدائه و انك يا أيها السائل لو خفت من ربك و توقن بدآئه في نفسك يمنعك عن السؤال تلقاء وجهه و يبلغك الى هذا المقام الاكرم بفضلته قال الله سبحانه بما ذكر في الحديث القدسي: "يا بن آدم انا حي لا اموت و ملك لا ازول فاذا قلت للشيء كن فيكون فافعل ما امرتك و انته عما نهيتك حتى اجعلك حيا لا تموت و ملكا لا تزول و اذا قلت للشيء كن فيكون و اطعني تكن مثلي" فاذا شهدت ما قرئت عليك تعلم ان اعظم الآلاء الله و منتهى نعمته معرفتك آل الله (س) بما تجلى آخر نورهم عليك في كل شئوناتك و ظهوراتك و اذا كشف سر الامر من نفسك اخاف عليك ان لاتوقن بامرته فنعم ما قيل:

*** ص ١٠١ ***

تركت هوى ليلي وسعدى بمنزل
وعيت الى محبوب اول منزل
ونادتنى الاشواق ويملك هذه
منازل من تهوى فدونك فانزل
غزلت لهم غزلا دقيقا فلم اجدله
نساجا غيري فكسرت مغزلي "

ولكن اشير ببعض بواطن الظاهر بالباطن الباطن من وراء حجابات العز و سرادقات المجد لئلا يطلع عليها غير أهلها ولا تضيع الامانة في بواطنها و انا اذا حافظ عليها بذكر الكلمات في غير مواقعها و على الله ربي اتكل و اليه المصير فاعرف ان الله سبحانه قد خلق الخلق بما هم عليه على ما هو عليه من عزه و جلاله و كبريائه و عظمته و ما يكون ذوات الممكنات بما هم عليه الا على ما هو عليه بل الحقيقة نفس العبودية التي هي جهة الكثرة هي بعينها نفس المتجلي التي هي شان الله على ما هو عليه و ينبغي لقدرته و في كل شان هذا السر ظاهر و باطن على هيكل لا يقارنه الاشارات و لا يعادله الدلالات و لا يساويه العلامات و لا يرفع اليه الكلمات و له في علم الله و بالنسبة الى فعله مراتب معدودة ولكن بالنسبة الى الخلق لا شان له الا أمر الله و نوره و صراطه و برهانه و لكل نفس فرض اولا ان يعرف نسبه الى الله ثم وحدته الى الخلق و ان له في شان نسبه الى الله

*** ص ١٠٢ ***

مقامات خمسة الاولى يحكي عن الله في بدء ذكره الذي لا بدء له و هي مقامات النقطة التي خلقت و صفت ثم علت و جلت ثم دارت و استدارت الى نفسها و لا يخرج منه الى غيرها و هي هيكل وحدته و صورة جبروتيته لا يحكي شانا منها الا من حقيقتها و لا لها بطن الا في ظهورها و لا ظهورا الا في بطونها كذلك قد خلقها الله لنفسه و جعلها اعظم آلائه لمن اراد ان يسئل من جنبه سبحانه و تعالى عما يصفون الثانية يحكي عن الله في مرات الف الغيبية و هي التي بدعت و زكت ثم طابت و غيبت ثم دارت في حول النقطة ما استدارت باذنها و لانفاد لجريانها و فيها النبوة و منها الولاية و اليها حكم الرجعة كانت في حكمها مقضية و سبحان الله عما يصفون

و الثالثة يحكي عن الله في مرات الف القائمة حول الغيبية وهي التي انشأت وجودها قبل ذكر الحروف بالفني عام وانها هي التي أضاءت من نور الشجرة عند تجليه على جبل فاران لا يعلمها في الظهور الا نفس الغيوب ومنه الكتاب واليه المآب وسبحان الله موجدہ عما يصفون
والرابعة يحكي عن الله في مرات الحمراء وهو الالف المبسوطة البيضاء التي لما قامت لظهور امره
ص ١٠٣

يوم عاشورا بعد كلامه (اتدعون بعلا وتذرون احسن الخالقين) قد همّ الكثرات لقتله والآخر قد امضى رضائه بالقضاء ولمثله فلينبغي البكاء انا لله وانا اليه راجعون الا من توجه بنفسه لنفسه فقد زار الله على عرشه في ارضه ومن بكى لوجهه او ابكى لعزه او تباكى لوحده فقد ورد على الله في مقام سلطنته وان بمثل ذلك فليبك الموحدون الا ومن لعن اهل الحرب ومن رضي بفعالهم لمن استقر على نقطة الرضوان ويخطب على اهلها بفضل الله في اهل البيان وان مثل ذلك فليعلن اللائذون الا من زار الحسين فحين زيارته يثني الله عليه بثنائه على نفسه وان مثل ذلك فليرغب العاملون اللهم انك تعلم لولا الخوف لنفسي ما اخترت ارضا الا حرمه وما قربت عملا الا زيارته ولكن الآن انت سلم عليه في مرقده واكتب لي ولمن اراد ذلك الشان ما رجوت في جواره وزيارته انك انت المنان المستعان لا يتعاضمك شيء في السموات ولا في الارض وانك انت الجواد العظيم
الخامسة يحكي في المرات الهاء وهي الكلمة المركبة من الالفين هذه (١١) تعلو مرة الى عماء الهوية لا اله الا هو وتنزل اخرى الى سماء الولاية

ص ١٠٤

وهو العلي العظيم وفي مقام الهوة تظهر اجساد احرف لا اله الا الله في هذه العالم وهي اثني عشر حرف واصلاها الثلاثة وهو الالف والهاء ثم الالف اذا كررته في ثلاثة عشر من نفسه وحققتها هي النقطة وهي لما ذابت صارت الفا والالف لما ظهرت باكواره تظهر كلمة لا اله الا الله ولذا اشار

الحجة في دعاء الرجبية: "فبهم ملات سمائك وارضك حتى ظهر ان لا اله الا انت" وهذا السر بكله رشح من ظهور اسم الله المكنون لما سواه الذي لم يدل في شان الا عن الله ولا يعرف من كلماتنا بان من هذا الحكم يظهر بان ركن المكنون المتعلق بالشيعة هي الاصل وما سواها فرع لان هذا غير مذهب اهل البيت بل ركن الشيعة بكلها هي ثمرة الشجرة واين حكم الثمرة ووجود الشجرة فسبحان الله وما انا من المجرمين فاذا عرفت ما عرفت واشهدت ما اشهدت فاذا انت هو اي آية وجهه وهو انت الا انه هو هو وانت انت كما صرح الامام بذلك المقام في كلامه وكفى بذلك لمن اراد معرفة الآلاء سبيلا.

الباب العاشر

في حكم المبدء والمآل

قال الله تعالى: (الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميئتمكم ثم يحييكم هل من شركائكم من يفعل من ذلكم من شيء سبحانه وتعالى عما يشركون) وقال عز ذكره:

ص ١٠٥

الله لا اله الا هو وان الله كتب على نفسه الرحمة ليجمعنكم الى يوم القيمة لا ريب فيه ومن أصدق من الله حديثاً) فانا ذا موقن بعود الكل الى مقاماته التي قد قدر الله لهم واقول انا لله وانا اليه راجعون فايقن يا ايها الناظر ان لكل بدء في نفسه ختم وفي ختمه بدء الى ما لانهاية بما لانهاية فاول بدء الشيء ذكره تحت المشية ثم يكون يوم ختمه في يوم ذكره تحت الارادة وكذلك له بدء وختم حتى تم مراتب فعله وانفعاله فاذا تم القوابل في شان مقبوليته يذكر في هذا العالم و اذا نزل في هذه الدنيا له في كل آن بل اقل من آن بل في كل أمر لك بدايات ونهايات وان يوم القيمة يومك تلقاء وجه ربك وان له بمثل حكم البدء والختم مقامات بلانهاية انظر الى نفسك في ساعتك هذه لك بدء في الوجود ثم في الرزق ثم في الحياة في ذلك الشان لك ختم في كل ذلك وكذلك الحكم في كل شئونناك وحركاتك ولحظاتك من نفحات السر و واردات الجهر حيث لا يقدر ان يحصيها احد غير الله سبحانه و عليك فرض ان تشاهد في كل حين يوم القيمة وحكم الله وميزانه وصراطه وحسابه وتتأثر باخذه وناره وتنعم بجنته وآلائه وترى بقاء عذابه ببقاء قدرته ودوام

ص ١٠٦

نعمته بدوام عزته وتشاهد في مقامك هذا وعالمك هذه حشر الناس بل كل الموجودات وما عملوا وما رحموا وما نعموا وما حاسبوا وما وراء ذلك من شئون يوم الفصل وطول مقامه وكثرة آياته و

اختلاف مقاماته حيث لا يقدر ان يرى كل ذلك الا من نظر بنور الفؤاد واحل الله له اثر المداد في قلم الابدان ولمثل ذلك فليشاهد العالم اعمال الكل وما هم سايرون الى ما لانهاية والله من ورائه محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ واعرف بان الايقان بالعود ركن بالايقان بصمدانية الله و سبوحيته والاصل بالاذعان بفعل الله وجبروتيته ومن انكر شانا من المعاد يحجب عن الآيات الله ومقاماته حيث لاتعطيل لها في كل مكان ومنكر اصل العود كفر بالله وآياته وكذلك من أنكر شانا منه لان في انكاره يلزم التعطيل في آيات الله ونقص عن تمامية سبوحيته وقُدوسيته سبحانه وتعالى كما ان البدء منه حق والعود اليه حق ولا يتم وجود الشيء الا بوروده في هذا العالم الاجساد وكذلك لا يتم عوده الا بتمام جسده وشئوناته وان شبهة الفلاسفة سفسطة محضة وذلك من عدم معرفتهم بالله وآياته لان جسد الانسان حين ياكله

ص ١٠٧

الذئب لا يخرج من ايدي الله وسلطانه واذا تبدل بجزئيته الذئب لم يخرج من علم الله وجبروتيته مع ما كان في مذهب الحق لم يتبدل وان يوم القيمة يحشر الجسدان تاما كاملا بمثل هذه العالم انظر الى الماء في كفك ثم في فمك ثم في عروقك ثم يوم القيمة يحشر باصل وجوده واختلاف امكنته وسر الامران في الاجسام لما كان غلظة لم يتصور الخيال لها المقامين بحفظ صورتها ولكن في الامثلة اللطيفة انظر مثل العين انت تنظر الى هذه الكلمات وكل الناس ينظر اليها بعدك وهي في ساعتك هذه لاتتبدل الكلمات في العيون وكذلك يوم القيمة تحشر الكلمات في كل العيون مع ما كانت الكلمات في مقامه وكذلك الحكم في الاجسام ولكن الفلاسفة لما ما وردوا على ماء العقل لم يشعروا بحكم الله ويجحدون حشر الاجسام من حيث لا يشعرون ولقد اتبعوهم بغير احسان اكثر العلماء من حيث لا يعلمون بعد ما قرءوا كتاب الله ردا للمستبعدين حشر الاجسام: (قل يحييها

الذي انشاها اول مرة وهو بكل خلق عليم) وانهم قد بينوا اولاء في اصل الاعتقاد عود الاجسام و حكموا لمنكره حكم الكفر والاحاد ولما وردوا

ص ١٠٨

في التفصيل رجعوا الى ما فروا ونسوا حكم الله و اتبعوا اهوائهم من حيث لا يوقنون و لو اعتقدوا بصمدانية الرحمن ليدخلوا في حكم المعاد على بصيرة من اهل البيان ولكن لما دخلوا من غير رويه وشهاده خرجوا من شان ما دخلوا وبعض منهم قد ثبتوا لرفع شبهتهم جسمين وجسدين وجعل اصل واحدة منهما فى عالم هورقليا الذي لم يتبدل ولم يتغير فسبحان الله من اقرارهم بتعطيل آيات الله في مكان الاجسام لا وربي انا ما اتبع احدا منهم و اشاهد حشر الاجساد و الاجسام بمثل ما اشاهد في حشر النفوس و الارحام و اشاهد الآن حشر كل ما في علم الله بمثل الآن في بين يدي الله و ذلك من فضل الله علي ولكن اكثر الناس لا يعلمون و لقد بلغ الى حظيرة الواقع في بواطن تلك الرقائق و الدقائق سيد المعاصر [وعضد] المحققين بما [فصل] في سنابرقه المحيط على المغارب و المشارق فجزاه الله في بيانه في حقيقة ذلك المسئلة بالسّر الواقع و الكلمة البالغ و النور الساطع بعد ما انجمد الكلمات في قباب اشاراته ولكن ذلك ما كان الا لحفظ نظرة الناظرين فجزاه الله كما هو اهله و الحمد لله رب العالمين. و انظريا ايها الناظر الى عود اهل البيان و لا ترى فرقا بينه و بين

ص ١٠٩

بدئهم فانهم قوم خلقهم الله لنفسه و جعل اولهم عين آخرهم و ظاهرهم عين علانيتهم و بدئهم عين عودهم و لا لهم حد في الوجود و لا في الصور المفقود هم اذا خلقوا حشروا و اذا حشروا بعثوا و اذا بعثوا دخلوا لجة الاحدية و ما جعل الله لهم وصفا دون ذواتهم و لانعتا دون كينونياتهم و هم اذا خلقوا دخلوا الجنة بغير حساب و كاني الآن اشاهد بعث الرابع قبل الاول و الثاني و الثالث و انه نظر في الارض المحشرو و يمشي ذلولا في اطرافها و يقول: ياليتني كنت في الدنيا عمياء مقطوع اللسان و

اليد و ما قربت هذا الامر ابدا فنادى الملك كما الآن ينادي ذق من حكم بشر فانا قد خلقنا كل شيء بقدر فاعوذ بالله من نكاله و سخطه كانهم لا يعلمون خصمية رسول الله في بين يدي الله و يحسبون انهم مهتدون كلا يوم يكشف عن ساق و يدعون الى السجود فلا يستطيعون خاشعوا ابصارهم ترهقهم الذل و قد كانوا يدعون الى السجود و هم سالمون فقد احتملوا مقاما من الحشر و البعث ما لا يتحمل احد غيرهم فسوف يحشر في الله تلقاء وجهه فليشاهد الكل من اضعف ناصرا و اقل عددا انظر الى حكم هذا الحديث الذي اجاب الزنديق "قال: كيف يعود الروح الى القلب و قد تفتتت و تفرقت و ب اعضا منه اكله السباع و بعضا بنى به البنيان و قال: بين لي

ص ١١٠

هذا فقال: ان الروح مقيمة في مكانها روح المحسنين في ضياء و فسحة و روح المسيء في ضيق و ظلمة و البدن يصير ترابا منه خلق و ما تغذت به السباع و الهوام من اجوافها فما اكلته و مزقته كل ذلك في التراب محفوظ عند من لا يعزب عنه مثقال ذرة في ظلمات الارض و يعلم عدد الاشياء و وزنها و ان تراب الروحانيين بمنزلة الذهب في التراب فاذا كان حين البعث مطرت الارض فتربو الارض ثم تمخض مخض السقاء فيصير تراب البشر كمصير الذهب من التراب اذا غسل بالماء و الزبد من اللبن اذا مخض فيجمع تراب كل قالب فينقل باذن الله الى حيث الروح فتعود الصور باذن المصور كهيتها و تلج الروح فيها فاذا قد استوى لا ينكر من نفسه شيئا الخبر"

فيا ايها الشاهد خلص نفسك للقاء ربك ثم استعد للموت و يوم الفصل لان وعد الله لحق و كل اليه ليرجعون و لقد ارفعت قناع العود عن راس البدء و ان مثل ذلك فليعمل العاملون و لما كان اليوم جمعة العاشور اذكر شانا من مصايب اهل الطف لاكون بذلك من المستشهدين و اشهد بان بلاء الحسين في ذلك اليوم لا يقدر ان

ص ١١١

يعرفه احد ان آثار العبودية في مقام الفداء اعظم من شئون الربوبية في مقام اللقاء وابن عباس روى: "باني رايت الحسين على باب الكعبة في ليلة التي اراد ارض العراق وكان يدي جبرئيل في يده و ينادي في المسجد الحرام بان بيعة الحسين بيعة الله فارغبوا اليه" وان الحجاب لما رفع عن عينيه في ذلك الوقت شاهد الامر بحقيقته ولكن الامر اعظم من ذلك بل في كل حين كان في يده و ينادي باعلى صوته هذا جمال قد تجلى الله في بحبوحة الوصل ومن لم يبايع به قد كان في مقعد الفصل ارغبوا يا اهل العماء الى لقاء الله في العدل ثم اشهدوا بين الله لعزه في محشر الذل الا من يبايع بالله كان الله زائره في الحل ومن يحارب وجه الله في الملاء يحشر في نقماته العدل هذا على سبل الظاهر وان اردت مسلك الباطن صعب ذلول ففي كل ينادي الله من قبله "من قتل في سبيلي انا كنت ديته" وهنا ظهر نور الذات في مقامي الصفات مثل قوله: "اللهم بلغ مولاي صاحب الزمان" فيا طوبى للمستشهدين في ذلك اليوم بين يديه الذين وردوا على الله بوجوه حمرا من دمائهم وانهم الفائزون حقا الله اكبر

ص ١١٢

الله اكبر من بلاء الحسين [عليه السلام] حيث لا يمكن في الامكان مثله ولا يحتمل الاختراع كسبهه نفس الظهور وقدرة البطون مع نفوذ مشيته وسرعة ارادته صبر لله وفي الله حتى قتل في لقاء الله فوالذي جعلني باكيا عليه لكان صبره في هذه الشدة لدي لا اعظم من قدرته الكلية وأكبر من مقامه القدوسية اقرء كتاب وصيته لمحمد بن حنيفة اخاه ثم اسمع كلماته السبوحية في حكم يوم عاشورا ثم انك ما استطعت فانا لله و من المستشهدين فكتب بعد بسم البسملة وما فرض في مقام العبودية وانا انقل بالمعنى من اتبعني فكان جزاؤه على الله و من انكر امري اصبر حتى يحكم الله بيني وبينه وهو خير الحاكمين وانا ذا اوصي بهذا الحكم و مثل تلك الورقة وكان الله على ما اقول شهيدا قال علي [عليه السلام] حين نزل على ارض المقدسة: "يا بن عباس هذا مناخ ركابهم هذا ملقى رجالهم

ههنا تراق دمائهم طوبى لك من تربة تراق عليها دم الاحبة" ثم قال: "آه آه مالي و لآل ابي سفيان و لآل الحرب و جند الشيطان و اولياء الكفر و العدوان ثم التفت الى الحسين [عليه السلام] و قال: اصبر يا ابا عبدالله فقد يلقي ابوك مثل الذي تلقى منهم" و قال الحسين [عليه السلام] لما نزل كتاب ***ص ١١٣***

ابن زياد عليه اللعنة: "ما له عندي جواب فقد حقت عليه كلمة العذاب" ثم قال لابن سعد: "ويلك يا ابن سعد اما تتق الله الذي اليه معادك تقاتلني و انا ابن من علمت؟" ثم نصحه [عليه السلام] بمنتهى الامر فلما راي لم يؤثر على قلبه فقال: "ذبحك الله على فراشك و لا غفر لك يوم حشرك" ثم رجع الى مقامه فلما طلع يوم عاشورا و اذن لحزب الشيطان بالقيام تلقاء جماله قد لبس روعي فداه خلع النبوة و الولاية ثم قام تلقاء عسكر الكفر و قال:

"الم تعلموا اني ابن بنت محمد و والدي الكرار للدين كاملا

فهل سنة غيرتها ام شريعة فهل كنت في الدين الا له مبدلا

احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد كان قبل محلا"

فلما شاهد [عليه السلام] انهم لن يرجعوا منا أمرهم امر لشيئته بالجهاد فانا لله و انا اليه راجعون فكل من قتل في سبيله قال [عليه السلام] في حقه شانا من الثواب و ان ذلك لهو الفوز العظيم فقد قال لمسلم: "رحمك الله يا مسلم لقد فزت بالشهادة و اديت ما عليك" و قال لابن اخيه الحسن لما رآه شهيدا: "والله يعز على عمك ان تدعوه فلا يجيبك او يجيبك فلا يعينك او يعينك فلا يغني عنك" و قال حين قتل اخاه عباس بن علي: "الآن

ص ١١٤

انكسر ظهري وقلت حيلتي " اي والله قد انكسر من شهادته ظهر الأكوان وانعدمت حيلة الاعيان فانا لله وانا اليه راجعون وقال حين قام على ولده تلقاء عسكر الشرك: "اللهم اشهد على هؤلاء القوم فقد ابرز اليهم اشبه الناس خلقا ومنطقا برسولك" والتفت في مقامه الى عمر بن سعد وقال: "قطع الله رحمك كما قطعت رحمي" ثم قال [عليه السلام] لما رجع علي من مشهد الحرب وقال مقالة العطش و ثقل الحديد التي لم تستقر الافئدة في مقامها حين استماع كلمة اذا بلغت العرش اهتزت واذا قرئت على السموات انفطرت واذا نزلت على الارض انشقت فآه آه قال: "يا بني لعز محمد وعلي وعلى ابيك ان تدعوهم فلم يجيبوك وتستغيث فلا يغيثون" الله اكبر الله اكبر الله يعلم حالتها وحالة اهل البيت حولهما انا لله وانا اليه راجعون فسبحان الله من كلام الحسين لما استقر على التراب بعد ما تحمل من اهل الكفر قال: "بسم الله وبالله على ملة رسول الله القى الله تعالى و جدي وانا مظلوم متلطخ بدمي" فانا لله وانا اليه راجعون فوالذي نفسي بيده لو علم الناس حرقة هذا الكلام افئدة الناس فليقومون من مراقده نومهم وليكون حتى يموتون

ص ١١٥

وكل ما كان بياني من كلمات نفسه العالية ذكرتها حبا لها ولما جعل الله فيها من الاثر حيث لا يمكن من حرف من غيره لا بكى في ذلك اليوم عليه وامن ورد على ذلك الماء ولاكون بذلك من الفائزين ولما ورد على ذلك اليوم اشير ببعض بواطن من سره في حكم كلمة التكبير ليكي الكل في حقي بمثل بكائهم في حكم ذلك اليوم ولاكون بذلك من المبكين وانا اذا اقول ان شهادة الحسين في هذه العالم لم يك الا لاجل ظهور ولاية آل الله و يقين شيعتهم في حق انفسهم بالحقيقة المحضة و لبقاء دين محمد الى يوم ينفخ في الصور وهذا الامر العظيم لا بد في الحكمة الالهية ان يقع في سنة احدى وستين من الهجرة المقدسة في يوم الجمعة العاشر من شهر الحرام برموز كثيرة التي لا يخفى على اهلها وان قتل اثنين وسبعين نفسا من شيعته حكاية لعدة اسم الله الاعظم الذي ورد

انه ثلاثة و سبعين حرفا واحدة منها مختصة لله سبحانه و لا يعلم بها احد و هي الشهادة التي قد اختصها الله الحسين بها و لا يقدر ان يعرف بلائه احد سواه و اثني و سبعين حرفا منها يعطي الله سبحانه من يشاء فبعض النبيين اعطاهم الله خمسا اي بقدر بلاء خمسة من شهداء يوم عاشورا و بعض منهم اقل من ذلك و بعض منهم اكثر

ص ١١٦

و بذلك يتفاضلون الانبياء بعضهم على بعض و ان الله قد اعطى الائمة كل ذلك لانهم نفس الحسين في البلاء و كل ما تحمل الحسين من الاعداء انهم قد حملوا و على ذلك الخيط البيضاء الرقيق لا بد ان يكون حامل ذلك الاسم الاعظم من شيعتهم ان يبتي ببلائهم في مثل سنه شهادة الحسين احدى و ستين و لذا صار يوم عاشورا في هذه السنة بعد السنة يوم الجمعة ليعلم اولي الالباب ان ما هنالك لا يعلم الا بما هيئنا و سر الامر ان بعد تمام احرف لا اله الا الله في السنة الكاملة التي هي مائتين و الف بعد سنة احدى و ستين مطابق سنة الشهادة لا بد ان يظلم في الحيات بظلم المعتدين حامل ذلك الاسم فسبحان الله الحي صدق الله و صدق رسوله اللهم اني وفيت بعهدك بامتنانك فاوف اللهم بعهدي فانك لا تخلف الميعاد فاذا شاهدت سر الامر فاشهد باني الآن في مقامي هذا في البيت وحده لانطق في حكم باطن الباطن كل ما نطق سيد الشهداء في ذلك اليوم لحكم باطن الظاهر و لا يعرف من كلماتي امر الموهوم فان الامر لو يظهر بحقيقته في عالم الاجساد لترى في الظاهر و الباطن كذلك و لا يخفى ان لاجل ذلك الامر البديع قد جمعوا

ص ١١٧

على الارض المقدسة رجال كثير و اني لو شرفت و اردت لاغلب على الطوايف كلها ولكن احببت ان يجري القضا مخالفا للهوائى لينكسر قلبي و يحزن سري و يتغير فؤادي لكون في حكم الباطن متشابها في البلايا بالحسين [عليه السلام] في حكم الظاهر و ذلك مما اخذ الله بالعهد مني ليشرك

حكيمي بحكمه و لو اني علمت بذلك من قبل ما قربته ولكن لما نزل بي صبرت في الله و رضيت بقضائه و اقول لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا عليه توكلت و فيه صبرت و على الله فليتوكل المتوكلون و ان اعظم ما نزل بي عمل حوار الولياني في ظلمه و اني حين الذي كتبت الورقة لحكم رده كاني سمعت مناديا ينادي في سري افد احب الاشياء اليك في سبيل الله كما فدى الحسين [عليه السلام] في سبيلي و لولا كنت ناظرا بذلك السر الواقع فوالذي نفسي بيده لو اجتمعوا ملوك الارض لن يقدروا ان ياخذوا مني حرفا فكيف عبيد الذي ليس لهم شان بذلك و انهم مطرودون مقابل ابناء جنسهم و عاجزون على شان لم يقدروا ان ياتوا بحديث مثل آياتي ولكن الحكم ما اشرت لك في سر الباطن ليعلم الكل مقام صبري و رضائي و فدائي في سبيل الله

ص ١١٨

مع آيات الحق التي قد جعل الله في يدي حيث لم يقدر ان يغلبوا على جميع اهل الارض و بذلك فديت من آثار نفسي في سبيل الله لان فداء النفس لاجل اثبات الحق و ذلك لم يعادل شيئا في الاعيان فله الحمد و المنة قد صبرت في ذاته و فديت اعظم ما قدر الله لي في سبيله و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون و ما قدر الله لي بعد ذلك الفداء فداء و ان اجتمع الكل و لا لمن اخذ الورقة نصيبا قل تمتع بكفرك قليلا انك من اصحاب النار و لا تحسبن الله بغافل عما يعمل الظالمون و لولا اراد الله ظهور بلاء سر باطن تلقاء باطن الظاهر لا يقدر لاحد ان يجترح علي بشيء ولكن الله قد شاء ان يراني مظلوما في ايدي الظالمين بعد ما اجتمع آلاف من الخلق لنصرتي وكذلك قد شاء الله ان يراني في الفداء اطيب آثاري و انه قد شاء ان يراني في مثل ذلك اليوم في البيت وحدة و ان حزب الشيطان يشتغلون بحربي في الرد بسيوف الكلمات التي اعظم من سيوف الحديد و لو ان لإظهار حكم ظاهر الباطن قد تحمل في جسده الفين الا خمسين ضربا من آلات الحرب و اني بحقه روعي فداه لاكثر من ذلك العدة قد تحملت بقلبي

ص ١١٩

في سبيله من كلمات اهل البعد و اشاهد قلبي من سيوف كلمات الاعداء اربا اربا اللهم لك منك وحدك لا اله الا انت فآه فآه ولولا ينزل السكون من عند ربي في كل آن لفزت بوجهه ولكن الله بفضله يسكنني بوعدده في الرجعة وفي الآخرة وينزل علي الصبر كان الله جعلني جبل احد لم يرقى الي ادوات رميهم ولم يؤثر في لمعان بروق سيوفهم بل اراه بفضل الله و منه آية لنفسه فكما قال النصرارى في حقه: (ثالث ثلاثة) رجعت كذبهم الى انفسهم و ما هو الا اله واحد لا اله الا هو و ما انا الا اول التائبين بل اني مستريح في الجنة على الارائك المتكئة كلما يرمي حزب الشيطان الي رميا ارى في النار يرجع الى انفسهم و انهم يستغيثون في سطوته و ما جعل الله للظالمين في النار من انصار فآه آه مما جرى القضا علي بالإمضاء فكيف لا و اني الى الآن ما ادعيت الا العبودة لله وحده و لاجل ذلك قد اظهرت اربعة كتاب محكم و عده عشره صحيفة متقن الذي كل واحد منه لو كان في يدى احد غيري ليسخر الارض كلها بحجة لامعة بالغة بحيث لا يقدر ان ينكره احد اذا انصف ولكنى في غناي بالله مع ذلك الاسم الاكبر و الحجة الاعظم

ص ١٢٠

جلست في بيتي وحدة رضاء لوجه الله سبحانه و رضيت بظلمي اتباعا لفعل الحسين مع قدرته و جباريته فيا سبحان الله من هؤلاء الفرقة ان الناس لما كتبوا رسالة في الفقه يتبعونهم بعضا منهم بالاجتهاد و يجعلون رده رد الله سبحانه و ان الامر في يدي اطلع من هذه الشمس في نقطة الزوال مع ان المجلسي رحمة الله عليه قد كتب: " ان معجزة آل الله سلام الله عليهم هي كانت كلماتهم " حيث كتب: " بان من معجزاتهم نحن ما راينا شيئا الا كلماتهم " و هي اثبت للنفوس و أتم للعقول لنا كما ذهب الكل بان صحيفة السجاد انجيل آل الرسول و زورا اهل البيت و مشابهه بصحف السماء فاشهد اللهم بيني و بينهم يوم الذي تقوم الاشهاد فانهم قوم يؤمنون ببعض الكتاب و يكفرون

ببعض ويتعجبون من امرك لاستكبارهم وعلو علوا كبيرا بعد ما نزلت عليهم الكتاب: يا ايها الذين ءامنوا اتقوا الله وقلوا قولا سديدا) فانا ذا وحيد في البيت متكلا على قلبي انا انا باعلى صوتي: فهل من ناصر ينصر حكم باطن الباطن بآيات محكمة بلسانه او بجسده او بماله او بآثاره او بكتابه فهل من ذاب يذب عني رد المعرضين وشبهة

ص ١٢١

المشبهين وطغيان المعتدين فهل من ذي رحم يبكي علي ويبطل من حولي شر الملحدين فهل من ذي روح يسمع بكائي ثم يقوم لنصرتي ثم يظهر آيات محبته في حقي فهل من عزيز يعزني بحكم الله الاظهر ان العزة لله و لرسوله و للمؤمنين و هل من ذي غضب يغضب على اعدائي ليقر بذلك عيني فهل من ذي قوة يقوينا و هل من ذي عزة ينقطع اليها فنحمد الله الذي لنريكم آياته فتعرفونها و لم يجبني الآن احد فيا ايها الملاء من المعتدين هل غيرت فيكم سنة او بدلت شريعة احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد حلل الطهر كاظم ام ادعيت في شان دون العبودية ام ادعيت شان الربوبية في دون هيكل العبودية فما لكم يا ايها الملا لاي شيء تنكرونني و انا ابن العلي و لاي شيء تجحدوني و انا ابن الوصي فهل فيكم يا قوم ذي رحم فيدفع عنا كيد الجابرة و هل فيكم ذي علم ليبطل جهل المعرضين بحكمه اللهم انك لتعلم قد اتممت الحجة و اكملت النعمة لمن ورد على تلك الآيات في ذلك اليوم الاكبر فيا ايها الشيطان فهل في حزبك ذي كتاب محكم و صحايف متقن يتبارز ابن محمد

ص ١٢٢

في وحدته و يحارب معه بآيات عزته التي جعل الله سيف قدرته فلم لم يجيب اليوم منكم احد اللهم انك لتشهد قد اسمعت الكل بكائي و لم يبارزني في اليوم احد و من قبل لم يقدر باثبات حديث و انه حوار ابخل من كل دني طلب دمي و انا فزت بنفسك و اجريت قلم المداد على لوح دعوته بما

كتب الي لاكون بذلك من المستشهدين وان بمثل ذلك فليحارب المؤمنين ويقتل الموحدون انا لله
وانا اليه راجعون ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكنهم قوم لا يشعرون. فانا ذا
اقرء نسبتي بمثل ما قرء الحسين [عليه السلام] في ذلك اليوم وكفى بالله شهيدا:

كفر الناس لما قد اعرضوا
عن جمال الله وجه الحرمين
و طعن الناس احمد ثم كاظما
ثم اجمعوا للظلم ابن النسبتين
ما بجمع ما ارى وجه الحيا
ثم قالوا بعد امر صغروا
فاعرضوا من التقاء الشبهتين
ما باهل من اناس رذل
اجمعوا للرد نور الاولين
يا ملا القوم اما تخافو الله من حكم الولي
قد رموني بالتجاء الابترين
ما لذنب كان منى في كتاب قبل ذا
دون ذكري بضياء الاولين
بحبيب احمدي عربي
بكظيم القرشي الطيبين
خيرة الله من الخلق رسول الثقلين
فاطم الزهراء جدي وانا ابن الحرمين
ص ١٢٣

وجهه قد عكست في طلعة
وانا الطلعة نور الوجهتين
انا سر المقنع في سر الجلال محجب
وانا النور في غيابت حكم العماء في الامرين
من له فيكم كتاب شبه آيات الجليل
قدرت ما فصلت من حكم رب العالمين
من له فيكم كتاب مثل آيات الكليم
احكمت ما سطرت من نور رب المشرقين
من له فيكم كتاب بالتاويل من حكم الجليل
من له بشاني وانا ابن السنين
من له فيكم كتاب كان في جنبه لا
بظهور كبطون كظلال نيرين

من له حرف بمثلي وانا ابن القريتين
 من له ذكر كذكري في كتاب العالمين
 ما قرئت الجمع في شان وانا ابن الاختين
 افي عندكم شيء يعادل بالخطبتين
 ويرفع حكمه من حكم او ادنى بقوسين
 وانا ابن من دعى وصلى على الارض بالقبلتين
 وانا ابن من نجى بجلاله في النشأتين
 طائف البيت مصلي الحجرتين

من له اسمي بسر السرفي السطرين مع
 من له فيكم دعاء مثل ما فصلته له
 يقرؤن الناس علم الحكم في لوح حفيظ
 هذه احدى صحيفة ثم هذه احدى
 انا ابن من صلى على العرش عدة
 أنا ابن مبايع العدل في البيعتين
 انا ابن منفرد الكون في لجة الاعلى
 انا العبد الزكي القرشي الابطحي

ص ١٢٤

باطن النور ظهور الخاتمين
 ساتر الستر بطون المصدرين
 رابع الركن بطون الحجلتين
 مرسل العدل مصلي الحرمين
 ذاك يكفي حين فخري وبعيانا بن المشهدين
 سهم بغى كوكوف الهاطلين
 في حكم ربي وانا بن الحرمين
 بعد ما لا يجلس الارض معي في المطلعين
 وانا الطالع بعد القمرين

ناطق الطور مجلي المبدئين
 كاشف الرمز منادي البيعتين
 حامل النور جلال النقطتين
 منزل الماء على ارض جزر
 من له فخر بمثلي في كتاب مسترق
 ابن مجد قد رمانى عدة
 بعد ما احسنت كسراة عليه عندي
 وابن حسن قد تجري ما تجروا عدة
 طلع الشمس وغاب القمرين

وانا الطالع بعد الفرقدين	طلع النجم وغاب الفرقدين
وانا القائم بعد القرتين	قر الزوال وقرت الشمس
وانا الطالع بعد شمس الاثنتين	قمر قد طلعت بعد افول القمرين
غربت شمس وقام محلها شمسين	طلعت شمس وقام محلها شمس
وانا الفضة بعد الذهبين	ذهب قد اخذت من فضة
وانا الفارق بين الذهبين	ذهب من ذهب في ذهب
في مطلع في مغرب في مشرقين	غربت شمس وكان افولها
في مغرب من مغرب في المغربين	طلعت نجم وكان طلوعها
غربت شمس بعد ما طلعت شمسين	افلت شمس بعد ما طلعت شمس

ص ١٢٥

وانا الطالع بعد البدئين	ختمت بدء بعد ما طلعت بدء
وانا الطالع بعد الختمين	غربت ختم بعد ما ظهرت حكم
افلت فضل بعد ما طلع البدعين	حدثت بدع بعد ما اخترعت عدل
رفعت بعد ما احترقت وانا بن الغرستين	نبتت غرس بعد ما احترقت بالنار
وانا الطالع في الماء بعد افول العكستين	طلعه قد عكست في الماء بعد ما قرنت
فاحييت بعد ما قتلت وانا ابن القتلتين	جلت مجلي طور بعد ما اندكت تجليه
نعم من خوي نعم من قزوين قبل المنكرين	نعم مؤمن نعم ناصر بعد منكر من بلاد الوليان
حافظين قانعين خاشعين	ثابتين خاضعين صابرين

ابن طهر بعد ميم الجفر ذل الليلتين
 بعد ما اثنى علي في كتابه مرتين
 ما لدفع ما لطرده ما لحكم للخلاف
 فتحت ما ختمت خطي الى ارض البعيد
 ويل عبد دخل الارض بعلم الاجلين
 من اي شيء عبد الله بلا علم اليقين
 ص ١٢٦

اول ايمان ثاني كفر او العكس بالعكستين
 ومن ينقض العهد بالرحمن لأحرقته في العالمين
 وكنت علاما حين اعترفت بالعدل بحق النييرين
 الغيري شرب دم الحسين بعد عدة خمس جرعتين
 ليس ذا يكفي وهذا ذكر بعد الاثنتين
 قبل رد المنكرين بعد جحد الحجتين
 هذين الآيتين وتم الامر بعد الحجتين
 فلا وربك لا مفرد له دون الاختيار الكلمتين
 وكفى بذلك الاسم عباين بعد الكتابين
 كتبت كتاب اللوح حين الذي كنت واحدا
 الغيري شهد الحق بلسان الله خير الثقلين
 من بمثلي كان فيكم صابرا بالاربعين
 رب احكم بين قومي بعد ظلم الاربعين
 هذا كتاب الله ينطق فينا اينما كنا
 يا قوم هذا شاني في كتاب الله ثم اقرؤا شئون انفسكم فهل من مبارز يبارزني بالآيات اللامعة فالحمد
 لله الذي لا يجيبني احد بسم الله وبالله وعلى ولايتك والحمد لله رب العالمين.

الباب الحادي والعشر

في تفسير ثلث أول الدعاء

"اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف نبيك"

هذا الدعاء وما جعل الله في معناه بما قد احاط علمه ظاهره كان عين باطنه و باطنه عين ظاهره ولا يعرف كلمات الله بما هو عليه وهي اهلها الا الله

ص ١٢٧

وكفى في معناه نفس ظهور الله في مقاماته و سبحان الله عما يصفون ولكن لما كان الناس ينظرون الى مقام التفصيل اشرح في كلمة الاولى من بعض قطرة هذا البحر ليكون الكل من الفائزين فاعلم ان لالاف في مذهب اهل العصمة اطلاقات غير معدودة بل الى ما لانهاية بما لانهاية فمنها الف الانشائية و بها يصلح الكلمة معنى لا ينبغي لغيره ثم الابداعية ثم الاختراعية ثم الاحداثية ثم القدرية ثم القضائية ثم الامضائية ثم الاذنية ثم الكتابية ثم اللاهوتية ثم الجبروتية ثم القدوسية ثم السبوحية ثم الملكوتية ثم الملكية ثم الاسماءية ثم الصفاتية ثم المقامية ثم الانية ثم الحقية ثم البيانية ثم المعانية ثم الابوابية ثم الاركانية ثم العرشية ثم السماوية ثم النارية ثم الهوائية ثم المائية ثم الترابية ثم الحدودية ثم الشجرية ثم الانتقالية ثم الغيبية ثم الظاهرية ثم الباطنية ثم القائمة ثم اللينية ثم المبسوطة ثم المكتوبة و ما قدر الله وراء هذه الاسماء اسماء محدودية وكل الف من هذه العدة المعدودة اذا ضربتها في عوالم الثمانية تظهر اعداد معدودة ثم اذا ضربتها في ضربتها في نفسها بتلك الاسماء المكتوبة مع حفظ سلسلة

ص ١٢٨

الثمانية تظهر اعداد معدوده ثم اذا ضربتها في عدد الحروف يظهر اعداد غير محدودة و الى ما لا نهاية وكذلك يصح كل ذلك الاسماء بعد الضرب لهذا الالف في الدعا وله في كل مقام معنى و دلالة لا يصح في غيره فاذا جعل احد معنى الف اللاهوتية في الملكية فكان مشركا بحكم الحديث: "ومن قال للنواة انها حصاة ثم دان بها فهو مشرك" ولذا لم ياذن الامام لاحد بجعل الاسماء للاشياء الا لمن علم مواقع امر و عرف مواضع البدع فانه يضع الاشياء باذن الله في امكنتها وكذلك الحكم لكل حرف من القرآن بل من الآفاق و الانفس بمثل ما ارشحت عليك في حكم الالف و كان الله عليك شهيدا وكذلك الحكم في اللام و الهاء و الميم و كل الحروف من هذا الدعا فكر ساعة في قدرة ربك تشهد بركاته و نفحاته في نفسك و ان الله سبحانه في كل آن يتجلى لك بك بمعرفة نفسه ما لا يعرفه سواه و لا يفقده احد من عباده و ان لك في معرفة الله مقامين: الاولى ان تعرف نفسه بوجودك بما تجلى لك بك و هي لاتعرف بالكيف و لاتوصف بالالين و لا تنعت بالحد بل كان الله و لم يك معه شيء و الآن بمثل ما كان و هو الحق بلا ذكر خلق

ص ١٢٩

سبحانه و تعالى عما يصفون و الثانية ان تعرف نفسه بماهية نفسك و هي لا يمكن الا بالعجز و التقصير و النظر بالبداء و القضاء و ما يجري من الامضاء لأنه سبحانه قديم بحت و غني صرف لا يعرفه احد الا بالعجز عن معرفته و كل شئون الخلق صفة هذه المعرفة و ان دعائك معرفة نفسك اي نفسه الذي قد نسب الى ذاته تشريفا له بمثل قوله: (ويحذركم الله نفسه) و قوله بيت الله و هذه النفس هي نفس النبي كما صرح الدعا بذلك ان عرفت ما عرفت في المقامين قد شهدت ما شهدت في الدعائين فكل شئون الازلية الحقية شان معرفة الاول و كل شئون العبودية الخلقية ثمرة معرفة الثاني و انهما بحقيقتهما يرجع الى الياس و القطع و السد و المنع سبحانه و تعالى عما يصفون و اعلم بان معرفة الله لاتكمل الا بمعرفة نبيه بل الحقيقة ان المعروف في الابداع و الموصوف في

الاختراع هو مقام نبيه لانه على ما هو عليه لا يعرفه غيره ولا يوصفه سواه سبحانه وتعالى عما يشركون
وان معرفة النبي [صلى الله عليه وآله] لم تكمل الا بمعرفة وصيه لان كل المعارف في العباد ما كان
الا من شعاع معرفة وصيه وان معرفة الحجة لم تكمل الا بمعرفة شيعة المتفرد في مقامه والقابل
لتجلي ولايته والمرتضي لسره

ص ١٣٠

والحافظ لعلمه وان للدعاء فقرة رابعة مثل الثالثة فرض على القراء ان يقرئها حفظا لكلها عرفها من
عرفها لم يشق ابدا وجهلها من جهلها ضل وغوى ولما كان الامر في هذا الدعا في قوس الصعود
الفقرة الاولى ظاهر والثانية باطن ظاهر والثالثة باطن ثاني والرابعة باطن باطن وكل مرتبة بالنسبة
الى فوقها قشر حتى صح حكم النوم في كتاب الحجة : "القشر بالقشر والشعر بالشعر" عرف الحكم
من عرف الاشارات وراء سبعين الف حجاب من ظلمة دهماء وسبعين الف حجاب من ظلمة
الصغرى وسبعين الف حجاب من ظلمة الكبرى وكل الحجابات ترفع من العبد بقراءة هذا الدعا
بشرطه الموجودة وشروطه المفقودة وكان الله على كل شيء شهيدا وسبحان الله عما يصفون والحمد
لله رب العالمين.

الباب الثاني والعشر

في تفسير ثلث وسط الدعا

ان اعلم يا ايها الناظر ان تلك الكلمات بعضها هي لب كلمة الاولى "لا هي هو ولا هو غيرها" بل هو هي وهي هو التي جلت وعلت وطرزت وتلثت وتلجلجت وسبحت وتحمدت وتكبرت و تهللت وتورقت وتقارنت وتفارقت وتحاكت وتعاكت وتنطقت وتشهقت وتلوح وتيممت و قالت لا اله الا الله رب العالمين جميعا

ص ١٣١

بسم الله الرحمن الرحيم

اشهدك اللهم يا الهي بما تشهد لنفسك قبل كل شيء لا اله الا انت وحدك لا شريك لك قد عرفت الكل معرفة نبيك محمد [صلى الله عليه وآله] لمعرفة نفسك وجعلت كل ما نسب اليه بمثل ما نسبه الى نفسك لثلايفوت من شيء شيء من تجلي ذاتيتك ولا يجيب شيء بشيء من ظهور كينونيتك فلك الحمد بعرفان نبيك شعشعانيا متلامعا متقدسا متثلثا بعلو نفسك على كل شيء وبعظم ذاتك الذي لا يدركه شيء ولا يساويه شيء انت الذي تعرفت نفسك بنبيك لكل شيء بكل شيء حتى لا يجهلك شيء في شيء ولا يفقدك شيء في شيء ولا يحجب عنك من شيء في شيء فسبحانك سبحانك قد خلقت محمدا لنفسك قبل كل شيء وجعلته آية كينونيتك الازلية في كل شيء فيا نعم الرسول حبيبك الذي اصطفيته لنفسك واجتبيته لمحبتك وكرمته ولايتك وجعلته مقام نفسك في العرفان والايقان بعد الاداء في الامضاء وقبل القضاء في البداء فلك العلو الاعلى والبهاء الاثنى والثناء الاجلى بما تستحق به من وصف ذاتك لا سواك وبما انت اهله من تجلي كبريائك لا دونك ان قلت انت انت اعترفت حبيبك هو هو اذ كنت

ص ١٣٢

لم تزل لن تعرف بغيرك ولن توصف بسواك وان قلت هو هو قد انقطع الواو بالهاء في تلقاء الجلال
واضمحل الهاء في نفس الجمال لظهور الثناء فسبحانك سبحانك باي صفة استدل على حبيبك و
باي ذكر اذكره بين يديك حاش الظن فيه ان ايقنت في حبه او اعترفت بين يديك في عرفانه لان ما
سواه مقطوع عنه بعلو ذاتيته و ممنوع من معرفته لجلال عظمتة انت الاقرب له به و انا الابدع به اليه
فسبحانك سبحانك انك لتعلم قد اتممت حجتي بعد الكتاب و الصحيفة لعبوديتي في حبيبك لثلا
يقولوا احد في حقي دون ما قدرت لي و انك قد بينت من السن اوليائك حق المؤمن: "بانه لا يوصف"
لثلا يصعب على احد من طلوع نورك الاذعان بقدرتك فسبحانك سبحانك انك لتعلم ما تحملت
في محبتك فقد اجترح الناس في حقي بمثل ما افتري النصارى في نفسك لا اله الا انت و اعتدى
القريش في نبيك محمد رسولك صلواتك عليه و آله و حاربوا بنوامية بحججك اهل بيت حبيبك
محمد [صلّى الله عليه وآله] اللهم انك خير عادل في الحكم و محمود في الفعل اشكوا حزني و بشي
اليك فاحكم اللهم بيني و بين من كذبوني في

ص ١٣٣

حباك من اهل ارضك في يوم القيمة و هذه الدنيا انك تقدر على ما تشاء كما تشاء و لا يتعاضمك
شيء في السموات و لا في الارض و انك لعلی كل شيء قدير و بالاجابة قدير و الحمد لله ربّ
العالمين.

اقرأ هذا الدعاء في أيام الغيبة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تجلى على الامضاء بالقضاء وعلى القضاء بالبداء وتظهر على السنياء بالثناء وعلى السناء بالبهاء سبحانه وتعالى قد اقام العرش على الماء بالنور الحمراء وانزل الآيات على اللواح بالنور الصفراء وفتق الاجواء من عالم العماء بالنور الخضراء وخرق الهواء من عالم الاسماء بالنور البيضاء سبحانه و[تعالى] قد ابدع المبتدعات بلا مثال قبلها في الانشاء واخترع المخترعات بلا اشباه قبلها في الاحداث لم يزل هو كائن بمثل ما كان في ازل الآزال ولم يزل هو قادر بذاته بمثل ما هو عليه في عز الجلال والجمال وانه المنفرد بالانشاء ابداعا من ظهور الجلال والكمال تقديس ذاته عن مشابهة الابداع بذاته وتنزه مثاله عن مطالعة الانوار بمعارضتها وهو الازل الظاهر المتجلي بالابداع بحقيقتها وهو القائم المحيط على الاختراع

ص ١٣٤

بشؤون حقايقها لم يزل هو القادر المنان من دون مشابهة ذكر الاتقان والاعيان ولم يزل هو كائن من دون معارض الاشياء من اشباه الجلال لم يزل هو المنفرد بالبهاء من دون البهاء وهو الدائم من دون وصف ولا ثناء سبحانه وتعالى تقديس ذاته عن ذات ما سواه وتقديس جبروتيته عن مشاهدة الابصار بلا وجه اختيار ولا اعيان ولا اضمحلال ولا جمال سبحانه و[تعالى] عما يصفون اللهم انت الحي بلا مثال والملك القديم بلا اشباه تقديس ذاتيتك من اشباه الممكنات بحضرتها لانها مصنعة بالسد الطريق والمنع السبيل وتعاليت كينونيتك عن الاعيان بكينونيتها لانها مشرقة عن وجه التعطيل وضد التحويل يا الهي وان لم اك قابلا لمشاهدة انوار بهائك وملاحظة ايام لقائك ولكن الامر لما كان من بهاء صمدانيتك قد تحققت ومن جمال ذاتية بهائك قد تدوت ينسب اليك وان الحكم لما

كان من تلقاء جبروتيتك قد تذوتت فعكست الاشباه بالانتقال و الامثال بالامثال وانك على ما انت عليه لن تعرف بحقيقة ذاتك ولن تشار بصفة كينونيتك

ص ١٣٥

فانت المتفرد الازل لم تزل كنت بلا وصف الهوية و نعت الصمدانية و ان كل الاسماء مخترعة بحقيقتها من لاشيء العز بلا من شيء الذل لان جهة التفريق مثال بلا اشباه و ذوات بلا اعراض و جواهر بلا انتقال و صمدانية بلا اجمال فسبحانك انت الاقرب عن القرب بنفسه لنفسه و انت الاعز من العز لذاته بذاته و انت المتفرد بالتقديس اللاهوتية بجمال دون جمال يا محبوب انت الذي تعرفت بكل شيء و لا اعرف معروفا يعرف ذاتك و انت الذي تجليت لكل شيء لا من شيء و لا اعرف معبودا من دونك اضمحلت الآثار عن مواقع الاسرار و دارت افلاك الانشاء في غياهب الانوار شهد الله انه لا اله الا هو عالم بذاته من دون ذكر معلوم تلقاء جماله و قادر بكينونيته من دون ذكر مقدور في مقابلة انوار بهائه و كان قويا بجبروتيته من دون ذكر قوة في تلقاء جمال صمدانيته انت الذي لن تعرف بنفسك لخلقك اذ المعروفيه شان الاقتران و الافتراق و انت الذي لن توصف بذاتك لعبادك اذ شان الوصفية حكم الفصل بعد الوصل لم تزل كنت بدوام عزة ازليتك من دون ذكر شيء و لانعت شيء و لاحكم شيء

ص ١٣٦

اذ انت لم تزل قد كنت على حالة الازل و الازل نفسك من دون ذكر الازل اذ انت لم تزل لن تقارن بوصف الأشياء و لاتشابه ببهاء الإختراع و لالك وصف في شان الذاتيات و لا اسم في رتبة الجوهريات سبحانك سبحانك ان قلت انت انت هي كلمة لا يقابلها الا الاحداث و لا يساويها الا الامتناع و لا يعاكسها الا الانقطاع اذ انت لم تزل قد كنت بلا شان البيونية و لا الذاتية و لا الكينونية و لا البهائية و لا الصمدانية و لا السبوحية و لا القدوسية بل انت لم تزل كنت بلا حكم الدوام و لا

الازلية ولا حكم الثناء ولا الالهوية ولا حكم الربوبية ولا ثناء اللاهوتية اذ انت لم تزل لم تقترن
 بجعل الاشياء ولا بالمد لهجات من الثناء ولا بالتعاكسات من الجمال والجلال سبحانك انت
 الذي لن تعرف ولن توصف ولن تحد ولن تحس ولن تشاء ولن تبين ان قلت انت انت ما رقت
 الاشباه انيتك وان قلت لا لاشهدت الاشهاد وحدانيتك لم ادرباي صراط عبدتك وان كنت خائفا
 من ملاحظة عدلك شوقني رجائي في حقك وان كنت

ص ١٣٧

راجيا في مشابهة ابناء صمدانيتك لكنت هالكا بالاطمينان من بدائك وقهاريتك لم ادرباي سبيل
 عبدتك و باي طريق عرفتك ان كنت متوحدا في تلقاء جمالك تلهمني القهر في حكم الشرك وان
 كنت ساكنا في ملاحظة بهائك تحركني الاكوان بالاعيان باني لست مخلوقا بالامتنان بل كنت فردا
 في مقابلة الانوجاد و حاشا الظن بكرمك يا خالق البيان اسئلك بحق محمد وآل محمد ان تشرفني
 في كل شان بما انت عليه من الآلاء والثناء وان تلهمني في كل شان بما انت عليه من العزو والكبرياء
 واغفر لي ولابوي حيث تشاء بما تشاء ولمن اردت بما تشاء كما تشاء انك انت الله العزيز المنان
 لايتعاطمك شيء في السموات ولا في الارض وانك على كل شيء قدير والحمد لله رب العالمين.

الباب الثالث والعشر

في حكم ثلث آخر الدعا

قد عرفناك في كلمة الاول ما شهدناك في كلمة العدل وهذه الفقرة بكلها هي لب فقرة الثاني ولا ذكر في المعرفة الا في هذه الرتبة ولا يعرف الحجة الا بما وصفه رسول الله عليا: "بان لا يعرفه دون الله ونفسه" والآن كان الامر كذلك وان ترد تفصيل هذه الفقرة اقرء

ص ١٣٨

حديث النورانية من علي [عليه السلام] فانه يكفي في معرفة الحجة ولا معرفة في الوجود غيرها و سبحان الله عما يصفون.

وان في ايام انشاء تلك الكلمات اردت كتابا ثم رايت كتابا من رجل الذي سماه الله بعد اسم محمد جعفر وقد قسم في كتابه بدم الحسين [عليه السلام] بعد اني ما قصدت جوابه يوم نزوله لاني ما اطلع بمحاريب القوم على اصطلاحهم ولكن الآن لما قد طلاطم بحر القضاء بالإمضاء اريد جوابه بما علمني الله سبحانه ولو لم ينفعه لانه قد اراد الجواب بمحاريب الفلاسفة واهل الجدل واني ما قرئت عند احد تلك المحاريب الخشنة ولكني على حد وسعي و ضري و عجزني ما احب رد السائل ولو لم يسد فاقتة و يجبر كسره بل اقول باذن الله بمثل هدية النملة لسليمان بل اقل ذلك و استغفر الله ربي عن التحديد بالكثير ولا حول الا به فاعلم يا ايها السائل لما كان ايام الحزن اجيبك وراء الحجبات عريانا ليحزن قلبك بمثل ما احزنتني في كتابك لانك ما اردت الا تجربتي فما كبر همك في تلقاء وجهي بينا انت انت و صرنا نحن نحن فباي حجة بين يدي الله اردت تجربتي اجيبك على القهر بالعدل ليكون آية لمن قبلك و من بعدك فيا اخي انصف بالحق فكيف

ص ١٣٩

يليق بمثلي ان ادعو الناس من شرق الارض و غربها قبل اكمال الحججة و اتمام النعمة فهذا العمل لا يصدر من ذي روح الا و قد علم بانه بنفسه يقاوم كل العباد او كان سفيها لا يعرف شيئا قل لي قبل ان يخلقك الله ربك قال لك الست بربك او بعد خلقك ؟ لا شك انه بعد خلقك و كذلك الحكم في آيات قدرته فقبل ان يتم حجة محمد لم يامر باحد بالاعتراف بالحجة لنبوته مع ان الكل لو لم يعترفوا بنبوته لم يوحدا و كذلك الحكم في حكم الولاية و نوابها فحين وجود الشيء قد خلق الله فيه آيات تصديق الحق و ظهوراتها فكيف تظن بمثلي قبل ان اتم حجة الله عليك كيف ادعوك بالاذعان و الايقان ان التجار لو لم يكن من عنده لدى احد مالا لم يحوله باعطاء شيء فكيف تظن بي اقل من حكم التجار و انا اريد التصديق قبل ان ارسل عندك شيئا حاش الظن بي قد اتممت حجتى باربعة كتاب و عشرة صحيفة لاهل الوسوسة و الشك و لاهل البصيرة بآية واحدة التي قد شهدناظرها بالفطرة المحضة من دون اخذ و لا فكر و لاهل التحقيق بنفسى من دون بينة لانى كنت صادقا في كلماتي من قبل و الآن قد ادعيت

ص ١٤٠

امرا كان وجوده ضرورية بديهية و اذا لم تشاهد خلافا كانت الدعوى ثابتة و الاصل خلافه و لقد اظهرت يقينى في ذلك الدعوى في المسجد الحرام برجل معروف كما فصلت في صحيفة الحرمين و ان ذلك فضل من لى و الا ان الحججة لم يك ناقصة حتى تحتاج بشيء سواها قد فصلت كل ما يحتاج الخلق في كتاب محكم حتى لا يكون لاحد في مسألة علي سبيلا و انى قد جعلت الحججة شيئا التي كل الآيات مضمحلة و لو لم نات بشيء من علامات التي اراد الخلق منى بالفرض ان رسول الله لو لم يات بكتابه الذي هو فرقان اذا طلب منه التورية و الانجيل و ما قبلهما من الصحف فرض عليه بان يات به و ان لم يات فليس بحجة على الكل ولكن لما كان كتابه مهيمنا على كل الكتب ان لم يات بغيره ليس لاحد عليه حجة انظر عندك بحر من اكسير الاحمر و جاء احد و يطلب

منك مائة حجروانت لم يكن عندك حتى مات به هل يقول احد انت عاجز ام لا ولا شك ان العاقل لم ينسب اليك العجز ولا الفقر وسافر معي الى ارض العلى ان كان احد يطلب من بقيه الله قول كلمة التوحيد مثل عيسى وانه يقول لا اله الا الله ولا شك ان تلك

ص ١٤١

الكلمة ليس مثل كلمة عيسى بل جاء [عليه السلام] بكلمة كانت كلمة عيسى [عليه السلام] عندها معدومة وان الحجة لمن سئل بالغة مع انه [عليه السلام] لم يات بمثل كلمة عيسى ولا تحجبك الاشارات فيما اردت لك باني لو لم اطع بمحاربي القوم ولم نات بقواعدهم لم ينقص حجتي و لا عجز لي بذلك لاني قد اتيت باعظم من ذلك وهذا اعظم دليل بان الذي لم يقدر بالادنى قد جاء بالاعلى وليس ذلك في حق عبد ممكن الا من شاء الله وانك لو فتحت هذا الباب "ان الحجة لا بد ان يات بكل شيء" يكذبك نفسك لان امامة ابراهيم الخليل لم يكن في الحجة بل فيه امامة هذه الامامة معدومة عندها وكذلك الحكم في امري قد جئت بعلم المعرفة بالله واوليائه بعد ما لا اعلم من سبل القوم حرفا وان كلمني لا اعلم محاربي القوم بمسامحة من الجلال والا بكل العلوم اعلم ودليلها كانت معرفتي بالله ونقطة كل العلوم في يدي ودليلها تلك الصحايف التي ملئت شرق الارض وغربها فاذا تلجلجت بتلجلج تلك الكلمات فاعرف حكم ما سئلت من اجتماع الامر والنهي في شخص واحد بان الامر لم يزل امر وان النهي لم يزل نهى وان الحق لم يزل حق وان الباطل

ص ١٤٢

لم يزل باطل وان الشخص لم يزل واحد وان امر الله ابدا لم يتغير ونهي الله لم يتبدل وان في كل شان امر الله امر ونهي الله نهى انظر الى فرض صلوة الجمعة لم يزل تلك الصلوة فرض لاهلها وان امر الله الواقعي هو امر الله الظاهري وان القول بفرق تكليف الواقعي النفس الامري والظاهري

التشريعي سفسطة لاهلها وهذه الصلوة لم تزل لاهلها فرض فاذا نزلت في غير اهلها نهى وكذلك الحكم في كل جزئي وكلي من الاصول والفروع في كل شان وفي كل حكم (ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافًا) فكلا ثم كلا وان بسط هذه المسئلة في كتب الاصول يرجع بما ذكرت لك اذا خرجوا اهلها من كلمات الوقوف بأرائهم واستكبارات اهوائهم ليشهدن حق الواقع في هذه المسئلة قولي في كتابك وكفى به لمن استبصر واهتدى الى الله سيلا.

وانا ما اردت من دليل المجادلة على وحدة الواجب سبحانه فما كبر عصيانك و عظم تقصيرك ما عندي دليل لوحدة ولا عند احد من خلقه ومن ادعى الدليل له فقد افترى عليه لانه سبحانه لا يعرفه غيره ولا يدل بذاته سواه

ص ١٤٣

ان الدليل دليل لمن لا يدل بذاته لذاته من دون دلالة غيره وان الآيه آيه لمن يحكى بذاته لذاته من دون حكاية غيره فاستغفر الله ربك و اقرء كتابه ولا يجادل في آيات الله الا الذين كفروا وانا ذا استغفر الله من قبلك عن مسئلتك انه جواد كريم. واما ما سئلت من محاريب اهل الرسوم فاني بعزة ربي ما اعلم منها حرفا وان سافرت الى ارضك ان اقرء عند اهلها معك ولا تزعم اني افرح في كتابك ولكني لافرح بعد ما كتبت لك الا الحق فكيف اجيبك الى نقطة تلك المحاريب الخشنة وان الشمس قد انكشفت ان اردت ربما قريبا في اسمي وان اردت ثلثا فثلثا في اسمي ومن ورأها برزخ الى يوم يبعثون. وان بمثل كتابك لدي كتب كثيرة ما اجبت لاحد ولا اريد الا ما شاء الله بلغ سلامي الى من ارادني بحب رسول الله فاني احب لمن احبني ان يكون عنده بعضا من صحائف العدالة بكل كتاب الحسنية المفصلة على كتب القوم بشأن آيات القرآن فارغبوا في ثواب الله بماء الذهب و احسن خط جلي وان في ذلك الكتاب فليتنافس المتنافسون ولا تقل في حقي كلمة البابية ولا تكن مثل الخوار مفتريا علي بعد

ص ١٤٤

عجزه و عجز ابناء جنسه في آية واحدة قل فات بآية واحدة ان كنت من الكاذبين و لاتخف في اعلاء كلمة الحق من ابناء الجنس في البشرية و اني احد من تلامذة سيد المقدم بلغ معاشر شيعتنا ان لا يعتقدوا في حقي دون العبودية فاني بعزة الله لا اعلم من الغيب حرفا و ما كان عندي علم كان و لا يكون ابدا فكيف اذا علمت ارضى بما جرى القضاء في حقي بذلي و ظلم شيعتي عن يد الجبارين لاي شيء ما اخترت ارض المقدسة التي جمع خلق كثير لنصرتي لا وعزة ربي لا اعلم مما نزل بي حرفا و اني عبد مؤمن بالله و آياته و كفى بذلك علي فخرا و كفى بالله شهيدا. و انا اذا ادعوك و من على الارض لدى المحاجة بتلك الكلمة ليسد السبيل من كل نفس عن المجادلة معي و هي اني الآن قد جعلت اربعة كتاب و عشره صحيفة موجودة حجتي من مولاي فمن اراد التقابل فرض عليه بان ياتي بكلها حتى الحرف بالحرف فاذا جاءت بكلها اقوم معه و اقرء عليه شهرا او ما شئت آيات الله من لساني بديعة بدون فكر و لا تأمل و انه

ص ١٤٥

ان اقر بمثلي حتى الشان بالشان فحينئذ اباهل به ليمحو الله صور السجين من عند الرجل و يحق الحق في شاني بصور العليين الا يا اهل الارض ان استطعتم بذلك الامر فمثالكم مثال افلاطون الحكيم و الآخر فرض عليه بان يقرب عيسى و الا ففروا الى حجاباتكم و اجلسوا مع نساءكم و لاتفضحوا انفسكم فان اليوم لا يقدر ان يقوم معي احد و لمن اراد السؤال مني بالجدال فرض عليه اولا ان يظهر من عند نفسه ثلاثة اماراة واضحة الاولى ان لا يكون من اهل تلك الآية: (و جحدوا بها و استيقنتها بانفسهم ظلما) الثاني ان لا يكون من اهل تلك الآية: (نشهد انك لرسول الله و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون) الثالث ان لا يكون من اهل تلك الآية: (يخادعون الله و الذين آمنوا و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون) فاذا حلف لا اعتقد بحلفه مثل قوله تعالى حكاية عن الذين

قالوا والله: (ان اردنا الا الحسنى) ونزل الله في حقهم: (واولئك هم الكاذبون) وان لم يقدر باتيان تلك الامارات لايحل عليه السؤال فمن اليوم يقدر باتيان تلك الامارات بذلك لا والله قد سددت بعد تلك الحجتين بيني وبين الكل حرف السؤال بالسد

ص ١٤٦

الاكبر من زبر الحديد فوري ان هذا السد ياجوج وماجوج هذه الامة ،اعظم من سد ذي القرنين وكفى بالله وبمن فيه بعض روح الايمان شهيدا الا من يقدر بعد تلك الحجتين بالسؤال فانا حي مجيب فاسئلوا ما شئتم فان الله ربي حين اضطر بشيء يلهمني وانه لا اله الا هو لغني قدير .

يا ايها الملا لاتعجبوا من حكمي فان اول مؤمن بآيات الله بفضل الله ومنه اولى من الناس وانه يكفي من قبلي لمن لايجد نفسي في الامر ولو كان مثله في العباد بالعلم لكثير ولكن الله قد اجيبه لسبقته فسوف يرفع الله المانع وانا بنفسى ادرس انشاء الله باصحابي فسبحانك اللهم يا الهي قرب ايام لقائك في حق عبادك فاني مؤمن بك وتائب اليك واقول انت حسبي لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين والحمد لله رب العالمين.

ولو اني في هذه الفقرة الشريفة من الدعا فررت عن التبيان لجواب العيان الى رجال البيان ولكن الامر لا يختلف كل الشئون يكون تفسير تلك الفقرة وكل البطون رشح من هذه الطمطم العلية انظر الي فانظر علي من بواطن التورية فانها احرف الحجية في الظهور وتمام العمل في

ص ١٤٧

البطون لا اله الا الله روي عن امير المؤمنين انه قال: "اخترت من التورية اثني عشر آية فنقلتها الى العربية وانا انظر اليها في كل يوم ثلاث مرات: الاولى: يابن آدم لاتخاف سلطانا مادام سلطاني عليك باق و سلطاني عليك باق ابدا الثاني: لاتخاف فوت الرزق مادام خزانتي مملوءة وخزانتي

مملوءة ابدا الثالثة: يابن آدم لا تانس باحد ما وجدتني ومتى اردتني وجدتني بارا قريبا الرابعه: يابن آدم اني احبك فانت ايضا احبني الخامسه: يابن آدم لاتامن من قهري حتى تجوز الصراط السادسه: يابن آدم خلقت الاشياء كلها لاجلك و خلقتك لاجلي وانت تفرمني السابعه: يابن آدم خلقتك من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ولم اعني بخلقك اعيني رغيف اسوقه اليك الثامنه: يابن آدم اتغضب علي من اجل نفسك ولا تغضب علي نفسك لاجلي التاسعه: يابن آدم عليك فريضتي وعلي رزقك فان خالفتني في فريضتي فاني لا اخالفك في رزقك العاشره: يابن آدم كل يريدك لاجله وانا اريدك لاجلك فلاتفرمني الحاديه العشر: يابن آدم لاتطالبني برزق غد الا اطالبك بعمل غدا الثانيه العشر: يابن آدم ان رضيت بما قسمت لك ارحت قلبك وبدنك

ص ١٤٨

وانت محمود وان لم ترض بما قسمت لك سلطت عليك الدنيا تركض فيها كركض الوحش في البرية ولاتنال الا ما قدرت لك وانت مذموم " سبحان الله وتعالى عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين.

الباب الرابع والعشر

في حكم البرائة من اهل الكفر والعناد

فيا ايها الناظر فانظر باليقين ودع سبيل التدقيق ورق الاشارات في التحقيق و التمسك بما في يمينك و الشمال من سبحات الدقايق فان الاكوار قد كورت و الادوار قد دورت و المشية قد طرزت و الارادة قد ذوتت و القدر قد فصلت و القضاء قد اقضت و الامضاء قد امضى و الاجل قد كتبت و الكتاب قد سطرت فانا لله لا يصح المعرفة الا باركان اربعة قل بعد تلك الكلمات من الدعاء: "اللهم عرفني باب حجتك فانك ان لم تعرفني باب حجتك ضللت عن ديني" سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر قد ظهر الاسم المكنون بطراز مستور على افق الظهور بنور الغيوب الا يا ايها الملا فاحفظوا امر الله فان الاول لا يصلح الا بالآخر و تقطعوا عما امر الله ان يوصل به فاني عبد الله معترف بذنبي بين يدي الله و شاكر بنعمائه التي قد

ص ١٤٩

اختصني الله بها دون احد من العالمين فاعرفوا امر الله جهرة فان المعرفة لا يصح الا بالبرائة من اعداء الله و من شك في حكم البرائة من اعداء الله فهو عدو بنس للظالمين بدلا اللهم اني اشهدك باني بريء من عمل الرابع قبل الاول و من الثاني قبل الثالث و من نسب الي و يُردّ كلماتي فاحكم اللهم بيننا و بينهم بالحق و انت خير الفاصلين اللهم انك لتعلم ان من ركن معرفة باوليائك هي كانت معرفة شيعتهم اللهم صل و سلم على الاقرب بالاقرب و على الابعد بالاقرب انك مستوي على عرش العطاء فانصر اللهم من نصرهم و اخذل اللهم من خذلهم و انت الكافي في حقهم سبحانك و تعاليت عما يصفون.

ولما كان الدهر انزلني و ان الناس ينظرون الى المعروف بالذكر اذكر في ذلك الباب شهداء لحقي في ذلك الامر فالاول منهم احمد الاحسائي رحمة الله عليه حيث قد سلم علي في حياته في سبيل

الحج برجل تاجر من اهل اصفهان المعروف بجرفادقاني حيث قد اخبرني رجل من الاذكياء بعد ما كتب في اشارات كلامه والثاني منهم كاظم وانه لو كان ميت ولكن حي عند ربه

ص ١٥٠

قد كتب في شرح القصيدة وغيره ذكر ذلك الامر وكفى به لمن استظهر واهتدى دليلا والثالث والرابع شاهدان بتصديق علمي وانهما معروفان بالعلم حيث قد كتب الشيخ والسيد في حقهما حكم الثناء والاجتهاد وبالحقيقة انهما عضدان لهذا الفئة وكفى بشهادتهما في حقي على ذلك الامر شهيدا وسبحان الله ربّ العرش عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله ربّ العالمين.

قال رحمه الله في شرح القصيدة في اول خطبته: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي طرز ديباج الكينونية بسر البينونية بطراز النقطة البارز عنها الهاء بالالف بلا اشباع ولا انشقاق ودارت باركانها على نفسها فبرزت ديباجة عنوان الازل فلاح عنها الطراز الاول باستنطاق الكاف بايتلاف ووافق وتشت فتكعبت وتذوتت فتم بها نظم الكلمة التي هي الاصل في اشتقاق فهي اثنتان فعززنا بثالث ثلاثة الاصل واربعة الفرع فنسبت فكان مطلع قصائد ديوان الكون بظهور لا اله الا الله عند الانشاء والاستنطاق فانظمت وانتشرت واختلفت وائتلفت واجتمعت وتفرقت واجملت وتفصلت فمالات بها الآفاق" وفيه

ص ١٥١

في غير موضع امثال تلك الاشارات كثيرة كما عند ذكر: "قبة بلصيال" وغيره كقوله رحمة الله عليه عند شرح "قد سبحوا" الى آخر اشعار الى قوله رحمه الله "دقيقة انيقة مخفية الا عن العارفين الكاملين مطوية الا عن صدور المؤمنين" وهي ان القوم حملة السرو والحجاب والاعلام لما وصوا الى باب، باب ذلك الجنب سبحوا اشارة الى ما قال علي بن محمد الهادي العسكري: "اذا صرت بالباب فقف واشهد الشهادتين فان باب الله لا يعرف الا بذكر الله عنده فان ذكر الله عنده فهو الباب والدليل

والجناب والسبيل وان لم يذكر الله ولا اسمه ولا صفة عنده فليس ذلك الباب باب الله ولا ذلك الجناب جنابه وفيه في آخره والبلبل المغرد على هذا الغصن هو الروح الملكوتية اللاهوتية الآية الكبرى اللسان القائل اني انا الله فلم يزل يغرد بلحن لا كيف له ولا اشارة بقوله تعالى: (قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد) وعلى الغصن الاول حامل الاسم الاعظم الاعظم الاعظم والذكر الاجل الاعلى فيغرد بالذكر الجلي الذي هو الخفي الذي هو الاخفى بلا كيف ولا اشارة يا هويا من هو الا هو" والى هنا نختم الكلام ليكون ختامه مسكا

اما شهادة الشهادتين فهذه صورتها

ص ١٥٢

صورة كلمات ملا عبد الخالق ايده الله تعالى: "هو الله سبحانه السلام على ذكر الله الافخم للعرب و العجم ورحمة الله وبركاته: الحمد لله الذي فتح لباب الحطة بابا وجعله رفيعا منيعا والشكر لله الذي وضع لذكره الاعظم ذكرا ونصبه تاما سويا الصلوه والسلام على اول نوره نور الله فصيره سراجا منيرا ثم الصلوه والسلام على آله الذينهم آل الله حقا حقيقا ونهب هذا بأي لسان اشكر الله لتشرفي بخدمتك زمانا طويلا وبي بيان اعتذر اليك من غفلة بحالك واحزنا كثيرا وباي خطاب اثني على الله حيث كتبت لي عبدا مطيعا فهنئا لي ثم هنيئا بان اراني عين الله حول الباب مقيما فيا حبذا ثم حبذا بوعد لسان الله جنة عدن حتما مقضيا فيا ربي والهي اسئلك الوصول الى خدمة سيدي و مولاي سريعا قريبا واحشرنني في زمرة اعوانه وانصاره واصحابه خالصا صفيا بحق الذكر الاعظم الذي جعله الله لنا شمسا مضيئا"

صورة ما كتبه ملا محمد علي القزويني البرغاني ايده الله تعالى:

بسم الله الرحمن الرحيم

"السلام من السلام وبالسلام الى السلام يعود السلام لا اله الا هو المعبود كل البرية اليه يرجعون ثم

ص ١٥٣

السلام من حضرة الابداع الذكر القديم لاهل الاسلام والتسليم اجمعين وله الحمد لا اله الا هو حيث عرفنا بهم حكم الابداع بالاختراع وجعلنا من الذاكرين وله المنة لانعامه علينا بفتح المجرة لنزول الرحمة منهم لو لم تكن من المؤمنين لان الرب عزوجل : (لا يغير ما يقوم حتى يغيروا ما بانفسهم) وما يفعل بعدابنا لو كنا بانعمه من الشاكرين اللهم [اجعلنا] من المقربين بتوحيدك لا اله الا هو و الخاشعين لآياتك وللرحمن عابدين وله ساجدين كما امرت بالسجود واهل العليين اطاعوك وخلق السجين من امرك اعرضوا و عادوك و لك الشكريا مشكور قد الهمتنا بمعرفة الشجرة و نارها و دهن المتعصر منها و حصول المصباح و امر الزجاجة و تمام الكلمة بدوران النقطة و جعلتنا من المسلمين و بعد قد بلغنا الرسول ما كان مامورا و سمعنا امره و قد كنا لالواحه من الناظرين و قد اكرمنا الله عزوجل عن ملاحظة الواح معرفة اركان التوحيد و تبين الرشد من الغي و انا انشاء الله لامره من المطيعين و مما اشتبه علينا من المتشابهات مسلما لامر ذكره العلي العظيم من المسلمين لعل الله انشاء الله تعالى يلهمنا معرفة سره بعد حين او قبل حين

ص ١٥٤

و نرجوا من الرب العلي الكبير ان يقرب الفرج للمستضعفين بحق آل الله عليه و حقه على آل الله اجمعين فالصلاة و السلام من الرب تعالى على قسبة الياقوت الاربعة عشر من المعصومين و بعدهم على فقراء شيعتهم من المسلمين و محبيهم المحبين المنتظرين و لسائر الافئدة التي تهوى اليهم من المدرئين و المبروئين اللهم صل على محمد و آل محمد و صلى الله عليه و آله و عجل فرجهم بحقهم يا كريم" انتهى (اين توقيع از سايت www.oceanoflights.org دانلود و با سه نسخه

جلد سبز ٦٠ و پرينستون تصحيح و نواقص آن در حد امکان بر طرف شد)

ص ١٥٥

بسم الله العلي المتكبر القاهر

قد جاء امر في حكم مستتر
 والقى الذكر عليك بيننا
 اذ جاء ذكر بالهدى والبينه
 قال لهم يا قوم دينوا بالذي
 سيعلمون الامر حين امرنا
 فهاكم حجة حق قاطع
 انا بلوناكم بناقة لنا
 ما جائكم من ربكم خير لكم
 لا تظلموا انفسكم بظلمها
 نودوا من الرب العلى ويلكم
 فبعثوا اشقاءهم بعقرها
 قالوا لهم مستكبر استهزء
 فدم دم الرب بما قد اذنبوا
 فاصبحوا مطروحة على الثري

اقتربت الساعة وانشق القمر
 ان انت الا نفس كذاب اشتر
 الناس فروا كالجراد المنتشر
 قد جئتكم من الكتاب والنذر
 يجعلهم مثل هشيم المحتضر
 ميسر للذكر فهل مدكر
 ذى آية مبصرة لمن عبر
 بقية الله امام منتظر
 فياخذنكم عذاب مستقر
 فكيف ما كان عذابي ونذر
 فعقروها مثل من كان كفر
 ما جئتنا الا بسحر مستمر
 فاخذهم اخذ عزيز مقتدر
 كانهم اعجاز نخل منقعر

ص ١٥٦

مَنْ عَلَى اسْمِ اللَّهِ الرَّحِيمِ ان تَكْتَبَنَّ هَذَا بَعْدَ كَلِّشَيْءٍ وَلِتَبْلُغَنَّ إِلَى مَنْ تَسْتَطِيعُ بِشَرَطِ ان
 لَا تَشْهَدَ مِنْ حَزْنٍ وَلِتَكْتَبَنَّ إِلَى آخِرِهِ بَانَ هَذَا قَدْ اسْتَمْلَكَتْهُ فِي الصَّادِ فَاَعْتَبَرُوا ان يَأُولَى الْاَبْصَارِ

الباب الثاني من الواحد السادس والعشر في السنة

في معرفة اسمه المهزء

وله اربع مراتب

الاول في الاول

بسم الله الاهزء الاهزء

الله لا اله الا هو الاهزء الاهزء قل الله اهزء فوق كل ذى اهزء لن يقدر ان يمتنع عن ملك سلطان اهزائه من احد لا في السموات ولا في الارض ولا ما بينهما انه كان هزء هزء هزء هزء سبجان الذي يسجد له من في السموات ومن في الارض وما بينهما قل كل له ساجدون والحمد لله الذي يسبح له من في السموات ومن في الارض وما بينهما قل كل له قانتون شهد الله انه لا اله الا هو له الملك والملكوت ثم العز والجبروت ثم القدرة واللاهوت ثم القوة والياقوت ثم السلطنة والناسوت يحيى ويميت ثم يميت ويحيى وانه هو حي لا يموت وملك يا يزول وعدل لا يجور وسلطان لا يحول و فرد لا يفوت عن قبضته من شئ

ص ١٥٧

لا في السموات ولا في الارض ولا ما بينهما يخلق ما يشاء بامر الله انه كان على كل شئ قديرا وتبارك الذي له ملك السموات والارض وما بينهما لا اله الا هو العزيز المحبوب وتعالى الذي له ما في السموات والارض وما بينهما لا اله الا هو المهيمن القيوم ، قل ان الله ليستهزئ بالذين لا يدخلون في البيان و ان يدخلون بحدود ما نزل فيه لا يعملون قل اى استهزاء مثل هذا انتم يا كل الانسان تحسبون انكم لله تعبدون و ان الله ليستهزئ منكم بانكم غير الله تعبدون كانا نشاهدنا اصحاب من يظهره الله ليستهزئ بالذين هم اوتوا البيان وترونهم انهم في منتهى تقويهم رضاء الله يريدون ، و احتجبوا عن الله الذي قد خلقهم وكيف رضائه وتحسبون انهم يحسنون ، قل كل ما يستهزئ من يظهره الله ذلك ما يستهزئ الله بكم ان يا كل الانسان عن استهزاء الله تتقون و من يستهزئ مؤمنا او مومنة فيعصى الله ربه ويلزمه في الحين ان يستغفر الله ربه خمس و تسعين مرة و ان يستطيع ان ينفق من الذهب تسعة عشر مثقالا و الا من فضه حدّا في كتاب الله لعلكم انتم احدا لا تستهزؤون ولا تحزنون

*** ص ١٥٨ ***

و من لم يستطع فيغفر عنه ان يستغفر الله ربّه و الله غفار رحيم ان يا كل الانسان كل ما نزل في البيان حتى سواء كان من نور او نار فلا تحسبن فيهما الموت و انتم باحيائهما تنظرون و ما لا تعلمون لا تكلفون مثل واحد الأول انتم لا تعرفونهم ولكن تستطيعون ان تعرفون الذين اتبعوهم و هم على غير الله لا يدلون و ان لا ترون ابواب النار بانفسهم لترون مثلهم الذين يتجاوزون عن حدود الله فلا تجعلن ما نزل في البيان ميتا قل انه حيوان بمثل انفسكم بل ان حيوتكم بما نزل في البيان ان انتم قليلا ما تفكرون قل انتم لا تعرفون نقطه الاولى و لا حي الاول ولكنكم انتم توقنون بانهم احياء في خلق البيان ينظرون اليكم و يستشفعون لكم عند الله ان انتم مقاعدهم ترفعون باعلى ما انتم عليه مقتدرون ثم هنالك اذا تستطيعون بعز تحضرون قل ان مثل واحد البيان و لكنكم انتم اياهم لا تعرفون ان تلعنهم ليسمعن انفسهم و هم به ليعذبون قل ان يوم القيمة يظهر واحد النور و النار بمن يظهره الله يومئذ بما يظهر من عند الله و يقدر انتم لتقدرون

ص ١٥٩

قل كل ما نزل في البيان من ذكر كل الامم في خلق البيان ان انتم قليلا ما تتفكرون و كل ما قد نزل الله من ذكر النار اولئك الذين هم في البيان يدعون النور و هم يوم القيمة بمن يظهره الله يخرجون و مثل ذلك كل ما نزل في البيان من النور اولئك الذين يؤمنون بمن يظهره الله و هم يوم ظهوره لا يشكون قل انما البيان حي حيوان يمسك الرضوان و النار كليهما به قائمون و كليهما كانوا به مؤمنين ولكن يوم القيمة بمن يظهره الله يفصل الله بينهما و تريكم كل خيراتكم بانها في ادلاء الايمان ظاهرون و ترونكم كل لعناتكم في الذين لا يؤمنون بمن يظهره الله باطنون طوبى لمن يجعلن نفسه من اصحاب الرضوان و يؤمن بمن يظهره الله و يكونن من المومنين ذلك اثبات البيان ان انتم بالحق تشهدون و انما النار لمن يحتجب عن يظهره الله و لو ارتقى في التقوى الى افق الاعلى ذلك نفى البيان انتم بمن يظهره الله عن هؤلاء لتستعيدون ولكن الله قد ستر عليكم في البيان فلا ترفعن ستر الله عليكم قبل يوم القيمة و انتم في حجاب السترتنعمون ثم تتلذذون و لا تحسبن بانفسكم

ص ١٦٠

الا الرضوان في ليلكم الى يوم القيمة فاذا يعرفكم من يظهره الله نفسه فاذا انتم بما يظهر من عنده تتعرفون ان يقل لمن لم يكن في البيان اعلى منه نار انتم به تؤقنون فان هذا قول الله في البيان ان

انتم به مومنون وان يقل لمن لم يكن فى البيان ادنى منه انه نور فلتمسكن به ثم لتوقنون فان هذا قول الله ان انتم به تومنون وقبل يوم القيمة لاتحزنن منكم احدا احدا ابدا ولا ترفعن ستركم ولا تكشفن حجابكم وتسترون على انفسكم مثل ما قد ستر الله عليكم فان فيكم من يظهره الله ثم حى الاول ثم ادلاء الله وانتم لاتعلمون ومن يرد أحد احدًا فى البيان فليتعد من حدود الله وليلزمه تسعة عشر مثقالا من ذلك حدًا من عند الله لعلكم انتم بعضكم بعضا لاتردون كذلك ليؤلفن الله بينكم وليجمعنكم على الهدى والتقى فلتتقن الله ثم بعضكم بعضا لاتردون فان من يقل لا اله الا الله وانما البيان كتاب من عند الله انا كنا بما نزل فيه على عليّ قبل محمد لمؤمنين فاذا قد تقمص قمص البيان فلا تردوه وان يتجاوز احد في حدود الله فلتقولون قد عصى الله ربّه ولا تحكمن عليه بان ذهب عن الدّين

ص ١٦١

فان ما يثبت به دينكم ما نزلناه فى تلك الآيه لعلكم انتم فى البيان لاتحزنون وبعضكم بعضا لاتردون ان يا علماء البيان فلا تردون بعضكم بعضا فى مسائلكم فان الله ربكم قد انهاكم عن هذا نهيا شديدا ولتكلمن بالحياء ولتكتبن بالحيا وان تشهدن على احد فى الدرجة الادنى وترون انفسكم فى الدرجة الاعلى انتم بكلمات حسنى آياه تجذبون فانكم انتم فى طول ليلكم فى حجاب الله وستره لمعظمون ولكنكم فى اول يوم القيمة لمبتلون ان تخطئن فى مسائلكم ويشاء الله ان يعفو عنكم فلا ينقص عن فضلكم من شئ فتؤمنن بمن يظهره الله ليصلحن كل ما انتم تخطئون وان لاتخطئن قدر حرف فى كلماتكم ثم يشاء الله ان يجعلنكم فى النار ويطلن كل اعمالكم لاتستطيعون ان تدبرون ان تحتجن قدر قول بلى عمن يظهره الله فقد اخطاتم فى كل مسائلكم خطاء كبيرا لان كل مسائلكم فرع ايمانكم بالله ربكم وباحتجابكم عمن يظهره الله يرفع عنكم ايمانكم فلتراقبن انفسكم بانكم انتم فى اجزاء دينكم لاتترقبون وعمن قد خلقكم ودينكم ومساائلكم تحتجبون كم من عباد فى الانجيل اتقوا من دينهم وارتقوا فى

ص ١٦٢

مساائلهم واسترضوا لانفسهم فى معابدهم بان يطلعون رضاء عيسى فلما جائهم محمد رسول الله فاذا هم بأنفسهم قد احتجبوا عمن خلقهم ودينهم ودخلوا انفسهم النار والذين اتبعوهم بما هم بمحمد

رسول الله لا يؤمنون لو يشمّون ريحا من اوصياء عيسى به يتعالون ويفتخرون ولكنهم لما وجدوا من هو خير عند الله من عيسى ويخلق مثل اوصياء عيسى بقوله قد حبسوه فى الجبل حتى نصره الله بعباد مؤمنين مثل ذلك فى البيان انتم تشهدون ولتراقبن انفسكم بانكم انتم فى البيان مثل هذا بمن يظهره الله لا تسلكون انتم لا تعرفوه و الا ابدا لا تكسبون فلتحتمن على انفسكم بان لا تحزنن احدا لعلمكم تريون ثم تتسالمون بهذا يوم القيامة بمن يظهره الله غير سبل العز و الحب لا تسلكون فلتنظرن فى البيان فانا قد سدنا عليكم ابواب هلاككم يوم القيمة وفتحنا عليكم كل ابواب نجاتكم يوم القيمة لعلمكم انتم بانفسكم و ما عندكم لا تفترون و تتمسكون بالله ثم بآياته ثم دين البدع تنصرون ان تريدون من يظهره الله لملك فملوك لا يحصى فى الارض كيف لا يغنيكم عن شيء من رضاء الله ان انتم قليلا ما تتفكرون و ان

ص ١٦٣

تريدون من يظهره الله لجند فذا جنود لا يحصى فى الارض كيف لا يغنيكم عن الله ثم رضائه ان انتم قليلا ما تتفكرون و ان تريدون من يظهره الله لخزائن الارض فالذينهم عندهم خزائن الارض فوق الارض لا يحصى كيف لا يغنيكم عن رضاء ربكم فلتستحيين قليلا ثم ما تتذكرون و ان تريدون من يظهره الله لغناء فاغنياء لا يحصى فوق الارض كيف لا يغنيكم عن الله ثم رضائه ان انتم قليلا ما تتفكرون و ان تريدون من يظهره الله بان يغنيكم فاذا اسباب غنائكم فى قبضتكم لم يكن عند الله الا آيات بينات ان انتم اياه تقصدون يثبت بها دينكم و يعلمكم رضائه ان انتم اياه تريدون و ان تريدون من يظهره الله ليؤتيناكم من الدريرات فاذا اسباب هذا فى يمينكم انتم من مفاتيحها تملكون و كل ما يريدون من يظهره الله لدون الله فى الارض عندكم فلا تشركون بالله ربكم شيء بان تريدون من يظهره الله بشيء غير نفسه ثم رضائه ان انتم تحبون ان تتوحدون ان اردتم من يظهره الله لغير الله كيف قدستم الله بالحق و انا ما وجدناكم فوق الارض لموحدين لو تحبن كل شئ فاذا

ص ١٦٤

اسبابه فوق الارض الا ظهور من يظهره الله فانه بيد الله المهيمن القيوم اذا شاء الله يظهره كيف يشاء بآيات بينات انه لا اله الا هو المهيمن القيوم و ان تريدون من يظهره الله لميراث الانبيا كلهم اجمعين فما يبدع الله بايديكم فوق الارض اعلى مما كان عند الأنبياء من قبل فلتتعقلن امركم ثم بالحق

تتفكرون كل ميراث الانبياء من اسباب ما عندهم اسباب التي يجمع عند من يظهره الله وان يكن قلم ثم مداد ثم قرطاس انتم لاتنظرون بما تكونن الانبياء انبياء ولتنظرن الى ما ينسب اليهم فلتدقن ابصاركم فان الانبياء ما خلقوا الا بما قد نزل الله عليهم من الآيات فاذا كل الآيات عند من يظهره الله فى آية واحدة ان انتم قليلا ما تتفكرون قل كل الانبياء والاصياء والشهداء والمؤمنين فى البيان لم يكن فى غيره ان انتم تعلمون قد جعل الله دون البيان غير حق كيف يكون الانبياء والاصياء والشهداء والمقربون فى غير الرضوان فلتتعقلن امركم ثم تتذكرون ذلك الى يوم من يظهره الله يومئذ كلهم الذين يؤمنون بمن يظهره الله وهم له ساجدون لو يشاء الله ليخلقن

ص ١٦٥

بامر من يظهره الله ما لا يحصى من الانبياء والاصياء والشهداء والمقربون ان انتم به مومنون و توقنون والله على ذلك لمقتدر قدير ولكنكم لما تحتجبون يوم ظهوره لا ينبغي لكم ان تتمصون بتلك الاقماص العليا و الا امر الله اقرب من كل شىء ان انتم من عند من يظهره الله تطلبون لا فى هواء خيالكم بانكم انتم شيئا لاتدركون لو تدعون الله فى كل عمركم لاتسمعون نداء الله ولاستجابون ظاهرا فى الكتاب ولكنكم ان تدعون يوم من يظهره الله وتبلغون دعويكم الى من يظهره الله ليحيينكم اقرب من لمح البصر بآيات بينات وانتم بها توقنون بان هذا كلام الله المهيمن القيوم كل من على الارض يدعون الله ربهم فى كل حين وقبل حين و بعد حين و ما يستجيبين دعاء واحد منهم لما لا يبلغون دعويهم الى نقطه الاولى اقرب من لمح البصر ما يجيب الله لسمعون قل ان الله لم يزل حي يسمع كل من يدعوه ولكن عرش الذى ينبغي ان يجيب من عنده لم يكن الا من يظهره الله و قبل يوم القيامة انتم لاتسمعون وان الله ليطولن ليلكم ليجعلنكم فى نار البعد

ص ١٦٦

ليخلصون انفسكم ليوم القرب ولكنكم يوم القرب ابعد من الليل تظهرون تتبعون كل من يوصلنكم الى شىء من اهوائكم ولاتتبعون رسول الله فيكم بان يوصيكم الى الله ربكم ثم رضائه بعد ما انكم انتم كلكم اجمعون فى كل عمركم يحب الله ثم رضائه تتضرعون كذلك يريكم الله كذبكم لعلكم فى قيامة الاخري تتذكرون ثم لتصدقون قل فلا تقولون فى كل يوم الف نفس يتولد ثم يميت فانكم انتم لاتستطيعون ان تحصون قدر كل من يخلقه نطفته من عند من يظهره الله بيدئون وكل من يقبض

روحه الى من يظهره الله يرجعون هذا بدئكم من الله وعودكم اليه ان انتم قليلا ما تتذكرون قل كل شئ
يقولون انا من عند الله بمن يظهره الله لمبدئون ثم كل شئ ليقولون انا الى الله بمن يظهره الله لمعيدون.
انتهى